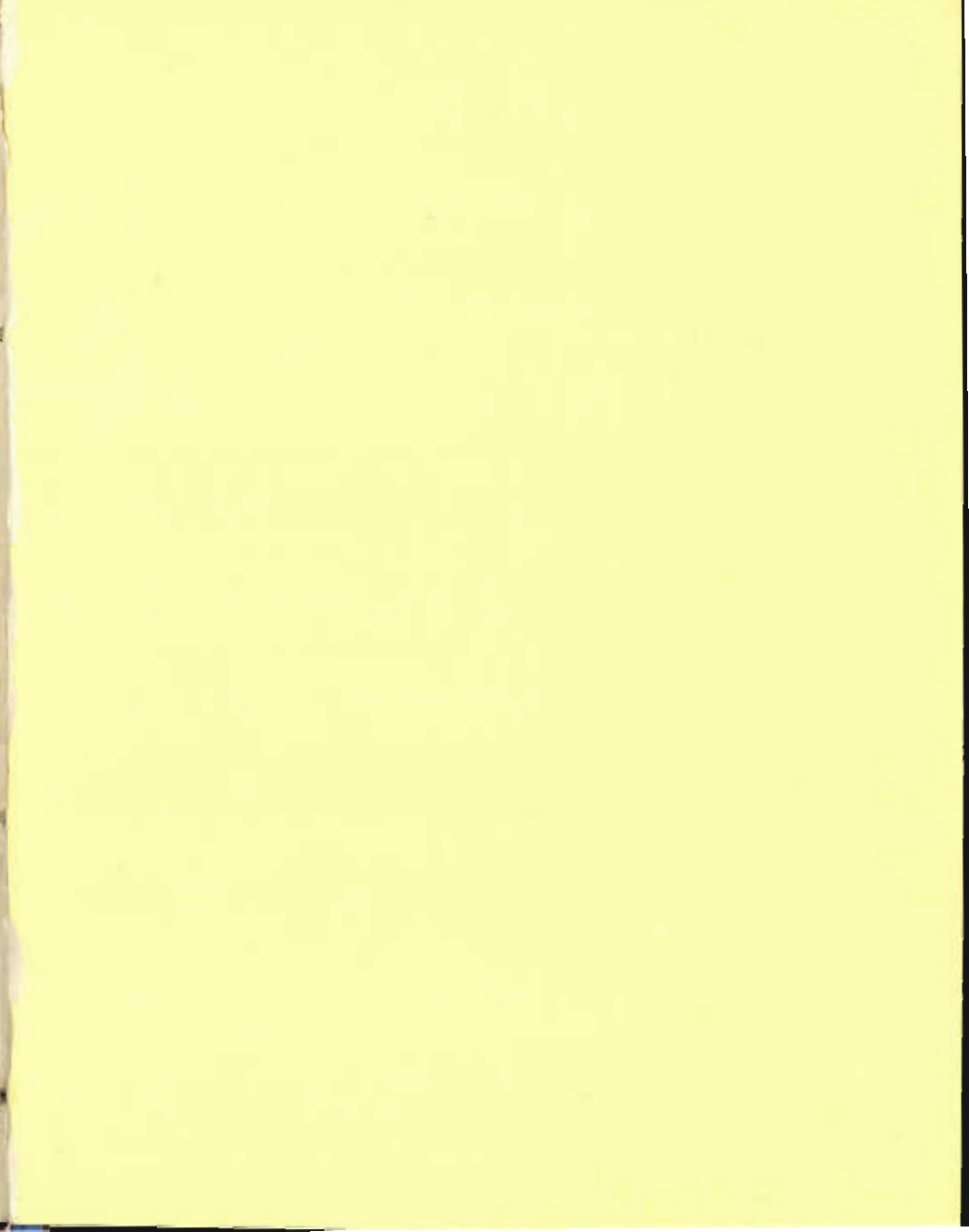


فہرست و تراجم

تعداد ۱۰۰۰۰



۱۳۸۴۲۲



هنرمردم

HONAR VA MARDOM
(art and people)

از انتشارات وزارت فرهنگ هنر

اداره کل روابط فرهنگی

فروردین ماه ۱۳۵۲

سال دوازدهم - شماره صد و هفتم

در این شماره:

۲	دکتر هنر فر	بیر بکران و اشترجان
۱۶	گفتگویی با: دکتر محمدعلی اسلامی ندوشن	ارزندهای جنبشی شاهنامه - مناسباتی بین شاهنامه و ادبیات هنر
۴۵	دکتر محمد نجم آبادی	این سینا
۳۱	ترجمه: حسین خدیوچم	بیوند حفاری تاریخی ایران و تونس
۴۴	دکتر ابوالفتح حکیمیان	شعر پارسی در دربار سلاجقه روم
۴۸	دکتر علامهالدین آذری دجیرچی	تفسیر کل در دربار ایران
۵۱	اسعد کریمی	بازیههای کودکان در روستای کهنک
۵۷	مرتضی هنری	بقایای بر شاخه نوروز
۶۳	ایرج نبوی	نقاشی قهوهخانه‌های
۷۰	دکتر سید حیدر شهریار شوی	تجلیات زبان و فرهنگ ایران در هند و پاکستان
۸۲	دکتر هادی شالیله	عکاسی
۸۸	حسین ملایح	سرود ملی ایران و چگونگی ابداع آن
۹۱	-	ما و خوانندگان
	مجتبی کاشانی	شعر ماه



مدیر: دکتر ا. خاندانلو

سرمدیر: بیژن سمنار

طرح و تنظیم از صادق بربرانی

Office address:

MINISTRY OF CULTURE & ARTS, Bldg. No. 2
SHAHREZA AVE. TEHRAN, IRAN

Annual Subscription: \$5

Foreign subscribers are requested to send their orders
to A/C No. 1212 of Bank Melli Iran
Safialishah Branch Tehran - IRAN.

جای اداره: خیابان شاهرخ - بيج شمیران - نیش گوی تکیان

ساختمان شماره ۲ وزارت فرهنگ و هنر تلفن ۳۱۶۱۷۵

تک شماره ۱۰ ریال

اشتراک سالانه ۱۰۰ ریال

(برای دانشجویان و همکاران فرهنگ و هنر: نیم بها)

و جود اشتراك باید وسیله یکی از شعب بانک ملی ایران به حساب شماره ۱۲۱۲ بانک ملی ایران شعبه صفی‌عاشا (تهران) حواله و رسید آن به دفتر مجله ارسال گردد.



شرح روی جلد: جلد رنگ و رویی - سال ۱۳
مهری - دوره هنرهای تزئینی

برای تهیه شماره‌های مختلف مجله
هنرمردم لطفاً در تهران به نقاط زیر
بر ارجعه فرمائید:

دفتر مجله هنرمردم

زکفر

خیابان تخت جمشید - مقابل سفارت
امریکا - شماره ۳۸۹

شعبه‌های کتابخانه امیر کبیر

کتابفروشی ابن سینا

میدان ۲۵ شهریور

کتابخانه چهر

روبروی دانشگاه

کتابخانه سنائی (شماره ۱)

خیابان شاه‌آباد

کتابخانه سنائی (شماره ۳)

خیابان آذر روبروی دادگستری

خانه آفتاب

خیابان پرویزت روبروی دانشرایعالی

شماره ۱/۱۵۴

انتشارات خوارزمی و شعبه‌های آن

خانه کتاب

خیابان شاهرخ - روبروی دانشگاه

کتابفروشی دهخدا

روبروی دانشگاه

کتابفروشی طهوری

روبروی دانشگاه

کتابفروشی نیل

میدان مخبرالدوله - اول خیابان

رفاهی

کتابفروشی سپهر

مقابل دانشگاه

کتابفروشی پیام

مقابل دانشگاه

پیربکران و اشترجان

میرون ، در اوایل سلطنت اولجاایتو در این محل مردی عارف و زاهد بنام محمد بن بکران وفات کرده و در محل فعلی بنامه که احتمالاً محل تدفین او هم بوده بخاک سپرده شده است و آرامگاه او را از لحاظ تجلیل مقام علمی و مذهبی او با انواع گنجبری و کاشیکاری مشاوری آن دوره تزئین کرده اند .

ملفاته هنر فر دکتر درقاریخ

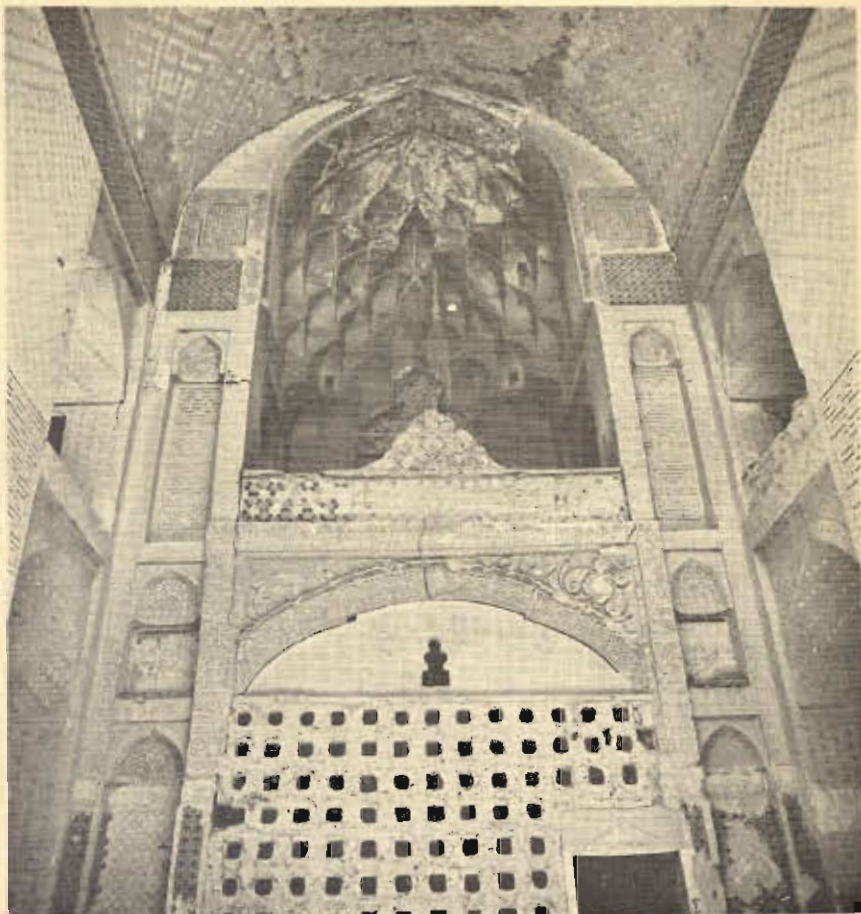
سلطان محمد خداپسند (اولجاایتو) که از ۷۰۳ تا ۷۱۶ هجری قمری بر تخت ایلیخانان تکیه زد تحت تعلیم علامه جمال الدین حسین مطهرت حلی مذهب شیعه تمایل پیدا کرد و در دوره او کتیبه محراب عالی گنجبری مسجد جامع اصفهان و مساجد دیگری را بنام ائمه اطهار زیست دادند .
از دوره اولجایتو در اصفهان آثاری



۶ - لیجان : بلوک لیجان از عواصم بسیار حاصلخیز و پربرکت اصفهان است که در جنوب غربی شهر واقع شده و رودخانه از میان آن میگذرد و بندو قسمت لیجان علیا و لیجان سفلی تقسیم میشود .

لیجان سفلی بطول ۴۲ و عرض ۳۰ کیلومتر محدود است از شمال به اصفهان و بلوک ماریین ، از شرق به شاهکوه و از جنوب به کوه اشترجان که لیجان سفلی را از لیجان علیا جدا میکند ، زاینده رود این قسمت را بندو بخش شرقی و غربی تقسیم میکند . قسمت غربی آنرا بلوک اشترجان و قسمت شرقی را دهستان گرگن مینامند و زاینده رود در دو طرف آن بیشه‌های احداث کرده‌اند که از منابع اقتصادی این منطقه است و علاوه بر این بلوک اشترجان به این دست پهناور بخشید و زیبایی خاصی به این دست بخشید و در این منطقه کاشورزی عمدتاً در واحه کاشور و در درجه دوم گندم و جو و صیفی‌کاری مانند هندواژه ، خربوزه و بیاز است ولی باغات میوه آن بسیار کمبود است و نیز باعث فقدان مراتع طبیعی شگفت و انبساط و فرآورده‌های آن کم است .

آثار تاریخی موجود در لیجان عبارتست از : مسجد اشترجان از قرن هشتم هجری و پل بابامحمود از دوره ساسانی و بقعه پیربکران از قرن هشتم و مقبره ساراخان زین‌العابدین کلبیجان اصفهان و قلعه بکری که از قلاع مشهور اسماعیلیه است ، «غار قلعه بزی» و «غار گلی مینی» که چشمه آن و چار سلیمان و مودت توجه کلیسا و مسلمانان است و قریه شهر ولیروزان که در دوره سلاجقه شهری بزرگ و آباد بوده است . مرکز لیجان سفلی بخش «فلاورجان» است که پای تاریخی نیز از عهد صفویه دارد . مرکز لیجان علیا مبارکه است و آبدیهای مهم آن عبارتست از :
«خولنجان» (خان لیجان) «دوچه» «کاشور» «نیکوآباد» «وینچه» «الیان» «راجه» «آشورگان» .



نمای داخلی بقعه پیربکران در اصفهان

→ اسای خارجی ضلع شرقی بقعه پیربکران



کتیبه تاریخی گجبری شده در داخل بقعه پیربرکران

نقش صفحه مقابل: انتهای کتیبه گجبری در داخل بقعه پیربرکران، عمل محمداشاه نقاش

هزرومردم



تحت مراقبت مستقیم دولت نبوده است استفاده جویان ربوده‌اند و اکنون فقط حای خالی آنها مشاهده میشود، اما قسمت عمده تزیینات گجبری آن خوشبختانه باقی مانده است و بر روی مجموعه ساختمان و تزیینات بقعه پیر برکران از آثار ارزنده هنری و ملیت‌شناسی اصفهان است.

محمداشاه نقاش

کتیبه‌های اطراف صحن بقعه در دو سطر و به ارتفاع حدود یکمتر و نیم از سطح بقعه شامل آیه‌الکرسی و آیاتی از سوره شریفه نحر است و در انتهای کتیبه‌ها نام استاد هنرمند گجبر بقعه محمداشاه نقاش شرح زیر آمده است: «... و یطمعون الطعام علی حید مسکیناً و بتیماً و اسیراً صدق الله عمل محمداشاه نقاش»

بر چرخ شرقی بقعه اساسی خلفای راشدین بخت بنائی بر زمینه نظریاتی داخل مربع‌های بزرگ و همچنین ضلوات بر چهارده معدوم (ع) گجبری شده‌است

ثلث بر زمینه گل‌وبرگ گجبری شده است شرح زیر میباشد: « هذه العبارة المباركة الشيخ الشایخ المسلمین محمد بن بکران فی ثلث و سبعمائة .»

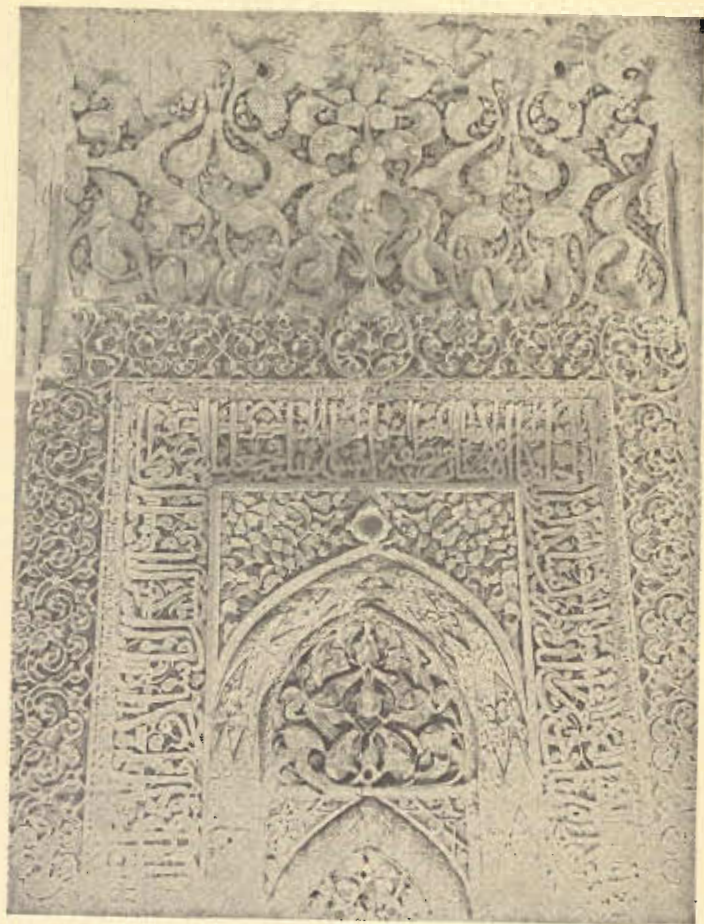
صحن بقعه پیر برکران محوطه محصور و سقف کوچکی است که از سه جانب شرقی و غربی و شمال منبسط میباشد و فقط از قسمت فوقانی جانب جنوبی که محراب عالی گجبری آن در این قسمت واقع است با خارج ارتباط پیدا میکند و از همین قسمت باز این جبهه است که عوامل جوی به داخل بقعه نفوذ کرده و آسیب‌هایی وارد آورده است.

تزیینات داخل بقعه از نوع گجبری و کاشیکاری است، نوع کاشیهایی که برای آرایش داخل بقعه بکار رفته از نوع کاشیهایی قرن هشتم هجری و دارای رنگ و لعاب جالب مخصوص است ولی موجب تأسف است که بیشتر این کاشیهایی را در زمانی که هنوز بناهای تاریخی

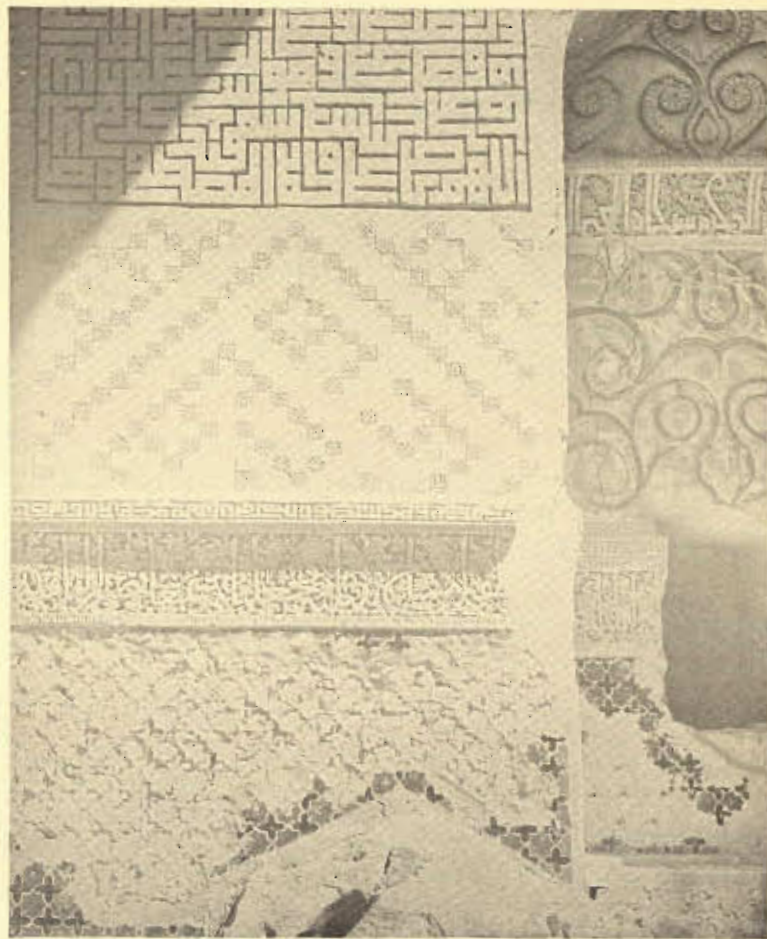
بنای مزبور شامل سه قسمت است: اول رواق بقعه که از کویچه مجاور آن به صحن بقعه منتهی میشود. دوم صحن بقعه که دارای سقف بلندی است و در اطراف آن ایوانچه‌ها و غلام‌گردشهایی واقع شده و دیوارهای هر چهار جانب آن و نیز پوشش طاق ایوان با خطوط کوفی و بنائی و شاخ و برگ و گل و بوته‌های گجبری شده تزیین شده است. سوم آرامگاه پیربرکران که در ضلع شمالی بقعه و متصل به اتاق محفظی که ظاهراً محل تدفین و ریاضت محمد بن بکران بوده قرار دارد و اطراف و خواب آن با گجبری تزیین شده است.

کتیبه گجبری سردر ورودی رواق و تزیینات گجبری آن به نسبت آنکه در معرض تأثیر عوامل جوی قرار داشته است آسیب زیاد دیده ولی رواق آن که سردر خارجی بقعه را به مدخل صحن آن اتصال میدهد دارای گجبری‌های جالب است. کتیبه سردر صحن بقعه که بخط

هزرومردم



محراب عالی گجیری در ضلع جنوبی داخل بقعه پیربکران



تزیینات گجیری در داخل بقعه پیربکران و جای پای اسب الیاس در صخره داخل بقعه

و این ترتیب ذکر نام خلفا و ائمه اطهار شیعه در سایر آثار دوران الجایتو نیز مشاهده میشود.

در پلین جزیر شرقی تخته سنگی وجود دارد که بطل طبیعی در این محل باقی مانده و در داخل آن یک فرورفتگی بشکل یا مشاهده میشود که عامه مردم آنرا جای پای دلدل و بعضی هم جای پای اسب الیاس میدانند.^۲

بین دو جزیره شرقی بقعه دریاک طاق نما یا ایوان کوچک بطل کوفی عبارات زیر کجبری شده است:

«سماوات الرحمن الرحیم . سبحان الحی الباقی»

و برجانب جنوبی این طاق نما بطل فلک کتیبه زیر مورخ سال ۷۱۲ هجری کجبری شده است:

«هدا للصفة المبارکة الشیخ المشایخ المسلمین قدوة ارباب المحققین محمدين بکران قسین الله روح العزیز سنه ثانی عشر و سبعمائه»

در بطل جنوبی صحن مستطی بقعه پیر بکران محراب بزرگی کجبری شده است که با تزیینات گل و بوته و شاخ و برگ و خطوط کوفی و ثلث مشتمل بر آیة الکرسی و آیاتی از سوره مبارکه نهر آرایشهای کجبری این بطل بقعه را تشکیل میدهد.

آرامگاه محمدین بکران

در ضلع شمالی صحن بقعه ، مقبره محمدین بکران واقع شده که بوسیله مدخلی به داخل بقعه مربوط میشود ، داخل و خارج آرامگاه با تزیینات کاشیکاری و کجبری مزین شده است و در قسمت فوقانی آرامگاه ایوان دیگری که قسمتی از طبقه دوم این ساختمان را تشکیل میدهد و رابط بین دوغلام گردش طرفین آن است واقع شده است ، دیوار حد فاصل آرامگاه و صحن بقعه متشکل است و در اطراف این دیوار داشته کتیبه هائی بطل کوفی و ثلث نوشته شده که شامل سوره فاتحه و آیاتی از سوره

(یس) و آیة الکرسی و صلوات بر دوازده امام (ع) است و در ذیل آنها کتیبه تاریخی سنگ آرامگاه مورخ سال ۷۰۳ هجری قمری و مشتمل بر نام استاد سازنده آن سراج شرح ذیل قرائت میشود .

«عده الروضة المقدسة المبارکة الشیخ المشایخ وقدوة ارباب المحققین محمی معالم الشریعة معظم معالم الطریقة کاشف اسرار الحقیقة حجة الحق علی الخلق هادی الخلق الی الحق العارف باسرار الربوبیة اتواقف بآثار الالهویة محمدین بکران جملها لله روضة من ریاض الجنة فسی لیلۃ الثنا عشر شهر ربیع الاول سنة ثلث و سبعمائه عمل سراج»

برجانب شرقی سنگ مزار محمدین بکران کتیبه زیر قرائت میشود:

«هدا للروضة المندمة الشیخ المشایخ المسلمین قدوة ارباب المحققین محمی معالم الشریعة کاشف اسرار الحقیقة واقف بآثار الالهویة حجة الحق علی الخلق محمدین بکران اورالله قبره فی سنة ثلث و سبعمائه»

آرامگاه محمدین بکران بوسیله مدخل کوتاهی که بطل خمیده آید از آن گذشت و در ضلع شمالی اطاق آرامگاه قرار دارد و به اطاق تاریکی انصال مییابد که طاق آن مخروطی شکل است و بر دیوار جنوبی و اطراف طاق آن بطل کوفی و ثلث کتیبه هائی مشتمل بر سوره (اخلاص) و آیاتی از قرآن کجبری شده است.^۳

آثار کهن یهودی در پیر بکران سکونت قوم یهود در اصفهان سابقه ای بی قديمی دارد . در قرن چهارم هجری شهر اصفهان به دو بخش بزرگ بنام حی و یهودیه تقسیم میشده و یهودیه از آن جهت به قسمت بزرگ قدیمی شهر اطلاق میشده که قدیمی ترین مرکز یهودی نشین اصفهان در این قسمت قرار داشته است . نویسندگان قدیم از آنجمله مقدسی صاحب کتاب احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم

درباره یهودیه اصفهان مطالبی نوشته اند ، مقدسی مینویسد :

یهودیه از لحاظ وسعت دویار حی بود و باین جهت یهودیه نام داشت که در زمان بخت النصر (۶۰۵ تا ۵۶۲ ق.م) یهودیان را از بابل کوچ داده و در این مکان ساکن کرده بودند ، یهودیه از حیث وسعت با عهدان عسری میکند و بلکه بزرگترین شهرهای ایالت جبال است ، البته ری را میتوان از این حکم مستثنی کرد ، اصفهان یک مرکز تجاری بود و از آنجا پارچه های ابریش و

۲- پروفسور ارنست هرزفیلد Ernest Herzfeld در کتاب خود موسوم به تاریخ باستانشناسی ایران درباره محل جزیر چنین نوشته است :

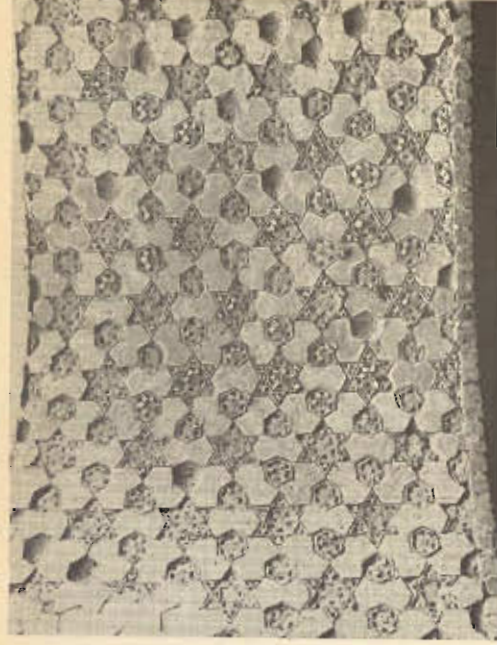
«ایجاب در سال ۱۹۲۳ (۱۳۴۱ هجری قمری) در لجان زیاده اصفهان از دیگری از ملکه سومین پیدا کردم . اسم تازه و معمولی این مکان بنامبت بقعه بزرگه یکتا سوفی که در آنجا قبریه و در سال ۱۳۰۳ م (۱۳۰۳ هجری) در اینجا رطل نموده پیر بکران میباشد . لکن اثر جزیر را هنوز بنام (اسیر خاتون) یعنی همان اسمی که در عهدان هم معروف است میباشند . بقعه صوفی نامبرده تقلید و پیروی عالی از طاق کبری است و بزرگ آن تخته سنگی وجود دارد که جای سم

اسی بر آن منهدود است و منسوب به اسب الیاس پیغمبر بوده . میگویند الیاس از این مکان به آسمان رفته است . گویا این سنگ در ابتدا قرار بوده است بجای سنگی که در عهدان پورنظم وجود دارد نهاده شود و صوفی جزیر بقعه را که متعلق به قوم یهود بوده نامبرده است . مزار پیر متصل به اطاق کوفی است که سفلی گنبدی و ساختارست قیصر از مقبره است . علی الظاهر پیر بکران در همین اطاق ایوان وسیعی را احداث کرده تا استادان را حاضر بتوانند تدریس نمایند و پیر بکران بنده واقع در جانب شرقی ایوان را برای جایگاه معمولی خود اختیار نموده است (آثار ایران جلد اول - جزوه دوم ترجمه فارسی صفحه ۲۶ و ۲۷)

۳- برای اطلاع بیشتر از کتیبه های بقعه پیر بکران مراجعه شود به کتاب کتیبه آثار تاریخی اصفهان تألیف نگارنده .



آرامگاه محمدین بکران در ضلع شمالی داخل بقعه



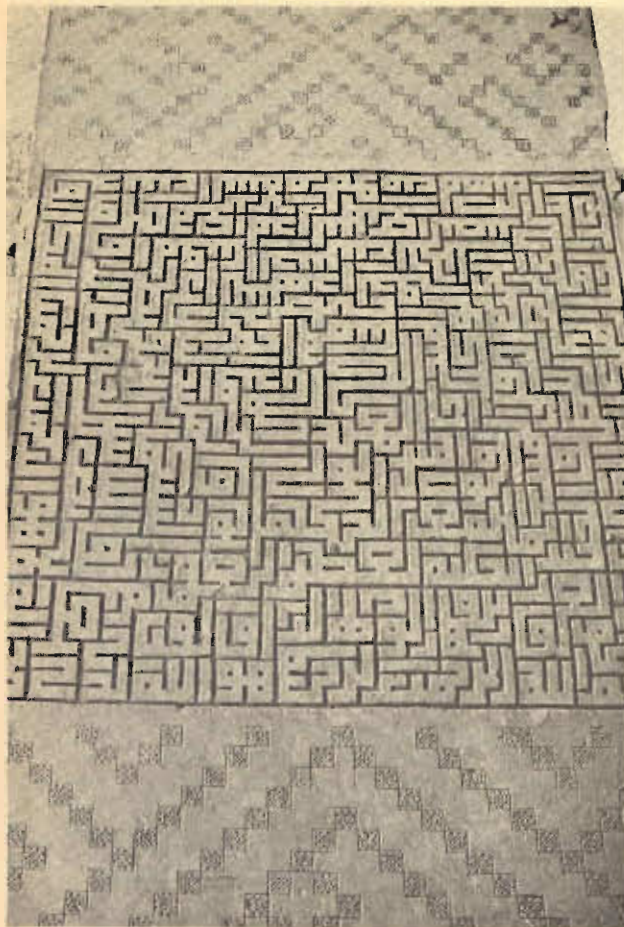
آرایشهای کجبری و کاشیکاری در غرفه فوقانی داخل بقعه پیر بکران

پارچه های نخی به متادیر زیاد صادر میکردند ، زعفران و اقسام میوهجات در نواحی آن که وسیع ترین و برآبترین قطعه ایالت جبال بود عملاً میآمد ، مقدسی گوید چون بخت النصر یهودیان را از بیت المقدس کوچانید^۴ یهودیان شهری که به سرزمین خودشان همانند باشد غیر از اصفهان نیافتند و در آنجا فرود آمدند و بعضی هم گفتند که شوشان دخت (سوسن) همسر یزدگرد اول ساسانی (۳۹۹ - ۲۶۰ میلادی) که خود یهودی بوده این محل را برای سکونت یهودیان بنا نهاده است . آثار کهن یهودی در قسمتی از

روستای پیر بکران مشاهده میشود و این آثار شامل بقعه ها و سنگهای قدیمی قبور یهودیان است که از زمانی بسیار قدیم در این محل مدفون شده اند ، هم اکنون نیز گورستان عمومی یهودیان اصفهان همین قبرستان قدیمی است و یهودیان اصفهان اموات خود را برای تدفین از شهر اصفهان باین محل میآورند . در کتیبه یعقوب پیر بکران که بنام اسیر خاتون (سارخ یست آشیر) نیز شهرت دارد ضمن تجدید ساختمان سقف کتیبه ، سنگ نوشته ای بطول ۹۵ و عرض ۷۵ سانتیمتر از زیر خاکهای برهم انباشته شده کتیبه در سال ۱۳۲۲ - ۱۳۲۳ خورشیدی بدست

آمده و اکنون بر دیوار یکی از اطاقهای داخل کتیبه نصب شده است ، کتیبه این لوح سنگی بطل عبری برجسته مشتمل بر آیاتی از توریة و تاریخ تحریر و نصب آن از اوایل قرن دوم عیسوی شرح زیر است :

«دروازه های عدالت را برای من بگشایید . به آنها داخل شده خدا را حمد خواهم گفت دروازه خداوندانست . عادلان بدان داخل خواهند شد» و این



تزیینات خطی آجری در داخل بقعه پیرنگران

آنها هنوز از عظمت سابق و شاست بنای مزبور حکایت میکند .

لکنه قابل توجه در مناره‌های سردر شمالی مسجد اشترگان آنست که مناره‌های این مسجد مانند مناره‌های بنای تاریخی مشهور اصفهان منار جنیان که نزدیک به زمان ساختمان مسجد اشترگان یعنی در سال ۷۱۶ هجری بنا شده است متحرک هستند تزیینات نمای خارجی مناره‌های مسجد اشترجان بخط بنایی یا کاشی لاجوردی بر زمینه آجری تکرار جمله (الله اکبر) است .

خواججه فخرالدین محمد اشترجانی مسجد اشترجان را بنا کرده است .

کتیبه اصلی سردر بزرگ مسجد اشترجان بخط ثلث لاجوردی رنگ بر زمینه کاشی فیروزه‌ای شرح زیر است :
«امر بنا هذا المسجد المبارك
الصاحب الاعظم ملك الوزراء في العالم
فخر الدنيا والدين محمد بن محمود بن علي
اشترجاني»

- ۵ - کتاب مرآبیر - زمزم ۱۱۸ آیه ۲۰ و ۱۹ .
- ۶ - سفر پیدایش باب بیست و هشتم آیه ۲۲ .
- ۷ - سفر خروج باب بیست و سوم آیه ۲۰ .
- ۸ - سفر خروج باب چهاردهم آیه ۱۴ .
- ۹ - سال ایرانی ۱۳۵۲ که سال نگارش این مقاله است بمسال ۵۷۳۳ از مبداء بود برابر است . بنابراین لوح سنگی مذکور در صورتیکه اصالت داشته باشد متعلق به ۱۸۴۳ سال پیش است و این خود معرف قدمت سابقه سکونت یهودیان در شهر اصفهان میباشد .
- ۱۰ - متن عبری این لوح را آقایان ایراک اویسی رئیس سابق دبیرستان اتحاد اصفهان و شادروان یونس سمدیا پاریسی ترجمه کرده و با آیات تورات تطبیق نموده اند .

→ آثار کهن یهودی در قبرستان قدیمی پیرنگران



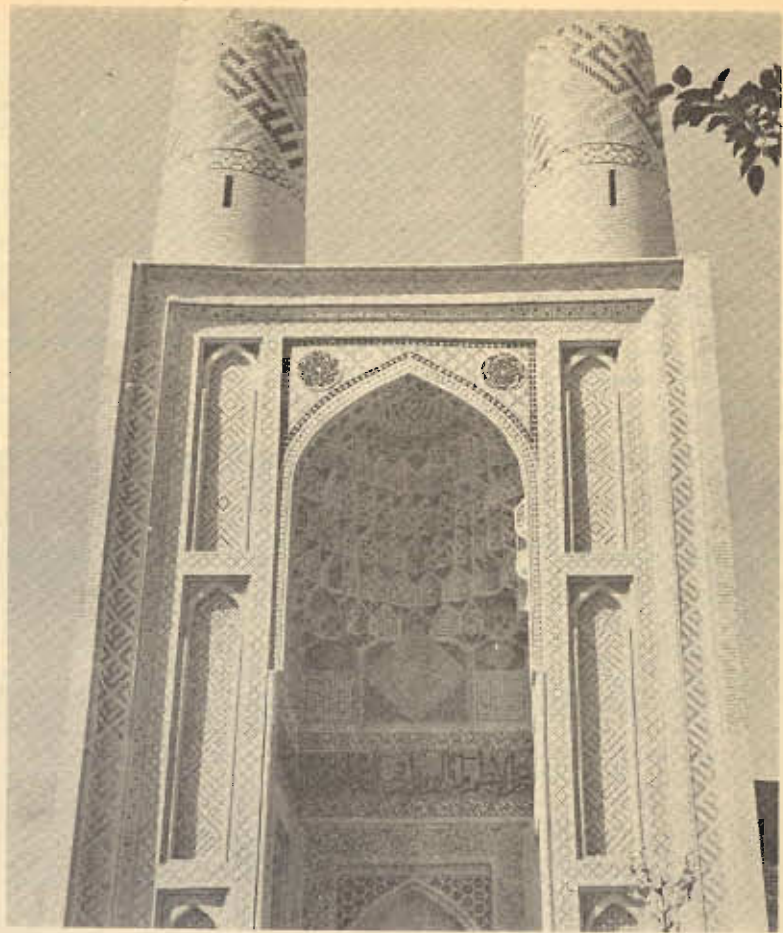
اشترجانی که بمحوای کتیبه سردر بزرگ مسجد ملک‌الوزراء عنوان داشته بنا گردیده و از آثار نفیس و جالب استان تاریخی اصفهان است .

این مسجد دارای دو سردر تاریخی در سمت شمال و مشرق است ، سردر شمالی که متجاوز از ۱۲ متر ارتفاع دارد دارای مقرنس عالی کاشیکاری و خطوط و کتیبه‌هایی است و در طرفین آن دو مناره مشاهده میشود که بیش از دو سوم آن برزور زمان خراب شده ولی بقایای

غلام این درگاه داوود بن یعقوب^{۱۰} .
مسجد جامع اشترجان

اشترجان (اشترگان) نام دهکده‌ای است که در حدود ۳۶ کیلومتری جنوب غربی اصفهان واقع شده و از روستاهای مشهور لجان شمار میرود . در قرن هشتم هجری اشترگان بصورت شهری کوچک بوده و مسجد جامع آن در اواخر سلطنت ایلخان سلمان مغول سلطان محمد خدابنده (اولجایتو) بوسیله خواججه فخرالدین محمد بن محمود بن علی

سنگ را که چون ستون برپا کردم بیت‌الله شود و آنچه بین بدهی ده یاک آترا بتو خواهم داد^{۱۱} اینک من فرشته‌ای پیش روی تو میفرستم تا ترا در راه محافظت نموده بدین مکانی که مهیا کرده‌ام برساند^{۱۲} خداوند برای شما جنگ خواهد کرد شما خاموش باشید^{۱۳} تاریخ پنجمه بیست و هشتم ماه آب سال ۳۸۹۰ از خلقت آدم^{۱۴} خداوند این‌ماه عزا را (مقصود ماه آب است که ماه سوگواری یهودیان میباشد) بشادی میدل نماید . سلام بر تمام افراد اسرائیل



سردر بانگوه مسجد جامع اشترجان که شماره‌های آن مانند منارجنبان اصفهان حرکت میکند



نمونه عالی تزیینات گچبری در داخل بقعه پیربکران

خواجده فخرالدین محمد بن محمد بن علی اشترجانی از مستوفیان و متنبیان بزرگه زمان سلطان ابوسعید بهادرخان ایلخان سلطان مغول بوده و منتها وزارت امیر سونج از امرای مشهور او را داشته است. این القوملی در کتاب مجمع‌الآداب ذکر او را آورده و میگوید که در ۷۱۴ هجری او را در بغداد دیده است و در ۷۱۷ نیز به همراه امیر سونج به بغداد آمده و شمس‌الدین ارموی او را مدح گفته و از او صلواتی طلب کرده است.^{۱۱}

مترجم رساله محاسن اصفهان، حسین بن محمد بن ابوالرضا علوی آوی در ذکر پنجم از کتاب محاسن، لنجان را محل نشوونمای بزرگان گردنکش و دلبران لشکرکش معرفی نموده و از نامی مسجد اشترجان نام: صاحب مغفور سعید فخرالدوله والدین حمزه اشترجانی طاب‌شراف با تحلیل تمام نام میرد و میگوید که در غمخوارگی زردستان و دلبستگی باحوال بیچارگان دقیقه‌ای فروگذار نگزیده و خواب خوش بر خود حرام کرده و چون مردم لنجان از ظلم و جور حکام اصفهان بدو شکایت میردند با هوافقت پادشاه وقت (رای سوادیان او آن اولی دید که در حضرت عرضه داشته و آنرا از نواحی اصفهان مقروض گرداند و اهالی آنرا از آن تغلب و گران باری برهاند) حکومت لنجان را شخصاً بعهده گرفته است بر ضبط و انفاق امور مصروف گردانید و در زمان او عدل و داد جانشین ظلم و جور شد و پس از او دو فرزندش نیز از طریقت پدر پستی بیرون ننهانند. اسامی پسران او نیز چنین ذکر شده است: «ملك اعظم عادل صاحب اکرم اکمل دستورالوزراء نظام و صلاح ایران علاءالدوله ملك علاءالدین اعلى الله رتبته» و نام دیگری این‌طور آمده است:

۱۱ - از حواشی مترجم اقبال آشتیانی بر کتاب ترجمه محاسن اصفهان صفحه ۱۶۶.

«صاحب اعلم افضل ملك معلو
 اعدل عبدالوزراء بين الملّة والدین ملك
 بین ادم الله یننه بنه .»^{۴۴}
 نام خلفای راشدین در تزئینات کاشیکاری
 سردر مسجد اشترجان

در داخل مقرنس‌های کاشیکاری
 سردر مسجد اشترجان بخط آخری برجسته
 بر زمینه کاشی فیروزه‌ای در اشکال مربع
 مانند چهار نام (محمد) در یک شکل
 مربع و چهار نام (ابوبکر) در مربع
 دیگر و چهار نام (عمر) و چهار نام
 (و عثمان) و چهار نام (علی) نوشته
 شده است و در داخل یک شکل مربع دیگر
 جمله زیر خوانده میشود :

«رمضان الله علیه اجمعین»
 در تزئینات این سردر در یک شکل
 چهار ضلعی دیگر در زیر مقرن‌ها و در
 جهت مقابل سردر خط بنایی آجری بر
 زمینه فیروزه‌ای اسامی چهارده معصوم (ع)
 نیز ذکر شده است .
 بنام استادان کاشیکار سردر مسجد
 اشترجان
 در قسمت فوقانی در جوی فعلی مسجد

منظره عمومی مسجد جامع اشترجان



اشترجان بخط ثلث فیروزه‌ای پوسته شده
 بر زمینه آجری آبه ۹۶ و قسمتی از آبه
 ۹۷ سوره شریفه آل عمران نوشته شده
 در دو لوحه کوچک در بالای این
 کتیبه و در طرفین آن بخط ثلث پوسته
 شده بر زمینه کاشی فیروزه‌ای نام دو
 استاد شرح زیر آمده است :

«استاد احمد و حاجی محمد قنطار
 نیرزی»
 تاریخ بنای مسجد در کتیبه گنبد مسجد
 اشترجان
 کتیبه گنبد مسجد اشترجان بخط
 کوفی برجسته بر زمینه گچ ساده شامل
 آیات اول سوره شریفه (فتح) تا وسط
 آبه ثلث است و تاریخ این کتیبه در گوشه
 سمت راست و بالای محراب شرح زیر
 نوشته شده است :

«و ذلك فی اواخر جمادى سنه خمس
 عشر و سبع مائه» .
 یک لوح تاریخی از دوره حکمرانی
 ابوالنصر حسن بهادرخان در مسجد جامع
 اشترجان
 در چهارستون غربی مسجد اشترجان

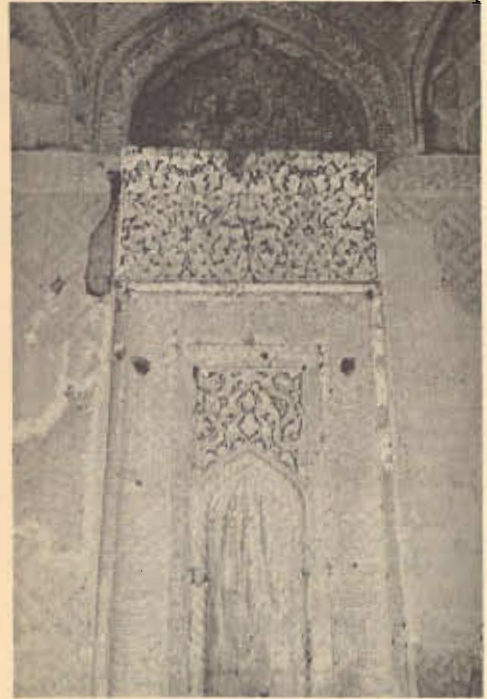
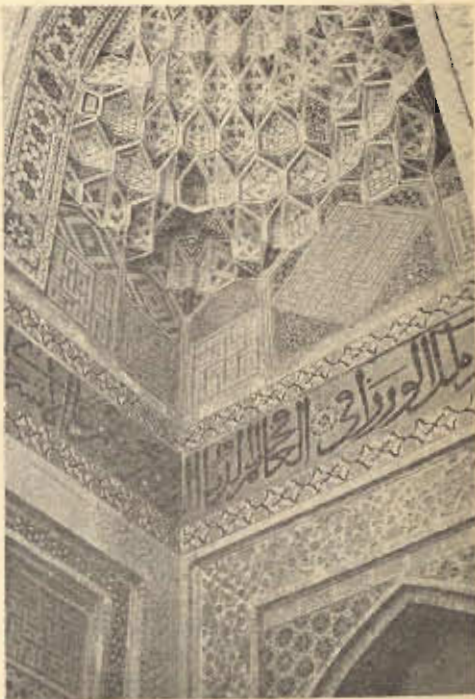
این بطوطه جهانگرد معروف قرن
 هشتم هجری ضمن مسافرت‌های مشهور
 خود ، به ایران نیز مسافرت کرده و در
 سال ۷۲۷ هجری قمری در شهر اصفهان
 بوده است وی در مسافرت خود از ایامه
 به اصفهان از اشترجان گذشته است و از
 این دهکده که در آن موقع شهری بنام
 میرفته پدیدگونه توصیف میکند :
 « . . . پس مسافرت ما در زمین
 پهناور و برآبی آغاز شده که از مسافتات

شهر اصفهان بشمار می‌رود ، در این طریق
 نخست به شهر اشترجان رسیدیم ، اشترجان
 شهری است بزرگ و پر آب و دارای باغها ،
 مسجد زیبایی نیز دارد که آبی از وسط
 آن میگذرد .»^{۴۴}

۱۲ - ذکر پنجم از کتاب ترجمه محاسن
 اصفهان چاپ تهران صفحه ۶۸ و ۶۹ .
 ۱۳ - مرامه این بطوطه چاپ طهران
 صفحه ۱۸۹ و ۱۹۰ .
 (جوی آبی که این بطوطه از آن نام
 میرد هه اکنون در خارج از مسجد و جلوی
 سردر بزرگ شمالی آن (سردر اصلی) جریان
 دارد ؛ نگارنده) .

رکعت : کتیبه ثلث و تزئینات کاشیکاری سردر مسجد جامع اشترجان

چپ : محراب گجبری مسجد جامع اشترجان



ارزشهای حماسی شاهنامه

مقایسه‌ای بین شاهنامه فردوسی و ایلیاد هومر

تأثیر شاهنامه در فرهنگ و تمدن ایران

گفتگویی با آقای دکتر محمدعلی اسلامی
«نوشن»، استاد دانشگاه تهران

آقای دکتر محمدعلی اسلامی بدون آنکه تاکنون دو کتاب راجع به شاهنامه انتشار داده‌اند یکی «زندگی و مرگ پهلوانان در شاهنامه» و دیگری «داستان داستانها» و درس فردوسی و ادبیات تلمیخی را در دانشکده ادبیات دانشگاه تهران بر همه دارند، در دانشگاه تهران ملاقات کردم تا سخنی داشته باشم با ایشان پیرامون ارزشهای حماسی شاهنامه و مقایسه این اثر با حماسه‌های دیگر دنیا. نخت لازم بود از ایشان بطور کلی توضیحی درباره حماسه و حماسه سرایی خواسته شود و در نتیجه ایشان چنین آغاز سخن کردند:

د حماسه، یکی از قدیمی‌ترین انواع شعر است که پس از سرودهای مذهبی و سرودهای اولیای که از بشر به جا مانده است ایجاد شده. قدیمی‌ترین سرودهای مذهبی بشری سرودهایی است که می‌توان در این زمینه از ستم‌های از تورات، پارهای از اوستا، سرودهای مذهبی یونان و همچنین سرودهای مذهبی هندو نام برد که هر یک از اینها در حماسه‌های قومی این اقوام مؤثر بوده‌اند. در واقع پس از این سرودها بود که حماسه آغاز شد. البته باید دانست که برخی از کشورها حماسه داشته‌اند و برخی دیگر نه؛ لازم به تذکر است که زیاد نیستند کشورهایی که دارای حماسه ملی‌اند و این خود بحث دیگریست که چگونه قومی توانست شعر حماسی داشته باشد و قومی دیگر نداشت باشد. از این بحث می‌گذریم و به پاسخ سؤال شما می‌پردازیم: اصولاً شعر حماسی شعری است که حاکی از تکوین قومیت مردم یک سرزمین است عبارت دیگر، ملتی در دورانی که، بخاطر تکوین و در واقع تثبیت قومیت خویش و همچنین استقرار در محل یا سرزمینی، یک ساله جنگ و گریزهایی داشته است که پس از آن مطالبی بصورت واقفیت یا افسانه درباره این جنگ و گریزها بیان شده است و بعدها با گذشت زمان به این واقفیت‌ها یا افسانه‌ها شاخه‌های گهانی داده‌شده و بهمین ترتیب جمع‌آوری گردیده، و در آخرین مرحله بوسیله شاعری قدرتمند توانسته است تشکیل حماسه قومی آن ملت را بدهد.

و اما در دنیا سه حماسه پهلوانی بزرگ موجود است که بر حسب اتفاق هر سه آریایی است: در یونان ایلیاد و اودسه و پس از آن می‌توان از حماسه هندوها یعنی رامایانا و مهابهارانا نام برد و سومین اثر حماسی دنیا شاهنامه فردوسی در ایران است.

گفتم که این سه اثر حماسی مربوط است به نژاد آریایی که در گذشته دوری، تقسیم و شاخه شاخه شده‌اند و هر شاخه‌ای در سرزمینی استقرار یافته است. از اینرو این سه حماسه با یکدیگر شباهتهایی دارند که قابل بحث است. علت اصلی چنین شباهتهای سرچشمه واقعی نژاد یگانگی این سه ملت بوده است؛ ولی گذشته از این از شباهتهای اتفاقی سه حماسه نامبرده نیز می‌توان یاد کرد.

بهر حال، این سه اثر مهم‌ترین و کهن‌ترین کتابهای حماسی دنیا هستند و ما برای احتراز از تمییز مطلب فعلاً به بحثی درباره شاهنامه فردوسی و ایلیاد هومر می‌پردازیم که ضمن این بحث مقداری از خصوصیات شعر حماسی نیز روشن خواهد شد.

مقایسه بین شاهنامه فردوسی و ایلیاد هومر از دیدگاه دقیق علمی چندان درست نیست و دلیل آنهم تفاوت مکانی و زمانی بسیار است که بین این دو اثر موجود است. اما از یک دیدگاه کلی انسانی سنجش‌هایی در این زمینه می‌توان بعمل آورد. پیش از پرداختن به وجوه شباهت بین این دو اثر لازم است یادآوری کنم که تصور بر این است که کتاب ایلیاد بوسیله شاعری بنام هومر در سرزمین یونان، تقریباً ۹ قرن پیش از میلاد مسیح سروده شده است در حالیکه از عمر شاهنامه فردوسی پیش از هزار سال نمی‌گذرد و در حقیقت بین این دو اثر بزرگ حماسی نزدیک به دو هزار سال فاصله زمانی موجود است. با اینهمه می‌توان به صراحت گفت که از لحاظ زمینه کار، این دو اثر چندان دور از هم نیستند؛ و این به آن دلیل است که حس زده می‌شود که وقایع کتاب هومر مربوط به ۱۲ قرن پیش از میلاد باشد و وقایع کهن‌ترین قسمت شاهنامه (قسمت اول آن) طبق قرآنی که موجود است (از جمله حدس کریستن سن مستشرق دانمارکی) در نه تا ده قرن پیش از میلاد جای دارد. وقایع اثر حماسی فردوسی در نواحی خوارزم و جیحون و آن حوالی، یعنی جایی که جنگ بین ایرانیان و تورانیان در گرفته است پدید آمده است. و این جنگ‌ها همچنانکه اشاره شد بر سر استقرار قومیت این دو شاخه ارتداد آریایی بوده است. پس، از لحاظ مکانی، اگرچه نژاد ایرانی و یونانی در اصل آریایی است، اما دو حماسه مذکور حاکی از تمدن و فرهنگ دو قوم و سرزمین جداگانه است که هر یک خصوصیات خلقی و فرهنگی و نژادی دارند. موضوع اساسی این است که اگر هومر در حماسه‌های خویش تمام ویژگیهای روحی و فرهنگی قوم یونانی را بیان کرده است، آنهم بعنوان یکی از اقوام شاخص آن زمان، شاهنامه نیز محتوایی معادل آن دارد، بعنوان روشنگر ویژگیهای فرهنگی و قومی ایرانیان که یکی از اقوام متقدم و شاخص آن زمان بودند. پس ما هم اکنون با دو کتاب سروکار داریم که گویای چگونگی‌های دو قوم متقدم گذشته‌اند. البته یادآوری کنم که بعدها این دو قوم باب رفت و آمد، آمیزشها و ارتباطهای مختلفی را با هم می‌گشاید و همچنین چندی بعد رقابتهای گوناگون بین آنها درمی‌گیرد که مشخص‌ترین آن جنگ ایران و یونان در پنج قرن پیش از میلاد است.

با در نظر گرفتن این موارد می‌توانیم بگوییم که ما هم اکنون دو کتاب در دست داریم که بعنوان بیان‌کننده دو تمدن شاخص دنیای کهن می‌توانند مورد مقایسه قرار گیرند.

خوشبختانه ما زمینه مشترک جالب توجهی بین کتاب هومر و شاهنامه می‌بینیم که ما را در این راه یاری می‌دهد؛ و آن تکیه هر دو حماسه بر سه موضوع مشابهی است که البته در اینجا باید قسمتهای مختلف شاهنامه را از یکدیگر جدا کنیم؛ توضیح آنکه مهم‌ترین قسمت شاهنامه که می‌تواند با ایلیاد هومر مقایسه بشود جنگ ایران و توران است که تاحدی با موضوع ایلیاد دارای زمینه‌های مشترک است.

در هر دو کتاب شاهنامه و ایلیاد جنگی که درگیر می‌شود، نوعی جنگ تلافی است. به این معنا که در ایلیاد یونانیها به سبب توهینی که به آنان شده است می‌جنگند و داستان از اینقرار است که پاترس، شاهزاده تروایی (شهری در آسیای صغیر) همسر یکی از شاهان کوچک یونان را که هنر نام دارد فریب داده می‌زاید. هر چند که اصل موضوع به گونه‌ای دیگر است و این کار با رضایت خود زن انجام پذیرفته است. بهر صورت، یونانیها این امر را توهینی به خود تلقی می‌کنند و در نتیجه جمع شده تحت رهبری آگاممنون - که می‌توان از او بعنوان مهم‌ترین پادشاه معاصر یونان نام برد - لشکر کشی کرده به شهر تروا در آسیای صغیر حمله می‌برند تا با بازگرداندن هنر، شرافت خویش را نجات دهند و به عبارت دیگر از خود دفع توهین کنند. در واقع حمله از جانب یونانیهاست، ولی بهانه جنگ عنوان تلافی، یعنی دفاع از شرف بخود می‌گیرد - که وارد جزئیات آن نمی‌شویم. خلاصه، در یک جنگ دهاله سر انجام ترواییها شکست می‌خورند و یونانیها

شهر را تسخیر می‌کنند و با ویران کردن آن سرانجام هلن را باز می‌ستانند و به یونان می‌برند. در شاهنامه نیز - در قسمت جنگ ایران و توران - ما باوشمی کم‌رویش مشابه رو برو می‌شویم. در واقع جنگ ایران و توران بر سر خون سیاوش است. به این معنا که سیاوش شاهزاده ایرانی بدعت خود تورانیها به دربار افراسیاب پناه می‌برد و در آنجا پس از چندین به دستور افراسیاب، کشته می‌شود. طبعی است که ایرانیها به فکر انتقام از تورانیها افتاده به سرزمین آنان لشکر کشی کنند. بنابراین جنگ ایران و توران نیز جنبه تدافعی به خود می‌گیرد. در اینجا ما به خطوط مترسک اصلی بین حماسه فردوسی و حماسه هومر دست می‌یابیم. نخستین وجه تشابه در این دو حماسه این است که قومی به نحوی مورد اهانت قومی دیگر قرار می‌گیرد و در نتیجه اندیشه انتقام را با لشکر کشی و کین‌جویی صورت عمل می‌دهد و در اینجا است که جنگ آغاز می‌گردد.

بعضی شباهت‌ها بین حماسه فردوسی و هومر تقدم دهر ارساله ایلیاد در شاهنامه ممکن است چنین تصویری را پیش آورد که هومر با اثر حماسی خویش در فردوسی تأثیر گذاشته است و شاهنامه تحت تأثیر کیفیت حماسه ایلیاد قرار گرفته است. آقای دکتر اسلامی در این زمینه چنین اظهار داشتند:

«تصور نمی‌کنم که فردوسی از هومر تأثیر گرفته باشد، زیرا بطور قطع فردوسی از جریان کار هومر و کتاب و شعرهای او، با توجه به وضع محیط فرهنگی ایران در آن زمان بی‌اطلاع بوده است، و همان‌طور که گفتیم اگر شباهتهایی در این دو کتاب دیده می‌شود، ریشه‌هایش را باید در جرای دیگری بیابیم - که بعد به آن اشاره‌ای خواهیم کرد - و اما دنباله موضوع:

در همین مورد تشابه بین دوائر فردوسی و هومر این است که هر دو اثر از یک جنبه انسانی حکایت دارند. به این معنا که قومی که جنگ را آغاز کرده است، پیش خود چنین تصویری را دارد که می‌خواهد برای کمک به حقیقت و حفظ انسانیت انسان، بجنگد و اگر چنین نکند امری خلاف انسانی، و حتی در تفکر خاص زمان، امری خلاف مذهب مرتکب شده، و وظیفه خود را از لحاظ انسانی و مذهبی انجام نداده است. بنابراین می‌بینیم که حماسه‌های کهن بر اساس اصول انسانی آمیخته به مذهب متکی است. یونانیها در جنگی که با تروائیها می‌کنند چنین می‌اندیشند که نبرد آنها از لحاظ انسانی و مذهبی واجب است و لازم می‌دانند قومی را که از نظر آنها مرتکب جرم شده است مجازات کرده، سزای خود بشانند. ایرانیها هم در برابر تورانی‌ها چنین وضعی داشتند. اینان نیز عمل تورانیها را چه از لحاظ دینی و چه از لحاظ اخلاقی ناشایست می‌شناختند و وظیفه خود می‌دانستند که با هر قیبت و هر مقدار قربانی هم که لازم باشد رفع شر از طریق مجازات مجرم بشود. پس می‌توان چنین استنباط کرد که اساس و هسته حماسه به تلاش انسان در یافتن راه درست زندگی برمی‌گردد. به مفهوم کهن، حماسه می‌کوشد تا بیان کند چه راهی درست وجه راهی نادرست است. یا چه کسی حق دارد و چه کسی ندارد.

البته برای گذشتگان، اصل همیشه این بوده است که مجرم را در حماسه‌های خویش مجازات کنند.

آنچه تا بحال گفته شد راجع به موضوع اصلی شاهنامه و ایلیاد بود. شباهتهایی هم در بعضی جزئیات هست که می‌توان فهرست وار بدانها اشاره کرد:

- ۱- اخیلوس، پهلوان یونانی در خصمه خود، برای تسلی خاطر یا تنجیح خویش اشعار پهلوانی می‌خواند؛ اسفندیار نیز هنگام عزیمت به سیستان سرودهای مربوط به هفتخوان را می‌خواند. بهرام جویبند نیز در وضع مشابه، داستان رستم و اسفندیار را بازگو می‌کند.
- ۲- در هر دو اثر، خواب و رؤیا مقام مهمی دارد. (در ایلیاد خواب آگاممنون، در شاهنامه خواب افراسیاب یا خواب سیاوش)، غیبگویی نیز که در نزد یونانیها مقام مهمی دارد. در شاهنامه تبدیل می‌شود به تفال (داستان بهرام جویبند). گرچه پیشگویی هم در شاهنامه هست (مانند پیشگویی‌ای که از زبان مهران ستاد در مورد جنگ هرمز با ترک‌ها نقل می‌شود).

- ۳- در ایلیاد پالاس آتته دختر زئوس که از الهه‌هاست رابط بین خدایان و یونانیهاست. در شاهنامه این رابطه را سروش برقرار می‌کند (مثلاً هنگامی که بر فریدون نازل می‌شود).
- ۴- اختلاف بین اخیلوس که پهلوان است با آگاممنون که پادشاه است، یادآور اختلاف و مهاجره بین رستم و کاووس می‌گردد (در داستان رستم و سهراب) و بعد اختلاف بین پهلوان و پادشاه. در داستان رستم و اسفندیار به اوج خود می‌رسد.
- ۵- در هر دو حماسه یک پیر قوم هست که رأی و نظر او برای پادشاه و سران کشور محترم است، در نزد یونانیها نستور است و در نزد ایرانیها این وضع را تاحدی زال دارد.
- ۶- در شاهنامه پادشاه دارای قتره ایزدی است، در ایلیاد نیز آگاممنون از تأیید زئوس برخوردار است که با عسای سلطنتی مشخص می‌شود.
- ۷- در ایلیاد یک پهلوان رولین تن هست که اخیلوس باشد و خیلی هم جوان کشته می‌شود، در شاهنامه او در شاهنامه اسفندیار است که روئین تن است و او نیز جوان می‌میرد.
- ۸- کاووس و آگاممنون از لحاظ بدخونی و لجاج تاحدی به هم شبیهند و هر دو هم کبغر بدخونی و غرور خود را می‌بینند. آگاممنون در بازگشت از تروا بدست زئوس کشته می‌شود، کاووس هم با کشته شدن پسرش سیاوش و بعد زئوس سوزانده، یاداش سبک‌های خود را می‌بیند.
- ۹- سرزئوس‌های هکتور به برادرش پاریس تاحدی یادآور حرفهائی است که رستم به رستم می‌زند (که رستم را جام پادشاه است جفت ...).
- ۱۰- فرار برای جنگ تن به تن که در ایلیاد بین پاریس و نلاس گذارده می‌شود، یادآور فرار برای جنگ تن به تن بین رستم و اسفندیار و رستم و سهراب است.
- ۱۱- در ایلیاد محنتی هست که در آن پریام، پادشاه تروا، خصمیت پهلوانان و سران را یونان را از هلن می‌برد، و این درست شبیه سئوالهایی است که فرود از تروا می‌کند (داستان فرود) و سهراب از هکتور می‌کند (داستان رستم و سهراب).
- ۱۲- طرز تیراندازی در سرود چهارم ایلیاد یادآور تیراندازی رستم به اشکیوس می‌شود.
- ۱۳- در شاهنامه بزم و رزم با هم است، پهلوان هر گاه فرصت بیابد (و گاهی پیش از شروع جنگی سه‌گین، به بزم می‌نشیند. مانند سهراب پیش از جنگ با رستم، مانند اسفندیار پیش از جنگ با رستم). نظیر این شیوه را در ایلیاد هم می‌بینیم (سرود چهارم).
- ۱۴- تخریب جنگاوران از جانب آگاممنون (سرود چهارم) یادآور تخریب رستم است از سپاهیان، در جنگ با خاقان چین، و بهرام جویبند در جنگ با ترک‌ها.
- ۱۵- رجزخوانی در سرود پنجم یا در سرود هفتم (رجزخوانی آژاکس و هکتور) رجزخوانی رستم و اسفندیار یا رستم و اشکیوس را بیاد می‌آورد.
- ۱۶- در مورد سلاح شباهتهایی هست. رستم بزرگان بنفوان زره بر تن می‌کند. آگاممنون پوست شیر قره‌ری دارد که هنگام جنگ می‌پوشد. (هراکلس، پهلوان اساطیری یونان نیز پوست شیر بر پشت می‌افکند) نلاس، برادر آگاممنون پوست بزر روی دوش می‌اندازد.
- ۱۷- اندروماخ، زن هکتور پس از کشته شدن شوهرش، تمام اموال شخصی او را ازین می‌برد. جریره نیز پس از کشته شدن فرود چنین می‌کند.
- ۱۸- نوحه و زاری تروایی، بر مرگ هکتور، یادآور نوحه بعضی زنان ایرانی است بر مرگ عزیزانشان (تهمینه بر مرگ سهراب، خواهران اسفندیار بر مرگ او).
- ۱۹- گفتگوی اندروماخ و هکتور، پیش از رفتن پهلوان به جنگ، یادآور گفتگوی فرنگیس و سیاوش است، پیش از کشته شدن شاهزاده.

و البته موارد تشابه خیلی پیش از اینهاست که اینجا مجال ذکرش نیست. یکی دیگر از مهم‌ترین وجوه تشابه که بتواند مورد بحث ما قرار گیرد، موضوع قهرمان است: قهرمان اصلی کتاب ایلیاد هومر کسی است بنام اخیل یا به تلفظ یونانی، اخیلوس، و به دست اوست که سیاه تروا شکست می‌خورد و شهر گشوده می‌شود، و در نتیجه یونانیان شهر را

خضع می‌کنند، و اگر مداخله اشیل نبود چنین پیروزی بزرگی برای یونانیان پیش نمی‌آمد. پس خا در کتاب ایلید با اشیل به عنوان قهرمان ابدآل یونانیا یعنی کسی که آنها همه تصورات خودشان را بعنوان قهرمان یا پهلوان اول به او اختصاص دادند، روز و هشتم. خصوصیت اصلی این قهرمان این است که خود به قیمت فداکاریهایش پذیرفته است که پهلوان اول باشد. بر حسب اساطیر یونان، از طرف خدایان به او بیستنهاد شد که خود انتخاب کند که می‌خواهد عمری دراز و بدون افتخار داشته باشد یا عمری کوتاه. توأم با افتخار و ایشل دومی را انتخاب کرد و با این انتخاب پذیرفته که جوان ببرد، اما همان مقدار زنده بودن را همراهِ با نام آوری و افتخار داشته باشد. اخیلوس یا اشیل در زندگی کوتاه خویش در جستجوی چیز است که بنا به تعبیر یونانیان والای زندگی نامیده می‌شود. دراصل، این زندگی عالی و آسانی بنحویست که در آن کوشش می‌شود که قهرمان خود را به خصوصیات خدایان نزدیک کند و مثل و ابدآل خود را خدایان و صفات خاص آنها در نظر گیرد. نظیر این وضع بنحوی دیگر در شاهنامه موجود است:

رستم، و قهرمان اول شاهنامه بر عکس اخیلوس عمری دراز دارد و به او عمر افسانه‌ای هفتصد ساله داده شده است. البته این موضوع مایه آسانی کار نیست. هدف اصلی او هر در زندگی حفظ نام و کسب افتخار و توجه به کیفیت زندگی است که به کمیت آن. در واقع زندگی رستم در شاهنامه نوعی زندگی استثنائیست و او بعنوان نماییند قومیت ایرانی شناسانده شده است. رستم نتواند از لحاظ پهلوانی و زورمندی مورد توجه قرار می‌گیرد بلکه در او این خصوصیت هست که همه گره‌های کور زندگی ایرانیان به دست او گشوده شده، و برترین وطنیه که پاسداری از نام و شرافت ملی و قومی ایرانیان باشد به او محول گردیده است. هر گاه شرافت ملی ایرانیان به خطر می‌افتد، او مداخله می‌کند و به نجات آن می‌پردازد و در همه موارد هم توفیق بدست می‌آورد.

چنین قهرمانانی زاینده نخیل مردم هستند و مردمان دنیای کهن سعی می‌کردند در چنین افرادی شخصیت قهرمانهای آریایی را بوجود آورند و به کمک تخیل کسی را خلق کنند که واجد همه صفات عالی انسانی باشد و همچنین با آنجا که ممکن است ضعف‌های انسانی را از او بگیرند و در عین امان بودن می‌کوشیدند تا از او یک انسان کامل سازند. بنابراین با مطالعه زندگی افسانه‌ای چنین قهرمانانی می‌توان پی برد که اقوام آریایی یا یونانی چه تصویری از انسان کامل و انسان والا داشته‌اند و همچنین جهان بینی آنان نسبت به دنیای خارج چگونه بوده است. گفتیم که هومر و فردوسی بخاطر ۲۰۰۰ سال فاصله زمانی با یکدیگر از هم دور اند. ولی عجیب اینجاست که از لحاظ چگونگی تأثیر هر یک در میان قوم خود شاهانه‌ای شکستی آوری با یکدیگر دارند. مثلاً می‌بینیم که هومر نماینده فرهنگ کهن و قدمت یونان قدیم است و کتاب او تا قرنهاي متعددی در یونان پیش از میلاد مهم‌ترین اثر یونانی شناخته شده بود و توانست پایه تمدن این کشور قرار گیرد. تراژدیهای مهمی که در یونان نوشته شده تحت تأثیر حماسه‌های هومر واقع بود، سه تراژدی لویس بزرگ یونان را در دوران طلایی تمدن یونان نام برده که عبارتند از اشیل، و سوفوکل و اوزیپید که هر سه دنباله‌رو هومر بودند. یکی از این سه تراژدی نویس بزرگ بنام اشیل یا آمیخیلوس گفته است که ما ریزه‌خوار جوان هومر هستیم، و این حرف درست است. چرا که تراژدیهای مهم این دوره بهر حال راهی به دو کتاب ایلید یا ادیسه هومر پیدا می‌کردند و کم و بیش همه اینها تحت تأثیر هومر نوشته شده‌است.

از طرفی دیگر ادیسه و جهان بینی هومر در حماسه‌های طی قرون متعددی بعنوان مدل و نمونه برای یونانیان بود و پیروی از آن در واقع اصلی سلم به حساب می‌آمد و کتاب او گذشته از جنبه حماسی و شعری، جنبه تعلیماتی نیز داشت. چنین وضعی را کم و بیش ما در شاهنامه می‌بینیم و اگرچه این کتاب پیش از هزار سال عمر ندارد اما در طول این سالها در میان قوم ایرانی تأثیری مشابه ایلید و ادیسه هومر در یونان داشته است.

به این سبب است که شاهنامه را قرآن هم خوانده‌اند، و از لحاظ تأثیر آن در ایران همین کافی است که من به یک حکایت اشاره کنم که در چهار مقاله نظامی عروض آمده و آن این

است که می‌گوید علامه‌الدین غوری برای کین خواهی از قبل برادرش که بدست پیراننده غزوی کشته شده بودند، به غزنین لشکر کشید و آن شهر را بگرفت و به آتش و غارت و کشتار گرفت و فرمان داد تا مرده‌های شاهان غزوی را از گور بیرون آورند و سوختند، و فقط در این میان محمود را استثنا کرد، به حرمت این چند بیت شاهنامه:

چو گوید لب ز شیر مادر بست زگواره محمود گوید نخست الی آخر
و نظامی عروضی نتیجه گیری می‌کند: که خداوندان خرد دانند که اینجا حشمت محمود نموده بود، حرمت فردوسی بود و نظم او.

و اما شاخص‌ترین جنبه شاهنامه این بوده است که فرهنگ ایران پیش از اسلام را با فرهنگ ایران بعد از اسلام پیوند داده است، مفهوم وسیعتر باید گفت دنیای پیش از اسلام را به دنیای بعد از اسلام وصل کرده است. شاهنامه تنها کتابی است که این کار را بنحوی گسترده به انجام رسانیده است و هیچ کتاب دیگری در میان کتابهای باقیمانده از پیش از اسلام، حتی اوستا، نمی‌توانست چنین قدرتی را دارا باشد. این جنبه شاهنامه اهمیت بسیار دارد و به همین علت ما شاهنامه را در ادبیات بعد از اسلام ایران به صورت پجراهی می‌بینیم که بسوی ایران پیش از اسلام گشوده مانده است و این همان است که ادانه فرهنگی نامیده می‌شود از دو سه هزار سال پیش، و ما چنین ادامه‌ای را مدیون کار فردوسی هستیم. در این زمینه شخصیت فردوسی معادل شخصیتی است که هومر در یونان و بعد در فرهنگ اروپایی داشته است.

البته مثالهای زیادی درباره تأثیر شاهنامه در ادبیات فارسی می‌توان آورد که اکنون از آن می‌گذریم. فقط ضروریست گفته شود که اگر شاهنامه نبود، ادبیات فارسی شاید به دشواری می‌توانست جریان موجود خود را در پیش بگیرد، و اگر فردوسی نبود، در ایران به سختی می‌توانستیم کسانی را مثل خیام، مولوی و حافظ به این صورت داشته باشیم؛ برای اینکه جهان بینی اثر متفکرین بمقدار قابل توجهی تحت تأثیر شاهنامه بوده است و می‌توان ریشه‌های آن را در این اثر حماسی یافت. اینان بدون شاهنامه و تأثیر پذیری از آن نمی‌توانستند جنبه‌های فکری خود را با لایه‌ها بدهند. می‌دانید که آثار عرفانی ما با آثار عرفانی اسلامی متفاوت است و می‌توان گفت ما دارای یک عرفان ایرانی هستیم و این خود به مقدار زیادی مدیون شاهنامه و فردوسی است. حتی مقداری اصطلاحات عرفانی در بین عرفای شاعر مثل شهروردی، دربر تو شاهنامه بوجود آمده‌اند.»

در این زمینه لازم بود توضیح بیشتری خواسته شود و آقای دکتر اسلامی پیرامون عرفان اسلامی و عرفان ایران و همچنین تأثیر پذیری عرفان ایرانی از شاهنامه چنین گفتند:

«اینکه گفتیم عرفان ایرانی با عرفان اسلامی تفاوت دارد بدین دلیل است که عرفان ایرانی ریشه‌های در پیش از اسلام داشته، به این معنا که تفکر ایرانی پیش از اسلام در این زمینه مؤثر بوده است. نمودارهایی از آن را در ادبیات دوره ساسانی می‌توانیم مشاهده کنیم، از جمله آثار ماویون و خود مانی، و بعد در آثار ادامه دهندگان راه ایشان و اینها آمده است به شاهنامه که پیوسته بین این دو عصر ایجاد کرده است و انگوی کار است. البته می‌دانید که شاهنامه در اصل کتابی بوده است بنام خداینامه که در اواخر دوره ساسانی تنظیم گردیده است و در واقع خلاصه تفکر و فرهنگ و جهان بینی ایران پیش از اسلام را در خویش جای داده‌است. و چون خداینامه کتابی بوده‌است که از زمانهای بسیار قدیم سینه به سینه نقل شده است، در هر دوره‌ای چیزی به آن اضافه گردیده است و بندها و اندرزا و خلاصه تعلیماتی متناسب با روحیه قوم ایرانی را دربر گرفته است و سراجنام به دست فردوسی نوعی حیات مجدد یافته است و قصه‌های خداینامه در شاهنامه توانست بیانی دلنشین و ماندنی داشته باشد، بنحویکه اگر این کتاب در قالب شاهنامه به شعر درنیامده بود، نمی‌توانست تأثیری بدین وسعت در تفکر ایرانی از خود بجای گذارد، زیرا زبان خداینامه زبان مؤثری نبود.

فردوسی با بیان دلنشین و مؤثرش توانست کتابی را بوجود آورد که در زمانی بسیار طولانی در طبقات مختلف مردم اعم از بسواد یا با سواد، هر يك به نوعی نفوذ کند، و باید گفت که شاهنامه با انتقال تفکر و فرهنگ ایرانی پیش از اسلام توانست در تکوین عرفان ایرانی نقش مهمی داشته باشد و باعث شود که عرفان ایرانی در برابر عرفان اسلامی از وجه مشخص با زری برخوردار شود.

تردید نیست که عرفان ایرانی در برابر عرفان اسلامی گونه‌ای مشخص و ویژه دارد اما تردید بودن یا تردید کردن شعر عرفانی با سروده‌های حماسی خود جای بحث دارد و با توجه به خصوصیت رزمی شعر حماسی و گونه‌ای از فرار از دلبستگی که شاید بتوان آنرا نوعی رکود و جمود دانست، دوسر و دهه‌های عرفانی، چگونه می‌توان این دو نوع شعر را در ادبیات به یکدیگر نزدیک کرد و چنین پنداشت که عرفان ایرانی از حماسه فردوسی تأثیر پذیرفته است، خود پیش است چنانچه آقای دکتر اسلامی در این باره چنین گفتند:

« تصور نمی‌کنم مسأله‌ای بنام رکود و جمود مطرح باشد. البته در ظاهر دنیای حماسه با دنیای عرفان متفاوت است و دلیل آنهم جدا بودن قلب و آگاهی است. زیرا دنیای حماسه دنیای میدان جنگ و مبارزه و کشمکش و خورزیست، در حالی که دنیای عرفان، دنیای آرامش و صلح و اتحاد اقوام مختلف و بیابانی دنیای وصل است نه جداییهای جنگ. ولی این فقط یک تفاوت ظاهری است. در حماسه کشمکشها و مبارزات و خورزی برای رساندن اسبان است به مرحله‌ای بهتر از زندگی یعنی در واقع تلاشی است برای زندگی بهتر و جستجوی است برای یافتن راه درست‌تر زندگی، و این همانست که در عرفان هم وجود دارد. پس ایدها و هدفها از هم دور نیستند و تنها روشها با یکدیگر تفاوت دارند.

گذشته از این، مسلماً دنیای عرفان دنیای رکود و جمود نیست، برعکس دنیای جوشهای درونی است. در واقع آنچه در حماسه بیشتر در عالم برون و با عمل به دست می‌آید، در عرفان با تفکر و احساس باید بنیست آورده شود. عرفان نیز جستجوی است برای زندگی بهتر و شایسته‌تر، منتهی با نیروی اندیشه و احساسی. بنابراین راه این دو هدفشان از هم جدا نیست و بهمین دلیل من فکر میکنم که دنیای عرفانی بزرگ ایران از جمله مولوی، حافظ، سهروردی و امثال آنان به هیچوجه دنیای را که بسته و دنیای نفی نیست، بلکه دنیایی است جوشان نظیر آنچه در شاهنامه می‌بینیم. و اما راجع به تأثیر شاهنامه صحبت می‌کردیم. این واقعیتی است که شاهنامه مؤثرترین کتاب در این هزارسال اخیر ایران بوده است. شاهنامه بیش از هر کتابی در طرز فکر و ذوق و تشخیص ایرانی اثر گذاشته است. حال این اثر ممکن است گاهی مستقیم باشد و گاهی غیر مستقیم. مستقیم به این ترتیب که کسانی از طریق خواندن شاهنامه تأثیر گرفته باشند و تفکرشان تکوین یافته باشد، و غیر مستقیم به این صورت که کسان دیگری بعنوان گوینده، متفکر یا نویسنده با تأثیر گرفتن از شاهنامه آثاری بوجود آورده باشند که بنحوی غیر مستقیم روح شاهنامه در آن انتقال یافته باشد. گمان می‌کنم که کمی بیشتر باید دربارهٔ نقش که فردوسی در این تفکر و شخصیت مستقل ایرانی داشته است توضیح داد. ایرانیان اسلام را پذیرفته بودند و در آن هم حرفی نبود. آنچه در زمان فردوسی مطرح بود این بود که دوجبه خاص ایجاد شده بود که هر یک عقیده‌ای داشتند. مسأله این بود که آیا ایران با پذیرفتن دین جدید جزئی باشد از قلمرو وسیع اسلام بدون شخصیت خودش، و یا اینکه اسلام را بپذیرد، اما هویت و شخصیت خود را نیز نگاهدارد. فردوسی طرفدار اندیشهٔ دوم بود و سرانجام هم این جبهه پیش برد و در مقابل جبههٔ نخست که بهار هم فوی بودند پیروز شد. در جبههٔ اول کسانی چون محمود غزنوی و تمام دستگاه او وجود داشتند. خصوصیت و اهمیت شاهنامه در این بود که توانست فکر اسلام ایرانی را بر اندیشهٔ ایران اسلامی تقویت بخشد و شاهنامه سخنگو و کتاب این عهد قرار گرفت و سرانجام پس از چند صد سال کشمکش آشکارا

و بهمان، ایران توانست یکپارچه و یکدست بشود و این امر در زمان صفویه تحقق سیاسی یافت، با ایجاد و قبول و تشیع بعنوان مذهب عام و مذهب اکثریت، و ایجاد حکومت سراسری تحت این عنوان که خود را از سایر حکومت‌های اسلامی آن زمان جدا می‌کرد.

البته این يك جنبهٔ تشبیه است که به شاهنامه از جهت نقشی که بعنوان يك کتاب سیاسی ایفا کرد اهمیت داده شود. اما نکتهٔ دیگر این است که شاهنامه چون شاهکارهای دیگر به این اکتفا نکرد که کتاب خواص باشد و فقط عهد معینی آن را بخوانند و در حقیقت افراد باسواد و اهل فن و ادب از آن استفاده کنند، بلکه قدرت کلام فردوسی توانست بین طبقهٔ کم سواد یا بیسواد راه پیدا کند، و می‌باید که کمتر کتابی توانسته است چنین موقعیتی داشته باشد. البته در ایران دو سه شاهکار وجود دارد که ویش خصوصیتی نظیر شاهنامه داشته‌اند و دارند. ولی تصور من شاهنامه از این جهت يك مورد کلاماً استثنائی است که توانسته است تا قلب چاهزها، ایلات، قهوه‌خانه‌ها و مراکز بر جمعیت و کم سواد راه نیابد. و خون ایران قدیم را به رنگهای قوم ایرانی در دوره‌های مختلف جریان دهد و آلمان را با قهرمانان کهن ایران مثل رستم، اسفندیار، سیاوش، جمشید و دیگران آشنا سازد، و عمر قوم ایران را تا دوزمهای تاریک افسانه‌ای جلو برد. و این نیست مگر در توانایی يك شاهکار، یعنی اثری که با نیروی کلام توانست مسائل بنیاز کهنه و ازین رفته و حتی مطالبی را که در جهت موافق با معتقدات مذهبی مردم نبوده است رسوخ دهد. شاهنامه توانست بین اقوام غیر مسلمان پیش از اسلام، و اقوامیکه زبان و تمدن و مذهب دیگری غیر از قهرمانهای کتاب داشته‌اند، پیوند بسیار دوستانه و غرور آمیز برقرار کند و این باز برمی‌گردد به ارزش بسیار استثنائی کار فردوسی.

سخن از این است که مردم کم سواد یا بیسواد بیشتر به اصل داستان می‌اندیشند و آن را بخاطر می‌سپردند تا کلام زیبای ادبی و پرورش این است که آیا کتاب خدا یانه که از ارزش کلامی شاهنامه برخوردار نبود، نمی‌توانست همین تأثیر را در اکثریت کم سواد یا بیسواد بگذرد؟ آقای دکتر اسلامی در این باره چنین نظری دارند:

« البته وقتی سخن از آثار ادبی میان می‌آید منظور از ارزش، ارزش کلامی است و آنچه آثار فاقد ارزش ادبی یا با ارزش متوسط را از جمله اثر ادبی برک جدا می‌کند، همان تفاوت نحوهٔ بیان و کاربرد کلمات است. بنابراین اگر خدا یانه می‌بود، البته همان مطالب را می‌توانست مردم بدهد منتهم با اندازه شاهنامه نمی‌توانست تأثیر و نفوذ داشته باشد و در روح مردم رخنه کند. اینجا برای ما مسألهٔ تأثیر و نفوذ مطرح است. اگر شاهنامه نبود، خدا یانه در حد اوستا، تاریخ و کتابهای نظیر اینها بود که می‌توانست به يك عهد اهل فن و کسانی که کوشش داشتند ایران گذشته را بشناسند اطلاعاتی بدهد، اما با تردید نمی‌توانست در قشر وسیعی از مردم تأثیر گذارد و در واقع روح آنها را با مطالب و داستانهای کهن ایران عجین کند. این کار نیاز به بنای خاص و شاعرانه داشت.»

در آنچه آقای دکتر اسلامی در این زمینه گفتند تردید نبود. اما این مهم را هم باید در نظر داشت که بیشتر افراد بیسواد که فسه‌های شاهنامه را می‌دانند حتی بی‌بی شاهنامه را بخوانند و شاید هم نشنیده باشند، برای مثال کسانی که در قهوه‌خانه‌ها به گفته‌های يك قال گوش می‌دهند که اتفاق می‌افتد که ایاتی از فردوسی را بشنوند و در این صورت هم اصلاً به آن توجه ندارند. مهم برای آنان اصل قضیه است نه کلام زیبا.

آقای دکتر اسلامی در این زمینه چنین ابراز داشت:

« این درست است که در قهوه‌خانه‌ها ممکن است عین متن شاهنامه خوانده شود، گرچه

بعضی اوقات خواننده می‌شود. این چندان مهم نیست. مهم این است که شاهنامه توانسته است به قدر کافی جلب نظر کند. یعنی همان نقل یا گزیده یا داستان‌نویس یا همه آنها را که داستانهای پس از فردوسی پرداخته‌اند، تأثیر اصلی را از شاهنامه گرفته‌اند. مدل آنان شاهنامه بوده است و در واقع پایه کار آنان همین کتاب است. این اشکالی ندارد که کسی برای جلب توجه مردم به سلسله مطالبی که قادر به درک آن نیستند زبان و بیان دیگری را بکار گیرد. البته مردم عادی قادر به گرفتن همه زیباییهای شعر شاهنامه نیستند ولی روح آن را می‌گیرند، به هر طریقی که شاهنامه بیان شود. آنچه با این همه نفوذ عمیق و پیداست که کاری بزرگ را انجام داده است. مهم آن بوده است که روح ایران‌گین به ایران بعد از اسلام انتقال پیدا کند و قهرمانهای شاهنامه در محور فکر ایرانی قرار گیرند و این کار شده است؛ هر چند خواندن اصل شاهنامه در ایالات و عشایر امر کاملاً رایجی بوده است و هنوز هم تا حدی هست.»

اثر فردوسی یک شاهکار مسلم است و اثر حافظ نیز، اما چگونگی آشنایی عوام با این دوشاهکار تفاوت دارد. هستند کم سوادان یا حتی بی‌سوادانی که غزلیهای از حافظ را به حافظه خود سپرده‌اند و بدیهیست که رابطه مستقیم اینان با کلام حافظ است اما در شاهنامه جز اهل فن و ادیبان یا کلام فردوسی رابطه ندارند. عقیده آقای دکتر محمدعلی اسلامی در این زمینه بدین شرح است:

«البته کلام حافظ گونه‌ای دیگر دارد و نوع آن با کلام فردوسی متفاوت است. تنها وجه اشتراک این دو شاهکار بودن آنهاست. اولاً زبان حافظ به نوره ما نزدیک‌تر است، ثانیاً زبان او کتابهای است نه صریح و روشن، بی‌گونه‌ای که در شاهنامه می‌خوانیم. این زبان کتابهای باغ شده است که هر کس به میل خود از ابیات یا غزلیهای حافظ برداشتی خاص داشته باشد و آن را بخوی که خود می‌خواهد تعبیر کند. به این ترتیب می‌بینیم که حافظ با روح مردم انس بیشتری دارد. بنابراین تأثیر و نفوذ حافظ با تأثیر و نفوذ فردوسی تفاوت دارد. اما نباید این امر را نادیده گرفته که سبب توفیق حافظ این است که خلاصه و عصاره فکر و تمدن و فرهنگ ایران را در غزلیهای خود جا داده است، یعنی در کمترین مقدار کلام که حدود ۴۰۰ غزل باشد. بنابراین هر ایرانی با شعر خاص خویش ولو سواد زیاد هم نداشته باشد، به قدری مسائل آشنا در غزلیات حافظ برمی‌خورد. اما این را هم باید گفت که رگه‌هایی از مسائل اساسی شاهنامه را ما نمی‌توانیم در سروده‌های حافظ ببینیم و همین دلیل گسالی که با حافظ سروکار پیدا می‌کند، بخوی غیر مستقیم به شاهنامه به عنوان یکی از منابع حافظ راه می‌یابد. اما طبیعی است که غزلیهای حافظ بیانی متفاوت از حماسه‌های فردوسی داشته باشد، و روشن است که حافظ هم در نوع خود کاملاً استثنایی است و نظیری برای او در تمدن ایران یا شاید حتی دنیا پیدا نشود و البته گفتیم از لحاظ معنی سبب عمده کار او در همین جنبه خلاصه‌کنندگی و تیسوردهدگی فکر و تمدن و فرهنگ ایرانی است، مثل تودای ازغزل که به چند قطعه الماس تبدیل شود، و از لحاظ بیان، البته قشیه به اعجاز نزدیک می‌شود.»

فردوسی و کتابش، ارزشهای بزرگ این حماسه، مقایسه آن با یکی از بزرگترین حماسه‌های دنیا و تأثیر شاهنامه در تمدن و فرهنگ و مخصوصاً ادبیات ایران مورد بررسی قرار گرفت. جناب تأثیرپذیری شعری عرفانی ایران از جمله حافظ است از شاهنامه که خود می‌تواند موضوع بحثی دیگر قرار گیرد. با سپاس فراوان برای استاد دکتر محمدعلی اسلامی ندوشن که بی‌دریغ آگاهیهای خویش را در اختیار ما گذاردند.

گفتگو از: ذبیح‌الله بداشی
«مطالب بالا از تراز گرفته شده و سپس از جانب خود گزیده حاکم و اصلاح گردیده است.»

ابن سینا

دست‌نظر علمی علی دربارهٔ خوش‌کیسان دارو

دکتر محمود نجم‌آبادی

رئیس بخش تحقیقات تاریخی و طب
و بهداشتی دانشکده بهداشت دانشگاه تهران

مقصود آن است که ساکنان شبه‌قاره هندوستان دریافته‌اند که با درمان بیمارانی با سبک قدیم و استعمال گل و گدازه نباتی و داروهای معدنی میتوان به نتیجه رسید یا توجه بدانکه از داروهای امروزی نیز ضائل نمانده‌اند.

شرح این موضوع را نمی‌توان در چند صفحه مختصر کرد و لازم است که مقاله‌ای مفصل از دیدنیها و مشاهدات و طرز درمان و اصول تداوی این حکیمان را بنظر خوانندگان ارجحند برسانم.

همینقدر یادآور می‌شوم که در شهرهای کراچی و لاهور و پشاور و حیدرآباد و راولپنڈی در کشور پاکستان عطاران و گیاه‌فروشان نقش عمده‌ای در مورد داروها و گیاهان طبیی ایفا مینمایند یا بطور خلاصه نمیی (بلکه بیشتر) داروخانه‌های این شهر با سبک و روش قدیمی کار می‌کنند (مانند عطاران سابق کشور خودمان که اکنون در شهر تهران و بعضی نقاط دیگر کشور نمونه‌هایی از آنان دیده میشود) و نمیی دیگر داروخانه‌های امروزی است که با داروهای جدید سروکار دارند و بدین ترتیب پزشکان این سرزمین به دو قسمت تقسیم گردیده‌اند. دسته‌ای «حکیم» دسته دیگر «دکتر در طب» مینامند. بیماریه آخری طب دیروزی «طب قدیم» را با طب امروزی «طب جدید» تعلق نموده رفع احتیاج مردم را میکنند. امید است همانطور که در بالا مذکور افتاد این موضوع را در مقاله (یا مقالات متعدد) از نظر خوانندگان ارجحند بگذرانم.

اینک می‌پردازم به دنباله مقالات قبل.
قبل از نگارش دربارهٔ خواص داروهای طبیی که شیخ در قانون آورده ذکر نکات زیر لازم است:

در مقالات قبل شمای از دانش پزشکی شیخ و مؤلفات طبیی وی برای خوانندگان اندیشمند «هنر و مردم» نقل گردید و اشاره شد برای آنکه همکاران محترم و دانشجویان پزشکی و سایر افراد بخواهند بطور کافی و وافی از مطالب شیخ اطلاع یابند چاره جز آن نیست که کتاب قانون شیخ و مطالب آن کاملاً تجزیه و تحلیل گردد تا بتوان به موضوعات آن پی برد. برای نیل بدین مقصود حق آن است که اولاً این تجزیه و تحلیل با دقت فراوان انجام گیرد.

ثانیاً موضوعات و مفاد قانون با پزشکی امروز تطبیق گردد تا بتوان از نبوغ شیخ اطلاع حاصل کرد.
ثالثاً با کمال بی‌طرفی و بدون تعصب دریافت که شیخ در هزار و اند سال قبل چه گفته و میزان دانش وی چندانرازه بوده است.

رابعاً اگر میسر شود مطالب طبیی و درمانیاتی که شیخ در قانون و سایر مؤلفات آورده امتحان کرد تا اگر صحیح بنظر رسید آنها را بکار برد. اکنون در شبه قاره هندوستان این امر صورت تحقیق بخود گرفته و طلاب علوم طبیی از قانون استفاده کامل میکنند. آن دسته که با طب شیخ آشنائی دارند و به حدی رسیده‌اند که مطالب قانون را توسط مدرسین آموخته‌اند آنرا به کار می‌برند. این دسته را به اصطلاح خود «حکیم» میگویند و به آنها اجازه طبابت (یا دیپلم) میدهند که به رسم و سیاق شیخ و سایر اطباء سلف طبابت نمایند.

نگارنده در سفر اخیر به پاکستان در لاهور، مرکز ایالت بزرگ پنجاب از این مرکز دیدن کردم که با چه دقت نظر طلاب علوم طبیی بدین مهم اشتغال می‌ورزند و بیماران را بهمان سبک قدیم درمان میکنند.



صفحه اول کتاب قانون شیخ جاب تهران (کتاب سوم) درباره بیماریهای اعضا بدن



صفحه دیگری از کتاب قانون شیخ جاب تهران درباره بیماریهای قلب



باب ورعها و ثبوت از کتاب قانون شیخ جاب تهران



صفحه اول قانون شیخ جاب تهران درباره داروهای مفرد

چنانکه آمد قانون در پنج کتاب میباشد:

کتاب اول در کلیات طب .

کتاب دوم در داروهای مفرد به ترتیب حروف تهجی و کتاب سوم در امراض جزئی اندامهای بدن آدمی از سر تا قدم .

کتاب چهارم در زینت و بیماریهای که مخصوص به یک عضو است .

کتاب پنجم در داروهای مرکب که قراپدین است . چنانکه از تصاویر گراور شده در این مقاله مشاهده میشود چند صفحه از قانون در باب امراض واحوال قلب و اورام و پتور و صفحه اول کتاب دوم قانون درباره داروهای

مفرد و امراض جزئی اعضا بدن آدمی و بیماریهای برس و بهق و اشتقاق و دردهای فمامل و نفرس و تسکین بردها و قرصها و بعضی داروهای دیگر از نظر خوانندگان مجله میگذرد که در آنها شیخ به تفصیل درباره هر یک از مطالب بالا ترحی جامع نگاشته است .

اما در باب خواص داروها مخصوصاً گیاهان دارویی از شاهکارهای بسیار ارزنده شیخ در آثار و مظارفاتش به خواص گیاهان دارویی مخصوصاً گیاهان سفراوی برخوردار میکنیم که بر اندازه معتبر میباشد و تاکنون ارزش دارویی خود را از دست نداده است .

چنانکه آمد شیخ در قانون در کتاب دوم (در داروهای

مفرد به ترتیب حروف تهجی) و در کتاب پنجم (در داروهای مرکب که قراپدین است) که جمعا از هشتصد مقالب نامرکیات آنها متجاوز است مطالب آورده که اگر مقرر شود تمام آنها ذکر شود یک کتاب بسیار قفلور گردد و از آن گذشته باید يك كتاب آنها را مورد تجزیه و تحلیل و بحث قرار داد و خواصی که شیخ برای آنها تذکر داده همانطور که وی در کتاب آورده نگاشت ، سپس یا خواصی که امروز پزشکان و دانشمندان برای آنها قائل گردیده اند مقایسه کرد تا حق مطلب ادا گردد .

این جانب در این مقاله سعی کرده ام بسیار فشرده مطالبی درباره گیاهان دارویی مخصوصاً گیاهانی که شیخ برای بیماریهای کبدی و سفراوی آورده است مختصری به نظر

خوانندگان مجله برسانم .

این سینه در کتاب دوم قانون تعدادی از داروهارا (اعم از گیاهی و غیرگیاهی) برای درمان بیماریها و خواص طبی آنها نام میبرد که قریب هشتصد قلم میباشد .

بیشتر داروهای منور از طبقه گیاهان میباشد که اگر مقرر شود به شرح همه آنها پرداخت يك كتاب بسیار ارزنده مستقل خواهد شد که امید است روزی به این امر جامه عمل پوشانده شود .

بنابراین به اختصار به ذکر مطالب میپردازیم . شیخ سعی بلیغ نموده که خواص داروهای گیاهی را مختصر و مفید و بدون حشو و زوائد شرح دهد و از اطاله

مطلب خودداری کرده است .

اکنون تعدادی از این داروهای سفرای (که جزئی از تمام داروهای کبیدی است) تا آنجا که درجمله این مقاله باشد یاد می کنم :

۱ - انبرباریس (ب امبرباریس = زرشک Berberis Vulgaris)

درباره این گیاه شرحی کامل از خواص دفع صفراوی آن ذکر می کند .

وی این گیاه را (مقصود میوه آن است) برای دفع تشنگی و کمی اشتها و التهاب و همچنین دفع خمار شراب

استعمال و تجویز می کرده است . (شکل ۸)

اکنون نیز ریشه و برگه و پوست آن استعمال میگردند . پیشینیان از میوه آن شراب تهیه می کردند که اکنون نیز متداول است .

از این گیاه ماده عامله استخراج میگردد که بربرین "Berberine" است .

این ماده دافع صفرا و ملین است و انقباض ایالی ماهیچههای صاف "Muscles lisses" را زیاد می کند و در ورم واخلالات کبیدی و صفراوی مفید است .

اخیراً تجارب توسط بوهن "Bauhin" و روی "Ray" و ژیلبر "Gilbert" دانشمندان فرانسوی در این باب به عمل

صفحه دیگری ارفاوان شیخ جاب تیران در باب قرصها



باب داروهای نباتی ارفاوان شیخ جاب تیران



آمده است و گفتههای شیخ را تصدیق کرده اند .
شیخ در فاون شرحی بنام قرص زرشک آورده که مرکب از گل سرخ "Rose" و تخم خیار "Pépin de Concombre" و زردنوس "Régliasse" و تخم هندوانه "Pépin de Pastèque" و تخم کاسنی "Graine de Chicorée" و محملکی "Mastie" و سبیل العلیب "Valériane" و عصاره غاف (حشیش الماف) "Eupatoire" و ریوند "Rhubarbe" و ترنجبین "Mamme de Hedrasum Aihau" بوده که آنرا برای دفع سدهای چگرم و طحال و تبهای حاد و یرقان "Ictère" و ورمهای معدی "Gastrites" بکار میبردند . تا این اواخر در طب بعضی از کشورهای و نیز کشور خودمان توسط پزشکان قرص زرشک بسیار استعمال میگردیده که بسیار مفید بوده است .

اکنون نیز در شبیه قاره هندوستان استعمال فراوان دارد .

۲ - پودنه (فسونج = پونه = Mentha = Pulegina = Pouliot)

که دارای ماده عامله پونگن "Pulegone" میباشد . شیخ آنرا برای تقویت معده و امعاء و رفع سوزش معدی و سنگسکه « فواق = Hoquet » و همچنین برای رفع استسقاء "Ascite" و یرقان به صورت جوشانده "Infusion" و شراب "Sirop" استعمال می کرده است .

تجارب اخیر نیز خواصی را که شیخ قائل بود ، تأیید می کند و در بیماریهای مبتلی به یرقان و ورمهای کبیدی "Hepatitis" و کبسه صفرا بکار برده می شود . (شکل ۸) دانشمند فرانسوی شارل "Chabrol" تزریق داخل وریدی و جوشانده این گیاه را در حیوان عمل کرده که ترشح صفرا را دو یا سه برابر کرده است .

۳ - ترشک « حماض = Rumea acetosa = Oseille »

این گیاه که ریشه و دانه و برگ آن (مخصوصاً دانه آن) در طب استعمال می گردند و دارای اسیداکسالیک (شکل ۹) "Acide Oxalique" است یکی از داروهای معتبر ضد صفرا است .

در کشورها مدتها این گیاه به عنوان دفع صفرا استعمال میگردیده ولی اکنون استعمال آن کم شده است . این گیاه در زمینهای زراعتی مرطوب که کود داده باشند بدست می آید . دانه ریشه آن بهترین قسمت برای درمان بیماریهای حفراتی است و علاوه در تغذیه نیز بکار می رود .

زرشک انواع و اقسام دارد . برگ آن که مزه ترش دارد چنانکه برای مصارف تغذیه بکار میرفته است .

۴ - ترتریک « ترتریک = جیرجیر = منداب = Eruce = Eruca Sativa Mill Eruce »

خواص دفع صفرا میباشد . این گیاه نیز دارای خواص دفع صفرا میباشد . در قدیم این گیاه مورد استعمال فراوان دانسته و اکنون



زرشک = ابر باریس = امبر باریس (اقبالس از جمله اول گیاهان دارویی تألیف دکتر علی زنگری صفحه ۵۴)

نیز مردم برخی دهات و شهرها آنرا با نان قاق می کنند . اما آنچه که مسلم است یکی از قاقهای قدیم ما ایرانیان ترتریک بوده که در ايام بهار از صحراها و مزارع آنرا چیدند و برگ آن را با نان می خوردند و از غذاهای لذیذ بوده است .

این گیاه در ایران در نواحی شمال کمال و فسور دارد و آن چنان مورد توجه همگان بوده است که بعضی ها در خوردن آن زیاده روی میکردند و معتقد بودند که برای سلامتی بسیار خوب است . مثل معروف « ترتریک کاشتم که قاق نان باشد قائل جان شد » از آنجا آمده است که مردم با اشتیاق کامل در خوردن آن زیاده روی می کردند (شکل ۱۰) .

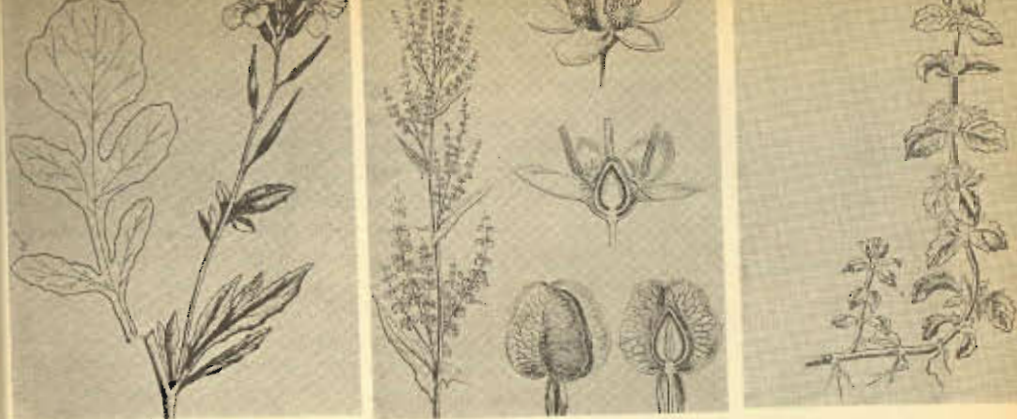
خلاصه آنکه شیخ درباره این گیاه توصیه کامل ننموده که برای دفع یرقانهای کبیدی بسیار مفید میباشد و مخصوصاً در فصول بهار خوردن آنرا توصیه کامل کرده است .

۵ - تمر هندسی (= Tamarin Indien = Tamarindus Indica)

که میوه آن مصرف میگردیده و اکنون نیز بسیار متداول است .

در ایران و شبهاره هندوستان و بسیاری از کشورهای میوه آنرا می خوردند . در کشور خودمان نیز تمر هندی

پویندها در تاریخ دارو شناسی



نوشته : عثمان گمگک
ترجمه : حسن خدیوچیم

این کتاب کوچک برای موضوع « پیوندهای ایرانی و تونسی در گذرگاه تاریخ » پژوهشی کامل و ژرف و نهایی و همه جانبه نیست ، یعنی نمی تواند همه وجوه و جوانب این دو تمدن کهن را دربرگیرد . زیرا چنین کاری به زمان دراز و فراغت پایدار و مجموعه های از « نگارگری ها » نیاز دارد که تاکنون جز اندکی از آنها فراهم نشده . کجنگاوی و مقایسه و بازیافتن پیشی بسیار باید تا بتوان در مظاهر تمدن مشترک این دو ملت به داوری نشست . یعنی باید از بررسی « فرهنگ عامه » یا فلکلور آغاز شود و تا پیرامونهای زندگی شهرنشینی روزانه ادامه یابد ، مانند : حای زندگی و جامعه و خوراک و نوشیدنی ، پوشاک و خسود آراستن و الکتوری در انگشت کردن ، تهیه بوی خوش و عطری زدن و بخور کردن و انواع آرایش کردنها ، و ادبیات عامیانه ملی و ادبیات تطبیقی ، تا دیگر چیزهای که سبب هیستکی همه بحثهایی از این نوع می شود ، و بحثهایی که هر یک به دیگری پیوسته است ، و در مجموع بنگارند . چنانچه هر یک از این بحثها به ذات خود دانشی باشد و

۱ - سخن عربی چنین است :
مجموعه درسات مفرقه Monographies

تونس ، کشوری است کهنسال با سابقه درخشان تاریخی که در شمال افریقا بر ساحل دریای مدیترانه جای گرفته . کشور تونس از نظر وضع جغرافیائی در این روزگار از دوسوی شمال و مشرق به دریای مدیترانه پیوسته است ، و از مغرب با کشور الجزایر و از جنوب با کشور لیبی هم مرز است . شهرهای عمده سرزمین عبارت است از : قیروان و سوسه و بنزرت و منبستر و صفاقس . پایتخت این کشور نیز « تونس » نام دارد که در کنار شهر باستانی « کارتاژ » جای دارد . همچون تهران و ری - در تونس رود بزرگی جاری است به نام « مجرده » ، و دریاچه شور « جریده » این کشور را با سحرای افریقا مربوط می سازد . هوای این سرزمین در زمستان ملایم و پرباران است و در تابستان گرم و خشک . در تونس باستان نخست برها و فنیقیها میزیستند ، سپس کرتاژها حدود شش قرن پیش از میلاد بر تونس مسلط شدند ، پس از چهارصد سال تونس در شمار یکی از ایالت های رومی درآمد . و اندکها در قرن پنجم میلادی بر تونس دست یافتند ، و در قرن ششم میلادی دولت بیزانس بر این سرزمین ناخت ، سرانجام در سال ۵۹ هجری برابر با (۶۷۰ میلادی) اعراب آنجا را فتح کردند ، و از این تاریخ به بعد در شمار کشورهای اسلامی درآمد . در این سال « عقبین دافع » تونس را فتح کرد و شهر قیروان (که کاروان) را بنا نهاد که آنرا باید نخستین پایتخت فرمانروایان مسلمان این کشور به حساب آورد . در سال ۱۵۶ هجری سلسله « عهلی » در تونس فرمانروا شدند و پس از آن به فرمان هارون الرشید ابراهیم اغلب امیر آنجا شد و سلسله « اغلبیه » را در سال ۱۸۵ هجری بنا نهاد که تا سال ۲۹۶ هجری بر سر کار بودند . این دو سلسله « کتفه » همان « گمگک » نامند تونس ، نویسنده کتاب « پیوندهای تاریخی تونس و ایران » ، در انتقال تمدن ایرانی به شمال افریقا سهیم فراوان دانسته اند . معرفی تونس از آخر قرن سوم هجری تا این روزگار بیاد برای مجال دیگر .

و اینک با ترجمه مقدمه « اسناد عثمان گمگک » که روشنگر راز هیستکی دیرین ایران و تونس است این بحث آغاز می شود . تعاونی که همراه این مقاله است از معانی است که مترجم از سفر تونس همراه آورده . امید آنکه بیدار دلان مردود کشور را پسند آفتد .

راست ، پونه - بودنه (اقباس از کتاب گیاهان دارویی دکتر علی زرگری جلد دوم صفحه ۵۷۶)

وسط : فرتک (از کتاب گیاهان دارویی دکتر علی زرگری جلد سوم صفحه ۱۷۲۷)

چپ : افراب - جرجیر (از کتاب گیاهان دارویی دکتر علی زرگری جلد اول صفحه ۱۳۳)

پائین : نمر هندی (اقباس از کتاب گیاهان دارویی دکتر علی زرگری جلد اول صفحه ۴۸۱)



مصرف زیاد دارد و در تمام فصول به عنوان تنقل (مخصوصاً جوانان) و به عنوان دفع صفرا (پیزان) و به عنوان داروی کبدی (توسط پزشکان) استعمال میگردد . این گیاه در شبه قاره هندوستان و بلوچستان بسیار زیاد است و از داروهائی است که مردم سرزمینهای بالا عموماً آنرا در تمام فصول استعمال می کنند اما استعمال آن تا پنجاه سال قبل در ایران زیاده از امروز بوده است .

این جاب در پاکستان ضمن مطالعه دریاب گیاهان دارویی در شهرهای مختلف آن بویخی دریافتیم که مورد استعمال نمر هندی فراوان است . (شکل ۱۹) اما این سبب آنرا مقوی قلب و معده و ملین و مسهل و مسکن قوی های صفراوی و اخلاط گرم میدانسته علاوه شخ آنرا برای رفع عطش همچنین در بیماریهای پوستی مصرف می کرده است .

اخیراً خواص این گیاه مورد توجه داروشناسان جهان قرار گرفته که در بیماریهای کبد و کبسه صفرا " Vesicule biliaire " از عصاره آن استفاده کامل میگردند که تحریک کننده عضلات صفراوی و باصلاح طبی کسولاکوک " Cholagogue " و مترشح صفرا (کولریتیک) میگردند .

این تجارتی توسط استاد یارتوریه " Parturier " و تحقیقات مشارالیه به عمل آمده است .

در اینجا مطلب مربوط به دانش شیخ درباره گیاهان دارویی مخصوصاً گیاهان درمان کننده بیماریهای کبدی و صفراوی را ختم می کنم بقیه آنرا در شماره بعد به نظر خوانندگان مجله خواهم رساند .

اشکال گیاهان دارویی در این مقاله از کتاب « گیاهان دارویی » تألیف همکار دانشمند آقای دکتر علی زرگری استاد دانشگاه اقباس شده است .

شایسته بررسی، پس به نوشته‌ها و گفته‌ها و ابزارهای گنشی و سمعی و بصری فراوان نیاز ماریم که بتواند این اسناد را از دهان پیرزانی که رشته می‌برد بریابد، به مدارک یگانه‌ای محتاج که در آرشيوهای ناشناخته حفظه است، و در بصری از خبر و جامه فراموشی پنهان شده، و همچنین واژه «سبی قضی» که به معنی سباهی قضی است، یعنی ژاندارم سواره‌ای که متناوباً قضی باشد، به چیزهایی نیازمندیم که تاکنون شناخته نشده، مگر در کتابهای کهنه و فرسوده که جز اندکی از مردم کسی آنها را برنماید.

پس این کتاب کوچک تنها پایه خطوط نخستین عمومی است که با حروفی درست و گسترده، نماینگر این پیوندهای دیرین و ریشه‌دار تاریخی خواهد شد. پیوندهایی که از دیرباز تاکنون امتداد یافته و تا دوران نسل‌های آینده پایدار خواهد ماند، پیوندهایی که همچون زنجیر از حلقه‌های درهم و پیوسته به یکدیگر استوار مانده، هر آنکه حلقه‌ای یا حرفی از زنجیر آن را از حرف الف تا ی گشوده باشد.

به راستی تاریخ ما خواه و ناخواه، در بیشتر بخش‌هایش با ایران مشترک شده، و گوشه‌ای از تاریخ درختان ایران را تنها تاریخ تونس می‌تواند تفسیر کند. گمان می‌کنم بسیاری از برادران ایرانی باور ندارند که تمدن آنان در روزگاران کهن تا تونس گسترش یافته باشد، زیرا نمی‌دانند که نسبتاً نویسان «بربرهای پیشین» زیاد خود را با پارسیان پیوند داده‌اند، و می‌دانند که «طریوش مغربی» (کلاره فیند) که در سه قاره (آسیا و اروپا و آفریقا) رواج یافته، در اصل از شهر «چایچ» بوده و هنوز در تونس با نام «شاشیه» برجای مانده است، و اینکه ادارای یا وزارت‌های هنگلای در همه کشورهای غربی از آغاز پیدایش با نامی فارسی کار خود را دنبال کرده و آن



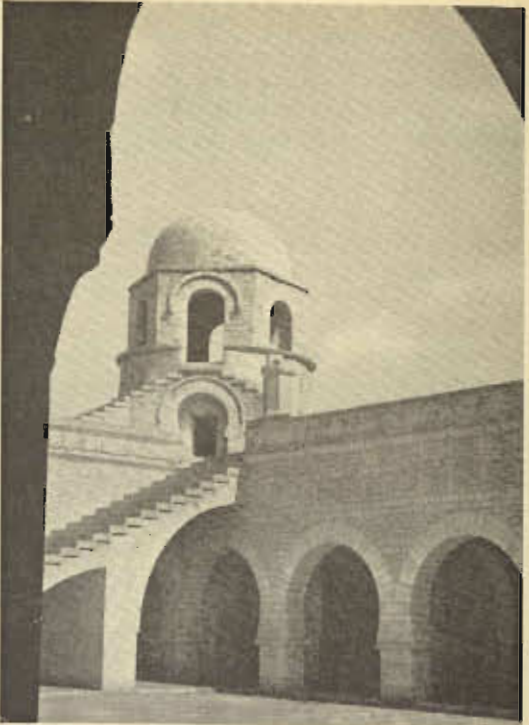
سیگنی بوسید، در ۱۸ کیلومتری غیر تونس جای دارد و زیارتگاه مردم مسلمان و با ایمان تونس است.

«پرتیبه» است (پست)، و اینکه نظام این «بریده» واژه‌های فارسی دیگری در زیر دارد مانند «فراق» و اینکه بزرگترین حربه تونس بر واژه‌های فارسی تکیه می‌کند، و آن «کتور» است، و اینکه همه حکومت‌های که دارای نظام قانونی هستند، به عربی «حکومات دستوریه» نامیده می‌شوند. و اینکه عریضه قانون اساسی دولت‌ها را

و فهرستی که قابل شرح و تحلیل بوده باشد. برای اینکار اسناد پراکنده را گرد آوردم، پرتشان‌شده‌ها را در پی هم نهادیم، شرازه گشته‌ها را پیوند دادیم، و گره‌های از رشته بیرون ریخته و گوه‌های در صدف مانده، و در حریف‌های فراموشی فرو رفته، را برچیدیم. آنگاه به مقایسه پرداختیم، ماده‌های عجب درتود ما فزونی گرفت که از نتیجه دلخواه آن مرزگشت شدیم. لیکن این اسناد گنایند در پژوهش است نه فرازگنده آن، و آغاز بحث است نه پایانش.

این اسناد به بازی کتابهای معلول و مختصر، و زبانهایی که آموختیم فراهم شد، و از ترجمه برخی زبانها به برخی دیگر بهره گرفتیم. به یادداشت‌های ایرانی خود که چهل و چند سال پیش از این، در مدرسه زبانهای شرقی پاریس فراهم شده بود رجوع کردیم. یعنی

- ۲ - رشته: غذای خمیری است، و اصل این واژه فارسی است (دوسنه)
- ۳ - برید: کله‌های است فارسی و در اصل «بریده» بوده است، بعد کلمه «بریده» را بدون قسمت آخرین استعمال کرده‌اند و این کلمه معرب شده و تخفیف یافته است. اسطر را برید و یکی که بر آن سوار می‌شود برید گویند، و نیز سکه‌هایی که در طول راه بنا شده (یعنی رباط) برید نام دارد.
- ۴ - فراق: پروانه یا پروانگی: کسی است که بسته‌های پستی را با خود می‌برد.
- ۵ - دستور: دفتری است که رونویس فرمانهای سلطان در آن از روی اصل یادداشت و گردآوری شده است (ترجمه فارسی منابع المعلوم ص ۶۰ و ۶۵).
- ۶ - واژه Douane که در فرانسه و انگلیسی به معنی گمرک یا گمرکخانه است ترجمه‌ای است از واژه «دیوان» و مؤید سخن نویسنده است.
- ۷ - زلیج: معرب شده از «آزوالجوه» Azulejo اسپانیولی است، که تحریفی است از واژه عربی - فارسی «لاجورد» و به معنی خشت کاشی لعابدار رنگین یا کرمی‌رود. (فرهنگ دوزی).



نمای خارجی بنای فدیمی مسجد جامع غیر سوسه که تأثیر معماری ایران پس از اسلام در آن آشکار است

چیزی‌ها. همچنین مردم تونس شاید بدانند یا ننمایند، که بسیاری از بنیادهای تونس نیز خواه اداری باشد یا سیاسی یا معماری یا بازرگانی یا کشاورزی یا هنرهای دستی، از اصلی ایرانی گرفته شده. و اینکه بسیاری از دفتروان تونس در ایران آموزش خوانده‌اند. و اینکه «ابن خلدون» از بزرگترین مورخان است که با نوعی و همه‌جانبه، لیکن همچون «تشی گویا،

روزگاری که «ایران» چهره زیبا و فریادی خود را برای ما بی‌برده ساخت و با قامتی موزون و هوش‌ریا در برابر ما نمایان شد، روزگاری که از آهنگ و آوازه‌های فارسی چنان سرمت شدیم که از نغمه‌های موسیقی ایرانی . چون بختی از ادبیات فارسی را فرا گرفتیم ، جهانی تازه در برابر ما رخ نمود ، آنگاه در زبانهای آریایی به پژوهش تطبیقی پرداختیم ، مانند : سانسکریت ، یه‌لوی و زبانهای اسلاو ، و یونانی ، ولانتینی و ژرمنی ، و زبانهای لاتینی معاصر ، مانند : ایتالیایی ، فرانسوی و اسپانیولی ویرتفالی .

دریازة ایران هنگامی از معلومات تازه بهره‌ور می‌شدیم که استاد بزرگ ما شادروان «محمدخان قزوینی» «پیرسفارت ایران در پاریس» ، عرخابه خود واقع در کنار باغ مونسوری، از محله‌های پایتخت فرانسه مارا میزبان می‌شد ، و در محضر وی زمانی دراز ، در مباحث فارسی و عربی ، به پژوهش می‌پرداختیم . استاد دیگر ما شادروان «محمدخان محلاتی» استادیار مدرسه زبانهای شرقی پاریس بود ، درس دلنشین این استاد پیرامون مباحث لغوی و ادبی و فولکلور تطبیقی ایرانی دور می‌زد .

استاد دیگر ما «هانری ماسه»^۹ بود که با سبکی دیگر تعلیم می‌داد ، و آن سبک تطبیق زبانهای آریایی ، و ادبیات تطبیقی فارسی و عربی و اروپایی بود که با خشنودی و شگفتی ما همراه می‌شد . سپس مدتی با استاد «نیورسکی» همدم شدیم و «ایرانیان» را از زاویه‌ای دیگر بررسی کردیم . چون به کشور خود تونس باز گشتیم با نگرشی دیگر به آوازه‌های فرهنگی و تاریخ تمدن می‌نگریستیم ، یعنی هنگامی که در مورد واژه «الناشبه» (طربوش مغربی یا اندلسی) دقیق شدیم ، مدناء ایرانی آن «شهر جاج» در نظر آمد . آنگاه از این دیدگاه در تاریخ صنعت و کشاورزی و علوم و ادبیات نیز

به پژوهش پرداختیم تا آنکه پرده‌های فرو افتاده بیکسورفت و افق‌های بسته‌گشوده شد ، و دریافتیم که در اینجا محوریتونسی و ایرانی موجود است که از دهها قرن پیش - با عوامل سیاسی و سپاهی و رسوم شهرنشینی و علوم و ادبیات و هنر- تاکنون بر دو قطب خود می‌چرخد .

این کتاب به بخش‌های زیرین تقسیم شده :

۱ - مقدمه ، یعنی همین بخش که روشنگر خطوط اصلی کتاب است .
 ۲ - باب اول : ادوار تاریخی . در این باب بحث ما از کهن‌ترین ادوار تاریخی آغاز می‌شود و تا روزگار مردم معاصر ادامه می‌یابد . در این بخش اوتساع دولتهای هر عصر را یکی پس از دیگری بررسی کرده‌ایم ، و در هر دوره میان دولت ایرانی با دولت تونس همزمانش مقایسه نمودهایم ، و نمونه‌هایی از انواع

نمای بیرونی مسجد قیروان که یادگار معماری قرن‌های نخستین اسلامی است و در قرن نهم میلادی بنا شده با الهام از هنر معماری ایران



هنر و مردم

تأثیرهای متبادل و موارد شابهت را به دست داده‌ایم ، چنانکه گویا در عوزة تاریخ تطبیقی جای گرفته ، یا شاید قیامی سینمایی به نمایش گذاشته باشیم ، تا در حدود امکان آثار و مراحل و خطوط مشترک این دو کشور را روشن سازیم . پس این بحث با دوران بربرهای نخستین که خود را از نژاد ایرانی می‌دانستند ، آغاز شده و تا روزگار دو پیشوای بزرگ و بزرگوار امروزی

ادامه یافته که شمار هر دو چنین است : چون نیاکان خویش پی می‌افکنیم ، و افروتر از آنچه آنان کرده‌اند خواهیم کرد .
 ۳ - باب دوم : این‌خلدون و پژوهش‌های ایرانی او . زیرا این‌خلدون نخستین تونسی است که در زمینه ایران-شناسی با دانش و اسلوب و مقایسه‌ای خاص به پژوهش پرداخته است ، و حاصل

کار او را در دو مأخذ می‌توان دید : جای اول : کتاب معروف اوست که «مقدمه» نام دارد . مؤلف در این

۸ - شادروان محمد قزوینی به گواهی دوسناتی هیچگاه دبیرسفارت ایران نبوده است ، تنها از طریق سفارت حقوقی برای عکس برداری از نسخه‌های خطی موجود در اروپا بی‌ریافت می‌کرده است ، و ممکن است همین مرآده باعث خطای نویسنده شده باشد . (مترجم)
 H. Masse - ۹

نمای داخلی مسجد قیروان (از قرن نهم میلادی) که یادگار معماری قرنهای نخستین اسلامی است



هنر و مردم

جامع ابوزمعة البیلوی قیروانی





نونهای از کاوش کاری داخلی مسجد شیعی صحابی در شیر کهنسال فیروان که از معماری ایران عتائر است



نمای شهر سوسه - یکی از بناهای سرزمین کهنسال تونس. شهر «سوسه» در دوران پیش از اسلام «حضریوت» نام داشته و دومین نامش «هوندنکلوپولیس» است. ویس ارتضرف «سلمانان نام سوسه با سوسه بر آن بنیادهاند

کتاب، فلسفه تاریخ ایران، و آثار قوت و ضعفی که در آن راه یافته، و ریشه‌های تمدن ایرانی را روشن ساخته، و از تأثیر تمدن ایرانی در دیگر تمدن‌ها یاد کرده است. مثلاً یک باب از کتاب مقدمه به دانشوران اسلامی اختصاص یافته که بیشتر آنان ایرانی بوده‌اند، یا آنکه ما میان این دانشوران فرق نمی‌گذاریم، ولی این یادآوری خود توضیحی است و دلبری.

جای دوم: «کتاب العجیب» نگارش این خلدون است که موضوع آن تاریخ عمومی جهان آن روزگار است، اما درباره ایرانیان بخصوص نیز در آن سخن‌ها رفته است.

در این کتاب نخست از ایران پیش از اسلام یاد شده، یعنی از تارنهای

ایرانی و فرمان‌روایان آسیایی. مؤلف از کورش و دیگر فرمان‌روایان ایران باستان به تفصیل سخن گفته، و بحث خود را تا روزگار ساسانیان گسترش داده است. وی برای نگارش این فصل به نوشته‌های عورخان ایرانی و رومی و عبری و عربی اعتماد کرده است. سپس ایران پس از اسلام را بررسی کرده، یعنی از دولت‌های: طاهریان و سامانیان و غوریان و غزنویان یاد کرده است، بحث او در این زمینه چنان است که به فلسفه تاریخ بیشتر همانند است تا تاریخ محض. آنگاه این خلدون از پژوهش در تاریخ ایران فراتر می‌رود، و به بررسی جغرافیای ایران می‌پردازد، بسرای نگارش این موضوع از نوشته‌های جغرافی نویسان ایرانی چون «ابن خردادبه» یا

است بر پژوهش‌های ایرانی این خلدون. ۴ - باب سوم: بنیادهای سپاهگیری و پایه‌گذاران دانش و هنر تونس همه از نژاد ایرانی بوده‌اند.

شاید این باب به ظاهر شگفت‌نماید و برای خواننده این پندار پیش آید که قلم در اینجا سرکشی کرده، یا این بحث همچون افسانه‌ای جلوه نماید، و گمان رود که این بابی است ساختگی و من‌درآوردی. اما نه، به جان عزیزت سوگند ای خواننده بزرگواری که این چنین نیست، زیرا به روزگار فرمان‌روایان «مهللی» و در دوران فرمان‌روایی «آغالیه» سپاهی خراسانی در سرزمین تونس می‌زیست که یا از خراسانیان امپل بودند یا از تازیانی بودند که در خراسان مقیم گشته، و احیاناً در آنجا زاده شده

بودند، و از این رهگذر، خراسانی بسا ایرانی به حساب می‌آمدند.

باید دانست که تعداد سپاهیان خراسانی که به تونس آمده بودند سی هزار بوده، در برابر ده هزار سپاهی تازی، و فرماندهان این سپاه در قرقنهای دوم و سوم هجری نیز خراسانی بوده‌اند، گواه این سخن مآخذی است که در این کتاب از آنها یاد کرده‌ایم، و به زودی خواهی دید، زیرا در آن روزگار در تونس حتی والی خراسانی سرس کار بود. و به همین مناسبت نام و زندگی‌نامه آن دسته از مردان ایرانی را که روزگاری در تونس از پیشوایان فقهی و دیوانی و سپاهی بوده‌اند در این کتاب خواهیم آورد، تردیدی نیست که اگر در این

موضوع دقیق شوی، سخت در شگفت خواهی شد. ولی کافی است که بدانی: «اسدبن قرات» از مردم نیشابور است، و او مؤلف کتاب «الاسدیه» است، یعنی آورنده مذهب مالکی و حنفی است در تونس. این مرد، هم قاضی حنفی شهر «قیروان» بود - در طسراز ۱۰ - تسان از خیرهای مغرب است. احمدالمقری حدود سال ۹۹۳ هجری در تلمسان متولد شد و بسال ۱۰۴۹ هجری در مصر درگذشت. کتاب «نصح‌الطیب» چهار مجلد است که سالها پیش چاپ و منتشر شده.

۱۱ - در مورد سلسله‌های مهلبی و آغالیه و دیگر فرمان‌روایان تونس بر متن کتاب توضیح کافی داده شده، باید به آنجا رجوع شود.

نمونه‌ای از درهای بزرگ خانه‌های قدیم تونس
که یادگاری است از ایران باستان



هنگام مرحله در جزا که نه باشنق تونس
ایروزی است



عمر و مردم

«سحنون»^{۱۲} مالکی - وهم فایح مقاله
و هم استاد فقه مجد قیروان، دخترش
در همان هنگام و در همان مجد به‌تعلیم
زبان تونس می‌پرداخت.

۵ - باب چهارم : علوم : از علوم
دینی : «زمخدری» استاد تفسیر است و
«بخاری و نسایی و فرمندی» استادان
حدیث و فقه و فرائض‌اند. یا استادان
دیگر علوم مانند ریاضی یا طبیعی یا
فلسفه یا کیمیا و نجوم، که تأثیر ایرانیان
در این رشته‌ها در نزد مردم تونس آشکار
و پابرجاست.

۶ - باب پنجم : ادبیات : در این
زمینه تأثیر کلیله و دمنه و هزار و یک
و آیین نگارش فرمانهای دیوانی و مآتمه‌ها
و انواع شعر و حماسه آشکار است.

۷ - باب ششم : هنرها است. مانند
معماری و صورتگری و منبتکاری و
موسیقی. زیرا خانه تونس از دوران
فنیقی‌ها همانند خانه‌های شهر «حیره»
است که از سبک‌های ایرانی تقلید شده،
و خانه روستائیان تونس، هم نام ایرانی
دارد که عبارت است از «گرمی = کلبه»
و هم سبک ایرانی، و موزائیک و کاشی
تونس، یا دراصل ایرانی است، یا
تقلیدی است از کارهای ایرانی، و از -
های «گوشک و ایوان» نیز ایرانی است
که در تونس به جای «مآتمه و برطال»
به‌کار می‌رود. همچنین عناصر تزئینی
از آجر و خشت طلاپوش^{۱۳} و کتیبه‌ها،
خواه در بناهای آجری باشد یا در آجر -
های زربفت و فرش، یا در نقش‌های

روی سنگ مرمر و فیروز و چوب (موجود
در محراب قیروان) و لوزی‌ها و بیضی -
هایی که در قصر مسجد قیروان می‌بینی،
با نقش‌هایی که در فرش و روختی و
دیگر بافته‌های پشمی بربری به‌کار
می‌رود، یا مستطیل‌های تقسیم شده به
چندین مثلث، که در پشم‌بافتهای بربری
و منبر قیروان، و مسجد این‌خیرون،
معروف به «مسجد سه در» دیده می‌شود.
و همچنین خمیدگی‌هایی که در خط‌کوفی

۱۲ - سحنون : عبدالسلام بن سعید تنوخی
درگذشته به سال (۱۶۰ - ۲۴۰ هـ)، شاگرد
ماتک و یکی از پیشوایان مذهب مالکی که شش سال
در مذهب الاقسی به رایگان قضاوت کرده‌است.
۱۳ - من عربی چنین است : من باجور
مطالی اوطوب مطالی.

مرکز کوزه‌گری در شهر جزا



هنر و مردم



خانواده روستایی از مردم تونس که عواید آنان را با ایرانیان هبخت می‌خاند



کلاهدوز تونس و کلاه ملی تونس. نام این نوع کلاه « شامیه » است که به گفته نویسنده ارمغانی است از شهر کینسال جاج. فردوسی مخور نیز از « کمان چاچی » که برزنده دست دلاوران ایران بوده است در شاهنامه خود یاد کرده است

رشد یافته یادکننده کاربهای روی سنگ و چوب جلوه گر است. یا چفته و برگ و شاخه و گل‌هایی که بر انواع سنگ و چوب نقش شده. یا خط‌های کوفی، بضموم خطوط مقصوره «معین بادیس» قیروان، که از خط‌های کوفی نقشدار عجیب است در دل چوب، و به اطار ۱۴ مشهور آمده» شبیه است. و همچنین شهر لفضا، که «حفساه» نام دارد، و در نزد محققان آن تونس مسی توان دید، شهری که سابقه‌اش تا روزگار قبلی‌ها ادامه می‌یابد.

Vercouter

۸- باب هفتم: هرهای دستی، نمونه اول آن زربیه ۱۵ (قرش) که با سیمه خراسانی و خاندان عقیلی، که به امیران ایرانی بودند، به تونس آمد، و از فرش‌های بربری و بیژنی، اسر پذیرفت. و پس از آن به راه خود رفت، و شخصیتی خاص پیدا کرد، و از روزگار «غالیه» درهای بازار جهانی به رویش گشوده شد.

نمونه دیگر کلاه (طربوش مغربی) است که «شامیه» نام دارد؛ یعنی همان کلاهی که اصالتی از شهر «شاش-چاچ» است، و گمان می‌رود که این نیز همراه سیمه خراسانی به خارج سفر کرده، سپس رونقی پیدا کرده تا به اندلس رسید، و از آنجا بازگشته است، و به روزگار سلسله‌های «مرادی» و «حسینی» در شهرهای اطراف دریای مدیترانه همگانی شده است، یعنی در آغاز و انجسام قرمانروایی ترکان عثمانی در تونس.

نمونه دیگر حریر است که کارگاه‌های آن در شهر «فاس» در جنوب شرقی تونس، تأسیس شد، در آنجا دوختن ثوبت که برای تغذیه کره امزش مناسب است کاشند، و به پرورش این حیوان پرداختند، در نتیجه در پیرامون دریای مدیترانه ده‌ها و ده‌ها کارگاه امزش‌کنی بر سر کار آمد و انواع حریرهای ساده و نقشدار و زربیت فراهم آوردند، سوای حریر تونس که حداقل در گونه‌های غربی دریای مدیترانه شهرتی خاص یافت.

همچنین عنبر اسفنج‌سازی، یعنی شمیرهای گوهرشان و نقشدار، و نیز ماهوسرهای فلزی مرتبه بدلاومرین به سورت‌های جنگی دلکنی، و انواع چینی‌ها، و کاشیهای لامپار، از نوع

قدح و صحن و کاشی و ظرفها و گلدانها، ارمغان ایران بوده است.

۹- باب هشتم: تصوف

این باب است عریض و طویل، چه از بزرگترین شخصیت‌های صوفی ایرانی‌تبار، که در تونس اثری شمار برجای نهاده، «عوث» (قریادرس) عبدالقادر گیلانی است که طریقه او و خاقان‌های او از آغاز دوره حسینی‌ها به تونس راه یافتند، و گسترش یافته تا بدین روزگار رسیده است.

۱۰- باب نهم: کشاورزی

همچنین هنر اسفنج‌سازی، یعنی کشش، های ایرانی در دو عصر به تونس راه یافته:

نخست: به روزگار قبلی‌ها، که آثار و سبب و سبب‌ها به تونس آمده،

زیرا به روزگار بربرها حر اجیر و زیتون، میوه‌ای در تونس نبوده است، و درختان جنگلی تونس نیز از ایران آمده است.

دوم، به روزگار مهلبی‌ها و اغانه برای نخستین بار در تاریخ شهرهای ساحلی دریای مدیترانه، و جهان غرب، حرکتی به این منطه وارد شد، یعنی پارتیج و برنقال و لیمو، همچنانکه آبدار گیلان و درختان میوه‌دار جنگلی مانند گردو و پسته و فندق و شاه‌میوه، ارمغان ایران است.

۱۱- باب دهم: مباحث کلی:

در این باب از چیزهایی بحث می‌کنیم که در دیگر بابها قیامه است، مانند نیازمندیهای گونه‌گون زندگی شهرنشینی،

از خوردنی و پوشیدنی و بوییدنی و زیورها و دیگر چیزها.

این است فهرست آنچه در این کتاب نوشته‌ام. بر خود از خطا امین نسیم، و داعیه احاطه بر همه چیز ندارم، ولی آنچه نوشته‌ام، با آگاهی و ایمان و اخلاص همراه بوده است. دست بالایی دست بسیار است و کاشایی در دست خدا است.

۱۴- اطار: چسب زرد، لاک، و قلاب عکس است. ولی در اینجا به سبب کتبه آمده.

۱۵- زربیه: قرش یا کلمه‌هایی که زیر پا می‌انداختند یا از آنها پستی و خورجین می‌سازند.

۱۶- گویا از اعلام تونس است و ولی بیرون‌نگار و بازرگانانهای اسلامی از آن یافتیم.

شعر پارسی در دربار سلاجقه روم

دکتر ابوالفتح حکیمیان

برای يك نفر ایرانی، دیدار از تریتم مولانا جلال‌الدین مولوی موزون و در قویه در مقام اول ازین لحاظ بسیار جالب خواهد بود که آیات و عبارات گوناگونی بر در دیوار آن مرقد گرامی ملاحظه خواهد کرد که به زبان و خط فارسی نوشته‌اند یا در داخل قاپها قرار داده بر مدخل بقعه، نصب کرده‌اند. سبب این امر چیست؟

از نظر من این مسئله دارای يك ریفته تاریخی و منبعث از يك سلسله مسائل عرفانی و اخلاقی است. نخستین آنکه پس از تسلط هخامنشیان بر بخش آسیای صغیر و تشکیل ساتراپیهای دهگانه در آن نواحی و اعزام وادیان پارسی، زبان فارسی در آن گستره ترک نشین کشتت کرد و بنفوذ یافت و در دوران تسلط سلاجقه روم بر آسیای صغیر به اوج کمال و ذروة رواج خود رسید. دوم آنکه پس از انتقال خانئان مولانا از بلخ به آسیای صغیر و تحت تأثیر انفاص قدیمی آن عارف ربانی که متونها، نظریات و رباعیهای خود را به زبان فارسی سروده هنوز با گذشت قرنهای متعدد زبان فارسی از آن دیار رخت بر نیسته است و به همین مناسبت نویسنده، تصمیم گرفت پس از سیری کوتاه در نقاط دور تاریخ، وضع زبان فارسی را در قلمرو حکومت سلاجقه در آسیای صغیر - خاصه در موردی که با نشوونمای مولانا و تشنه‌های فکری او مرتبط بوده است - مورد مطالعه قرار دهد. در مورد ساتراپیهای حکومت هخامنشی باید بگویم که آسیای صغیر در آن دوره مرکب از ده ساتراپی به شرح ذیل بوده:

- ۱ - لیدیه ۲ - ایونی ۳ - کاری ۴ - میس ۵ - فریقیه ۶ - آکاد و کبک
- ۷ - باغلا گوئی ۸ - میانی ۹ - لیکه ۱۰ - سوریه ۱۱ - تسلط پارسیان بر سرزمین زیبا و زرخیز آسیای صغیر سیصد سال طول کشید و هنوز آثار گرانقدری از آن روزگار بر دل کوهها و درخزانه موزمها محفوظ است. اگر هم آثار فرهنگی آن دوره سیصد ساله، بطول زمان در زمان و زندگی مردم، راه زوال پیبوده باشد اما به علت همسایگی و وجود روابط بازرگانی و احتیاطاً مهاجرتها و جهانگردیها مسلماً بعدها زبان و فرهنگ ایرانی لااقل در شهرهای همجوار نمود کرده بود. به عنوان نمونه می گویم که سی سال پیش از نفوذ سلجوقیان به آسیای صغیر وقتی که ناصر خسرو به شهر اخلاط می رسد در سفرنامه خود می نویسد: «در شهر اخلاط به سه زبان سخن می گویند: تازی و پارسی و ارمنی»^۱.

۱ - نفوذ زبان و ادبیات فارسی در قلمرو عثمانی. دکتر محمدامین ریاهی. ص ۷ به نقل از سفرنامه ناصر خسرو. کار دکتر محمد دبیرسیاقی. ص ۷.

اما درباره سلاجقه روم و جهات بی‌دریغ آنان از زبان فارسی باید اشارت کنیم که به جز غیاث‌الدین سیاهوش - که انفاً «شاهزادای دروغین» بود و به همین سبب مردم آسیای صغیر او را «جیمز» یعنی لعین و جذاهی و بیست‌نام داده بودند - تمام شاهان سلجوقی، زبان فارسی را در آن خطه رواج دادند و به ترحی که ضمن این مقاله خواهیم دید خود نیز گهگاه به سرودن اشعار فارسی مترنم شدند و شاید هم راز این امر را بتوان در وجود مولانا جلال‌الدین جست که با آثار عرفانی خود، دل‌های خواص و عوام را تسخیر و بریند کرده بود.

فغلاً و مورخان که عصر مولانا را درک کرده‌اند همه بالاتفاق بنا آور شده‌اند که شاهان و بزرگان خاندان سلجوقی نسبت به آن سخن‌پرداز سوخته شیدا، ارادت شایان داشتند و به قرار نوشته‌های شمس‌الدین احمد افلاکی در مناقب‌العالمین، حتی گاهی در خاقانه وی حضور می یافتند. استاد صفای در این زمینه نوشته است:

«مولوی در طول مقام و زندگی خود در آسیای صغیر با گروهی از پادشاهان و امرا و عالمان و شاعران معاصر و با بعضی معاصر بوده است مانند غیاث‌الدین کبخی و ثانی (۶۳۴ - ۶۲۳) ... و عزالدین کیکاؤس ثانی (۶۴۳ - ۶۵۵) و رکن‌الدین قلیچ ارسلان رابع (۶۵۵ - ۶۶۶ ه) و غیاث‌الدین کبخی و ثالث (۶۶۶ - ۶۸۲ ه) که نسبت به مولوی با حرمت بسیار رفتار میکردند»^۲.

همچنین شادروان سعید نفیسی در «تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی» آورده است: «در سال ۴۷۰ سلیمان بن قلیش سلجوقی در آسیای صغیر سلسله‌ای تأسیس کرد که پایتخت آن در شهر قویه بود و بنام سلجوقیان روم در تاریخ معروفند و تا سال ۷۰۰ در حکمرانی بوده‌اند. پادشاهان این سلسله چون به آداب ایرانی در ایران پرورش یافته بودند زبان فارسی را دوست میداشتند و مخصوصاً در فتنه مغول که دبارشان آسوده بود گروهی از بزرگان ایران از آن فتنه به ایشان پناه بردند و شمس‌الدین تبریزی و مولانا جلال‌الدین بلخی و نجف‌الدین رازی عارفان معروف آن زمان ازین گروهند و کتاب راجحه‌المسور ... در دربار ایشان نوشته شده و حتی یکی از پادشاهان این سلسله عزالدین کیکاؤس که از ۶۰۷ تا ۶۱۶ پادشاهی کرده است زبان فارسی شعر می‌گفته است. بهمین جهت سلسله سلجوقیان را یکی از بزرگترین مشوقان ادب فارسی در قرن ششم باید دانست»^۳.

دکتر محمدامین ریاهی در رساله خود که از آن یاد کردیم گوید: زبان و ادب فارسی در آسیای صغیر ... جلال و شکوهی دیگر داشت که وضع هیچ کشوری جز شبه قاره هند قابل قیاس با آن نیست. در آسیای صغیر چندین قرن زبان فارسی زبان رسمی منحصر به فرد مملکت بود. طبقه مبرز بدان سخن می‌گفتند و شعر می‌سرودند و کتاب می‌نوشتند. نامه‌نویسی به فارسی بود. وعظ و تدریس به فارسی بود و در آن مدت علاوه بر کتابهایی که در محل تألیف شده هزاران نسخه از دیگر متون فارسی را در آن دیار استنساخ کرده‌اند که از یک تعداد قابل ملاحظه‌ای از آنها چه در کتابخانه‌های ترکیه و چه در مراکز علمی ایران و اروپا و آمریکا موجود است و همه اسناد گویایی از نفوذ زبان فارسی در آن سرزمین است»^۴.

با این مقدمه طبیعی است که بررسی وضع زبان و ادب فارسی در آسیای صغیر از ابتدای سبط حکومت پارسیان تا کنون متعذر و مستلزم اوقات بسیار، حوصله فراوان و توانایی ذهنی و یارایی جسمی و از همه بالاتر وسعت اطلاعات است که نویسنده مقاله حاضر فاقد همه آنهاست. پس به فرمان مولانا، قسمت یکر و زعی ازین دریای بیکران ریوی قلم خود میریزد و میگذرد.

۱ - در ساجوقنامه این بری که فترده‌ای از «الأوامر الملائیه فی الامور العلامیه» تألیف یحیی بن محمد بن علی الجعفری الرغدی مشهور به ابن بری و از منشآت قرن هفتم هجری است و متأسفانه معلوم نیست این کار شگرف توسط چه کسی انجام یافته است ضمن ذکر ایام پادشاهی رکن‌الدین سلیمان دوم که با ارادتش قطب‌الدین ملک‌شاه امیر قیصری خصوصت داشت آورده‌اند که: «سلطان قاهر رکن‌الدین سلیمان‌شاه پادشاهی بود که در نوشته دولت از اولاد قلیچ ارسلان بلک

از اجزاء سلجوقی چو دیوچه [ای] بالا تکلیف بود گزری گران و سختی بر رعیت بی گران . عفتی
 رعایت و ورع و برهیز گاری بی نهایت در حلم چون گوید با وقار و در حکم چون قضا مبرم گردون
 گذار . . . در انواع علوم ریاض و سیاست آن شاعت دادی و عطشان و از جمله نتایج طبع او این
 دویشتی است که در حق برادر خود قطب الدین ملک سیواس و آق سرا به سب معاداتی که با هم
 داشتند گفته است :

ای قطب فلک و آرزو سر نکشم تا چون نطقت به دایره در نکشم
 از دوش کشیده یاد کیسختن تم گر بر جمت از کاسه سر بر نکشم

سلطان رکن الدین که خود مدین شرح شعر فارسی می سرود ، شاعران را نیز می نواخت
 چنانکه وقتی شهر فارابی با مطلع زیر وی را مدح گفت :

ز لب سرمستی جو در مجلس پریشانی کند جان اگر جان در بند تازد گرانجانی کند

دو هزار دینار سلطانی ، نه سراسب ، پنج سر استر ، ده شتر ، پنج نفر غلام ، پنج نفر کنیزک خوبوی
 رومی ، پنجاه قد جامه زریفت اطلسی و عائی برای وی به رسم جایزه ارسال داشت .

۲ - در دوران سلطنت عزالدین کیخسرو بن قلیج ارسلان جماعتی از لشکریان
 عرب بر آسیای صغیر هجوم آورده بودند و پس از چندی کشاکش گروهی از آنان به اسارت سلاجقه
 درآمدند طبق مر اسلانی که بنیست سلطان رسیده بود حکم اعدام آنان صادر کرد و با آنکه اسیران ،
 قسمها دادند که آنچه در حق آنان نوشته اند کذب محض و مضمض بهیاس است بیسب قبول سلطان نیامد
 و پس از بلابودی آنان وقتی به حقیقت دست یافت از کرده چنان پشیمان شد که به بستر بیماری افتاد
 و به قراری که در تاریخ آل سلجوق آمده است عاقبت هم « دق مرگه » شد . وی پیش از آنکه
 جان به جان آفرین تسلیم دارد دویشت شعر ذیل را سروده و فرامان داده بود در دارالشفاء سیواس
 نقش کنند :

ما جهان را گذاشتیم و شدیم رنج دل را بگذاشتیم و شدیم
 بعد از این نوبت شمامت که ما نوبت خویش داشتیم و شدیم

۳ - باز گشت غیاث الدین کیخسرو به قولیه که مدتی جلای وطن کرده بود مصانف با ایامی
 بود که بزرگان مملکت ، فرزند نوبالغ رکن الدین سلیمان شاه را به نام عزالدین قلیج ارسلان سوم
 بر تخت نشاندند بودند . غیاث الدین کیخسرو با دیدن و کینه وارد شهر شد و شهزاده خردسال را
 مورد نوازش شاهانه قرار داد و به حکمرانی معروضه توفات فرستاد . در غیاب او برخی بزرگان
 شهر ، به نواحی دیگر گریخته بودند و در ردیف آنان شیخ مجدالدین اسحق قرار داشت که به شام انتقال
 کرده بود . سلطان ، ضمن منظومه دانشینی که در سلجوقنامه از زبان وی درج کرده اند وی را
 بار دیگر به خدمت دعوت کرد و برخی ابیات آن منظومه که از لطافت بحر خفیف برخوردار است
 به شرح ذیل است :

ساعت ذات مظاهر سموی تاج اصحاب مجلسی اخوی
 عتر اقران ، بگانه آفاق صدر اسلام ، مجد دین اسحق
 آن عزیز و رفیق و شایسته وان چو جان فرشته بایسته

۲ - تاریخ اسیان ایران - ج ۳ ص ۵۶ : (هاگونگه که ملاحظه میشود حتی اسامی پادشاهان آن
 خاندان ، متخذ از نامهای کبابی ایرانی است)

۳ - ج ۱ ص ۸۰ -

باد تا روز حشر ، پایبند
 دست آفت ز عرض او مصروف
 ای ولی سیرت ای نبی سنت
 چه کشیدم ز جور چرخ حرون
 دیدی آن مجمع صدور کرام
 پادشاهی ز ما به ظلم ببرد
 من چو جم دل به غمه آگنده
 گاه در شام و گاه در ازم
 مدتی کار من ز دهر دورنگ
 باز چون لطف حق جمال نمود
 خواهاهم جواب می دیدم
 خیر مرگ خصم و فقرت ملک
 نامه ما ، اکابر اطراف
 گفت ما جمله داعیان توئیم
 هر دم حافظ از ره الهام
 قصه کوتاه ، بحر ببردیم
 عاقبت بخت ما مظفر شد
 مملکت رام ما ورام شمامت
 هین که وقت است حای ، اینجاشوی

۴ - در ایامی که علاء الدین کیقباد - بزرگترین شاهان سلجوقی آسیای صغیر و کسی که
 از خاندان مولانا دعوت کرد به پای تخت او عزیمت کنند - میخواست ایالت قیصریه را محاصره
 کند و از ظهیر الدین ایلی بر روانه که از هواداران وی بود برخلاف عهد و رسم ، حرکتی دید رباعی
 ذیل را « از املاء طبع موزون برورق شکایت نگاشت و بیرون ترد پروانه فرستاد :

شعبه [که] کتون در سر دل رفت تم بی گریه شبی نگشت خندان ، دهنم
 « پروانه » که گفت یار شار تو نمم او نیز رضا داد به گردن زدم »

صاحب مختصر سلجوقنامه این بی بی به نقل و اختصار از الاوامر العلایه در حق او گوید :
 تا رقم ایجاد بر نامه کانیات کشیدند و زمام تسخیر و خطام تبدیل خلائق در کف کفایت پادشاهان
 اولو الامر . . . نهادند اعلام اسلام ، از ابتداء طلوع تا انتها ، وقوع ، بر کشورداری چون سلطان
 علاء الدین کیقباد بن کیخسرو بن قلیج ارسلان بن سعود بن . . . سلجوق سایه نینداخته است . آنگاه
 وی را صاحب بهترین دین ، ایمان و یقین راستین و از همه دالار دارای وسعت علم و مجالس بسیار
 دیگر شناسانده است تا آنجا که گوید : وقتها از طبع لطیف ، دویشتیه ظریف انشاء فرمودی و از آن
 جملت این دویشتی است :

تا هشیارم بسر خردم تاوانست چون مست شدم عقل زمین بنهانت
 می خور که بیان مستی و هشیاری وقتی است که اصل زندگانی آنست

. . . همواره کتاب کیبیا ، سعادت و سیر الملوك نظام الملک را در مطالعه داشتی .
 ۵ - چون سلطان عزالدین ، برادر را به خدمت ارسال فرمود خویش با رکن الدین

قلع ارسالان، عزیمت فوریه نمود و به پیش و عشرت و خزانده روزی مشغول شد. سلطان زکریا الدین روزی به خوت نشسته و از غم و اندوه سر در پیش افکنده بود. در این اثنا کمال الدین لقبی حوالت سالار که در خدمت سفر ترکستان کرده بود و حقوق فراوان به اثبات رسانیده از در درآمد و سلطان را مضطرب و گریان و از روزگار نالان دید. چگونگی را پرسید. سلطان جواب سؤال کمال الدین، بدین ابیات داد:

عالم زلباس شادیم عربان یافت
هر شام که بگذشت مرا غمگین دید

وز گردش روزگار، سرگردان یافت
هر صبح که خندید، مرا گریان یافت

حرفه از شاهان سلجوقی آسیای صغیر که خود شعر فارسی میسرودند و شاعران پارسی گوی را میخواستند و وزراء و افراد نامدار عهد آنان نیز در این زمینه توقو آزمایها کرده اند. در اینجا به چند فقره از اینگونه موارد اشاره میکنیم:

۱ - صاحب مجدالدین ابی بکر عیسی از فتلاهی عهد عزالدین کیکاوس گویند:

آیین وفا، قاعدت بی دادی
یا با غم تو چه پای دارد شادی

در بندگیت کرا رسد آزادی
برداشته شد با تو صنم بنهادی

۲ - شمس الدین حمزه بن المؤمن البغراتی که بکر عطار در یادنامه ایام بود در شیوه ترسل و قرص نظم . . . از فلک تاسع فر گذشته و از محمودات طبع لطیف او این نویستی است:

گل درج زمر دین گشادست امروز
وز زانکه امارت رباحین نگرفت

ز رین طلق لعل نهادست امروز
صد بر گه چگونگی عرض داده است امروز

۳ - نظام الدین احمد امیر عارض ارزجانی معروف به پسر محمود وزیر که از افاضل نویسندگان و دبیران و شاعران عهد عزالدین کیکاوس و علاء الدین کیتباد بود. وی در روزگار علاء الدین کیتباد، بکچند مورد خشم سلطان واقع شد و سرانجام به سبب شاهنامه یا فتحنامه ای که هنگام بیروزی سلطان بر جلال الدین خوارزمشاه در قلم آورده مقبول حضرت واقع و منصب طغرانی بدو منقوش گردید. او نخست دبیر بارگاه عزالدین کیکاوس بود و بر اثر فسادهای که در مدح سلطان و در جواب شمس طیبی سروده بود از مرتبه منشیگری به عارضی همانک روم ترقی یافت. این بر بی در سلجوقنامه او را بعد از فردوسی در همتوی سرایی بر نظیر انگاشته است.

این دوربای دلنشین از اوست:

گفتم غم زلف تو دگر نتوان خورد
گفتا غم چشم و لب من نیز نخورد

وز مشک تو بیش ازین جگر نتوان خورد
کآخر همه بادام و شکر نتوان خورد

صبحی ز برای شام، روشن کردی
خورشید [ی] را سنجق شاهی دادی

چون رسم سکنندری معین کردی
آیین شهنشاهی مفتن کردی

۱ - اخبار سلجوقیه روم. کار دکتر منوچهر. بخش سلجوقنامه این بی بی. ص ۲۹ اثر ۳۲ به نقل از الاوامر العالیة. ص ۹۰.

۲ - همان. ص ۴۱. الاوامر العالیة. ص ۱۱۴.

۴ - صاحب شمس الدین که در دوران سلطنت عزالدین کیکاوس منشی خاص بود - و ما ذیل شماره ۲ سلطان فارسی گوی آل سلجوقی - ماجرای آخرین روزهای زندگی او را بازگو کردیم - روزی در محضر آن سلطان، به مناسبتی رباعی ذیل را شاعراً سرود:

بادامی شیی با تو دلارام چنان
لبزب و رخ بر رخ و آنگه پس از آن

کز غایت لطف، شرح کردن نتوان
.

۵ - ملک علاء الدین داودشاه که بعد از پدر خود ملک فخر الدین بهرامشاه به حکومت شهر ارزجان رسید، بود نه تنها شعر فارسی نیک میسرود بلکه از علوم ریاضی و نجوم و طبیعی و الهی بهرهای تمام داشت. صاحب مختصر سلجوقنامه، شعر او را «آب زلال بل سحر حلال» نامیده و رباعی ذیل را از او نقل کرده است:

شاه دل دشمنان تو با دردمست
انصاف که با وجود صد غصه مرا

رخساره دشمن از نهیبت زردست
در ملک تو آب گرم نانی سرد است

۶ - امیر نظام الدین خورشید که در دوران تسلط یاجقونین به سمت پسرانگی رسیده بود در ضیافتی، امروز پوست کندی را برای تناول به وی داد و چون سردار معلی، با قاضیای کوتاه گرفتار قولنج شد و در گذشت، امیر نظام الدین را به همت مسموم بودن امروز، در دو شاخ کشیدند و در آن شکنجه ناپود کردند. وی پیش از وفات، رباعی ذیل را - گرچه از نظر قافیه قابل تأمل است - سروده بود:

تا طالع شوریده مرا غمگین کرد
بهرام جو بیوست به کیوان در حال

از دیده من اشک روان خونین کرد
بگرفت گریبان و مرا چو بین کرد

افلاکی در مناقب العارفين (ج ۱ ص ۴۳) ذیل شماره ۴۰۸ از فصل سوم) داستانی از سلطان عزالدین کیکاوس فرزند علاء الدین کیتباد نقل کرده است که مطابق آن وقت سلطان عزالدین به زیارت حضرت مولانا رفت چنانکه باید الفتای به وی فرمود و به دلایل و تمایح نبردخت. سلطان اسلام، ازین اعتنایی مولانا دلگیر شد و چون سبب پرسید پاسخهای تشنید مینویسید بر آنکه سلطان مروتیایک پاسبای خود عمت نمی گمازد و فریب شیطان میخورد: «سلطان گریان بیرون آمد در مدرسه، سر، برهه کرده توبهها کرد و گفت خداوند اگر چه حضرت مولانا به من سخنان سخت فرمود از بهر تو فرمود. من بنده . . . نیز این تواضع و تضرع از بهر پادشاهی، تو میکنم . . . و این [ابیات] را گفتم:

بر آب دو دیده غم رحمت کن
ای رحمت تو بیشتر از هر شیئی

بر سینه پرسوز و غم رحمت کن
بر من که زهر کمی کم رحمت کن

همانکه حضرت مولانا خرامان بیرون آمد و او را تواضع عظیم فرموده گفت: برو که حق تعالی به تو رحمت کرد و ترا آمرزید.

۶ - باد مرا، الهی که مرا باشد.

تیمیستوکل در دربار ایران

نوشته: علالدین آذری دمیرچی
دکتر در تاریخ - استادیار تاریخ
دانشگاه اصفهان

یکی از معروفترین رجالی که در تاریخ ایران باستان به مبین ما آمد و تقاضای پناهندگی سیاسی نمود تیمیستوکل^۱ بود، نامبرده که از مردان بزرگ و نام‌آور آن بنامیرفت در جنگهای ایران و یونان در زمان شهرپاری ختایارشا نقش مهمی را ایفا کرد و توانست در جنگ دریائی سالامین^۲ سالامیس (۴۸۰ ق. م) با پیوغ و درایت خاص خویش یونان را نجات دهد، با اینکه مورخان یونانی درباره اقدامات نظامی وی غلو کرده‌اند در حال نمیتوان منکر لیاقت و کاردانی وی بود.

آلبر ماله درباره او می‌نویسد: «تیمیستوکل مردی جاه‌طلب و پرفتن بود و در هیچ امری دغدغه خاطر بخود راه نمیداد، او ریاست فرقه عامه را در مقابل فرقه اشراف برعهده داشت و معتقد بود که بهترین وسیله سیادت حدود و نفوذ، ساختن بحریه میباید، تیمیستوکل با همه خدمت‌هایی که به آتن کرده بود دشمنان زیادی داشت لذا با استراسیم^۳ سال ۴۷۱ تبعید گردید و چون به نهمت رابطه با ایرانیان گرفتار آمد عقابت دربار شاهنشاه پنهانده شد».

قبل از اینکه وهبیار ایران گردد یکی از پاران او موسوم به ایبرکاتیس^۴، موفق شد که زن و فرزندان ویرا از آتن خارج کرده با او همراه سازد، (گرچه ایبرکاتیس را بعدها پلوت انکار کنند ولی خیال سردار آتنی از باث زن و فرزنداناش راحت شد) تیمیستوکل که بقول هرودت آمد طماع و عال پرستی بود وارد سرزمین شاه بزرگ شد و با آرتابان (ازبوان) که فرماندهی هزار سپاهی را داشت ملاقات کرد و باو گفت: «من یکتن یونانی هستم که میخواهم نزد پادشاه رفته

شاهنشاه ایران بود ولی برخی از مورخان منجمده‌ی^۵ منعتقدند که ختایارشا هنوز بر ایران زمین فرمان میرانده است.

اردشیر (۴۶۴ - ۴۲۵ ق. م) که بزرگواری و جوانمردی موصوف است دستور داد که پناهنده آتنی را بحضور او آورند، چون تیمیستوکل را پند شاهنشاه هدایت کردند وی سر فرود آورد و با احترام سکوت کرد پس از آن شاه بوسیله مترجم خویش از او پرسید تو کیستی؟ جواب داد که ای پادشاه من تیمیستوکل آتنی هستم که یونانیان مرا دور رانده‌اند، اگر چه بندهای بسیار باریان کرده‌ام لیکن یکپایه نیز کم نیست زیرا من بودم که یونانیان را باز داشته نگذارم از دنبال ایرانیان نترسند زیرا پس از آنکه برهائی کشور خود کوشیده و فیروزمند گردیده بودم باستی بر ایرانیان مهربانی دریغ نازم.

همشهریهای خود من دیده‌اند که من چه نیکبایان باریان کرده‌ام اکنون شما بآنها نمودار سازید که چگونه بیاداشی نیکی بیشتر میکوشید تا بفرمان رانند و چیرگی نشان دادن، اگر شما مرا آزاد کنید يك باوری را از آن خودتان آزاد ساخته‌اید و اگر ناپوادم گردانید يك دشمنی را از آن یونان ناپوادم گردانیده‌اید، پادشاه خاموشانه سخن او گوش میداد و با آنکه از دلاوری و سنگینی او در شگفت بود این هنگام هیچ پاسخی باو نگفت ولی چون با نزدیکان و رازداران خود فرا نشست شادی بسیار نموده از خوشبختی خود خرسندی داشت ...

مؤلف تاریخ ایران باستان گوید: «وقتی تیمیستوکل بحضور شاه درآمد و او را ستایش کرد شاه سلامی باو داده با ملامت باو گفت من دوست تالان جو مقروضم، زیرا دوست تالان وعده کرده بودم بکسی، که ترا گرفته بیاورد، و اکنون که خودت آمده‌ای حق است که این دوست تالان را بخودت بدهم بعد شاه وعده کرد بخششهای بیشتر بکند و باو اطمینان داده گفت آزادانه عقاید خود را نسبت بیوان بگوید ...»

تیمیستوکل چندین سال در شهر شوش پایتخت ایران و در پناه شاهنشاه هخامنشی با احترام زیست و همواره مورد لطف و عنایت خاصی شاهنشاه بود، در طی این مدت زبان پارسی را بخوبی فرا گرفت بطوریکه بدون مترجم با شاه و بزرگان گفتگو میکرد و در مجالس مهمانی باشکوه دربار از او نیز دعوت بعمل میآمد، شهریار هخامنشی بعدی نسبت به پناهنده خویش که زمانی بزرگترین دشمن ایران بود علاقه و در عین حال اعتماد و اطمینان پیدا کرده بود که او را در جریان کارهای مملکتی قرار میداد و اسرار خویش را از او پنهان نمیداشت.

۱. ت. اوستا مورخ آمریکائی درباره پناهندگی تیمیستوکل باریان و نحوه پذیرائی شاهنشاه هخامنشی از او مطالبی نوشته است که باختصار ذکر میشود. «تیمیستوکل آگاهی تازه‌ای را که از زبان پارسی فرا گرفته بود برای بدست آوردن دل شاه در یک مصاحبه شخصی بکار بست، اردشیر ادعای او را باور کرد که پیامی را که به ختایارشا فرستاده بود از روی خیرخواهی بود و به وعده‌های بسیار برای آینده اطمینان کرد، و به او عنوان افتخاری دوست شاه با فرمانروائی پارسی از شهرهای یونانی زیست داده شد.»^۶ ضمناً با محوسان مجالست کرد و اطلاعاتی در باره فلسفه شرق از ایشان فرا گرفت.

دوبودر مطالبی درباره تیمیستوکل نوشته بدین مضمون و آن اینست که وقتی تیمیستوکل درنهایت به دربار ایران رسید و به حضور شاه باز یافت ضمنی نیرومند در اینجا برای او پیدا شد توضیح آنکه پسران مآفدان (ماندانا) دختر داریوش در جنگ سالامین کشته شده بودند و این زن از مصیبت وارده خینی بی‌تابی میکرد بنابراین وقتی که شنید تیمیستوکل به دربار ایران آمد نزد شاه رفت و اشکریزان درخواست کرد که از تیمیستوکل انتقام پسران او را بکشند شاه این خواهش ماندان را جفا رد کرد ولی چون این زن مورد احترام مخصوص پارسی‌ها بود مردم به هیجان آمده و در دربار جمع شده مجازات تیمیستوکل را خواستند بالاخره قرار شد محکمه‌ای از بزرگان پارسی تشکیل شود تا هر حکم که صادر شد اجرا کنند.

مردم از این امر شاه خوشوقت گشتند ولی در تشکیل دیوان مذکور چندی تعال شد و پس از اینکه تشکیل گردید

- ۱- Themistocles تیمیستوکل، تیمیستوکل ... (۴۶۰ - ۴۲۵ ق. م.)
- ۲- Ostracism، کاستن از رسال نام، آتن عربی استراسیم با استراسیم را نهاد و آن عبارت ازین بود که ملت هر وقت صلاح بداند میتواند هریک از شخصیت‌های صاحب نفوذی را که وجودش بخطر ناک می‌آید برای مدت ده سال از آن اخراج نماید البته این عهده هیچگونه اعانتی دربر نداشت.
- ۳- ر. ک. به تاریخ ملل شرق و یونان تألیف آلبر ماله و ژول ابراک ترجمه عبدالعزیز خیر ص ۳۳۰ و ۳۳۸.
- ۴- Epicrates
- ۵- نقل از کتاب پلوتارخ (پلوتارک) ترجمه احمد کسروی ص ۴۸ و ۴۹.
- ۶- پلوتارک ص ۵۰.
- ۷- ر. ک. به ایران باستان تألیف مرحوم حسن پیرنیا - دوره اول پارسی، کتاب چهارم ص ۹۱۷.
- ۸- ت. اوستا استاد پیشین تاریخ شرق - تاریخ‌پهناهنشاهی هخامنشی ص ۳۹۵ ترجمه دکتر محمد مفتح.

تیمستکل بزبان پارسی حرف زد و بقدری خوب از خود دفاع کرد که او را بی‌گناه دانستند. شاه از این پیش‌آمد خوشنود گشت و هدایایی به تیمستکل داد.

برای تأمین مخارج او و خانواده‌اش سه شهر را بوی بخشیده بودند این سه شهر که همه آنها در آسیای صغیر واقع شده بود عبارت بودند از ماگنیزیا^{۱۱} و میوس^{۱۲} و لامپاسکوس^{۱۳} البته بعضی‌ها دو شهر دیگر هم به آن سه شهر اضافه میکنند مانند پرتک^{۱۴} و پالیسیس^{۱۵} و میگویند که این دو شهر لباس و وسائل زندگی تیمستکل را فراهم میساختند.

تیمستکل بقدری در ایران و نژاد ایرانیان عزیز و گرامی بود که بنقول پلوتارک بعدها هر کسی را که میخواستند از میان یونانیان به دربار ایرانیان بخوانند و بکار وادارند برای تشویق او چنین وعده میدادند که او را پادشاه گرانمایه بدارند که تیمستکلیس را داشته بودند.

و نیز گفته‌اند که خود تیمستکلیس چون شکوه و قیروزیختی خود را میدید که همیشه کسانی در برابر او بودند و میز او همواره آراسته میبود در چنین هنگام رو بفرزندان خود کرده میگفت:

«فرزندان؟ اگر ما آن گزندها نمیدیدیم باک تباه

میشدیم...
یا ما فنا بودیم اگر فنا نمیشدیم (منظور - اگر ما نزد یونانیها بی اعتبار نشده بودیم حالا این اعتبار و ثروت را در ایران نداشتیم)»^{۱۶}

تیمستکل بعدها از پایتخت ایران به شهر ماگنسیا (یکی از شهرهای سه‌گانه‌ای که شاهنشاه باو بخشیده و فرمانروائی آنرا به او داده بود) رفت و تا آخر عمر در نهایت خوشی

و کامرانی در آنجا بس بود و در سن ۶۵ سالگی درگذشت تیمستکل را در همان شهر دفن کرده و اهالی آن شهر مقبره فشنکی برای او ساختند. با ذکر مطلبی دیگر درباره تیمستکل از قول پلوتارک باین بحث خاتمه میدهم:

«تیمستکل پسری داشت که نزد مادر خیلی عزیز و گرامی و بواسطه او نزد پدر گستاخ بود و بنابراین تیمستکل همواره میگفت «هرچ یونانی بقدر پسر من مسلط نیست، زیرا آنتی‌ها بر سایر یونانیها مسلطند و من بر آنتی‌ها وزنم برهن و پسرم برهن»^{۱۷}

- ۹ - (کتاب ۱۱ بند ۵۷) نقل از ایران باستان ص ۹۱۹ - ۹۲۰.
- ۱۰ - Magnesia
- ۱۱ - Myus
- ۱۲ - Lampasacus
- ۱۳ - Perote
- ۱۴ - Palessepdes
- ۱۵ - کتاب پلوتارخ ص ۵۲
- ۱۶ - ایران باستان ص ۹۱۸

دوباره مرگ تیمستکل روایات بسیار است پلوتارک و دیگران نوشته‌اند که چون آنتیان به رهبری کیمون (سیمون) افسانامیس سرکند که متافع ایران را در عمر و آسیای صغیر و جزایر دریای اژه مورد تهدید قرار میداد برای جلوگیری از اعمال خصمانه و جاه طلبانه وی، نواب ایران از تیمستکل باری خواست وی که در دو راهی عجیبی قرار گرفته بود نه میخواست نام نیکی در جنگهای مدی (ایران و یونان) از بین برود و نه از دستور شاه بزرگسیب. نباید بنابراین تصمیم بخودکشی گرفت یا نوشیدن خون گاو جان بحان آخرین تسلیم کرد و یا بقولی زهر خورد و درگذشت. ولی نویسنده مرگ او را بیشتر بعلت بیماری میداند.

بازیهای کودگان در روستای کنک

اصغر کریمی

مرکز ملی پژوهشهای مردم‌شناسی و فرهنگ عامه

بازی «گورری» (مفهوم قبول داری)؟
سار در جویايش ميگويد «پری»
«پری» (مفهوم قبول دارم). سپس همان کودک رو به سوی سار دیگر می‌کند و می‌پرسد:

«کوم گری = komageri»
(یعنی کدام را میخواهی). سار با گفتن «کوچر kucir (کوچک) و یا «گب = gap» (بزرگ) کودکی که

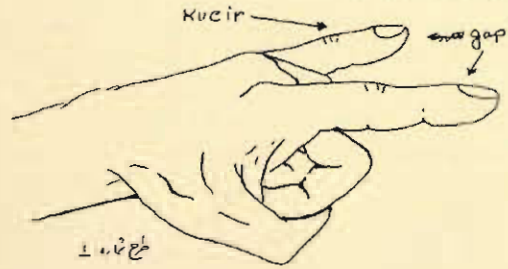
بازیهای گروهی کودگان درغالب نقاط ایران یا پارگیری شروع میشود ولی شیوه‌های آن درهرجا متفاوت است و نامی خاص دارد. درکنک^۱ پارگیری را «شوری پری - gorri, perri» می‌گویند. دوفنر از بچه‌های بزرگتر سمت استادی می‌یابند (که خودشان آنها را سار sallar مینامند) و بچه‌های دیگر به سرکردگی اینها یادگیری می‌شوند و به دو گروه مساوی و هم‌وزن تقسیم میکنند. سارها علاوه بر وظیفه یادگیری، در بیشتر بازیهای گروهی، بازی را نیز اداره میکنند. یادگیری در کنک معمولاً به شیوه زیر است:

بچه‌هایی که مایل به شرکت در بازی هستند دوفنر، دوفنر دست بگردن هم می‌اندازند و از پیش سارها دور میشوند. یکی از آنها دور از چشم دو سار، دوانگشت میانی یکی از دستها را می‌خوانند و دوانگشت نشان و کوچک را بالا نگه میدارد (طرح شماره ۱).

یکی از آن دوفنر انگشت سبابه و دیگری انگشت کوچک را برای خود در نظر میگیرد. بعد از این قرار هر دو همانطور دست بگردن پیش سارها که پیش هم ایستاده‌اند می‌آیند. آنکسی که انگشتانش را بالا نگه داشته است دستش را به سوی یکی از استادها دراز کرده و می‌پرسد:

به دو گروه مساوی تقسیم میگردد. برای شروع بازی، دو نفر سار بعد از پارگیری، برای مشخص نمودن گروه برنده اول بازی فرعه‌کشی میکنند و این معمولاً از طریق «قر یا خشک» عملی میگردد. بدین طریق که یک روی سنگ کوچک و صافی را با آب دهان تر میکنند و یکی از سارها آنرا به هوا می‌اندازد. سار دیگر قبل از اینکه سنگ به زمین بنشیند، باید یکی از دو روی سنگ را (طرف تر و یا خشک آنرا) با صدای بلند انتخاب کند. سنگ که بر زمین نشت، اگر حسن سار درست بود، گروه او امتیاز آغاز بازی را دارد و در غیر اینصورت این امتیاز نصیب گروه دیگر میگردد.

بازی «خرمچه - Xarmçe» پس از پارگیری و قرعه‌کشی، بازی بدین شیوه آغاز میگردد. کلیه نفرات گروه بازنده باید طوری روی زمین بنشینند که همیشه کف دستهایشان بسا زمین تماس داشته باشد. مقررات بازی



حکم میکند که دستهای نفرات گروه بازنده هیچوقت نباید از روی زمین جدا
۱ - روستای کنک Kohnak در ۲۴ کیلومتری جنوب شرقی دزفول قرار گرفته است و در حدود ۲۲٪ از جمعیت آن را بختیاریهایی چهارلنگ تشکیل میدهد. برای آگاهی بیشتر به شماره ۸۵ مجله هنرورم مقاله کنک نوشته اسفر کریمی مراجعه شود.





هر کدام از افراد گروه برنده بدون اینکه ضربه پالی بخورد برگردد یکی از افراد گروه بازنده سوار تمامات فقط یکی دوتفری هور مشغول فعالیتند

شود. هر کدام از نفرات گروه برنده تلاش میکنند با غافلگیری کردن یکی از نفرات گروه بازنده بر پشت او سوار شود. افراد گروه بازنده نیز سعی میکنند فقط با پا از خود دفاع کنند و هر کدام از افراد این گروه اگر موفق شد قبل از اینکه یکی از بازیکنان گروه برنده بر پشتی سوار شود، او را با پا برند، آن نفر بازنده شده و روی زمین می‌نشیند و نوبت فعالیت سوار شدن بر پشت فرد گروه بازنده، از کسی است که تا حال نشسته بوده ولی با یک ضربه پا خود را برنده کرده است. ولی اگر موفق شد که با پا ضربه برند، یک نفر از گروه برنده به جالگی بر گردهاش سوار می‌شود و تا هر موقع که مایل باشد می‌تواند سواری بگیرد. در این بازی بعد از یاریگیری هر کسی فقط به سود خود فعالیت میکند و اگر کسی لنگ خورد همان شخص بازنده است و هیچ از تاملی به سایر بازیکنان گروه خود ندارد (تصویر شماره ۱)

بازی «ارکنم برکنم»
arakom barakom
پس از مقدمات بازی که همان یاریگیری و قرعه‌کشی باشد، یکی از

از روی آخرین نفر می‌جهد، و هر چه بیشتر خود را به دوش نفر جلویی می‌رسانند. بدین ترتیب هر کسی بر پشت یکی سوار می‌شود. در این بردن و سوار شدن نفرات گروهی که سوار می‌شوند باید سعی کنند بعد از سوار شدن پاهایشان بر زمین نخورد. اگر پای یکی از آنها به زمین برسد، آن دسته بازنده محسوب شده و جای دودسته عوض می‌شود. بعد از اینکه همه سوار شدند، اولین نفر دسته برنده که روی اولین نفر دسته بازنده سوار شده است، دست راستش را بالا نگه میدارد و چندان از انگشتان این دست را می‌بندد و چندانلی را باز می‌گذارد و با این عبارات از نفر خوابیده می‌خواهد که تعداد انگشتان باز را بگوید (تصویر شماره ۲)

نفرات گروه بازنده رو به دیوار تکیه و نزدیک آن می‌ایستد و بدون اینکه زانویش خم شود، کمر خود را خم میکند و دستهایش را بدیسوار تکیه میدهد. نفر بعد مثل او عمل میکند تنها او زانهای نفر اول را میگیرد و سرش را به پهلوی نفر اول تکیه میدهد. تمام بازیکنان دسته بازنده به همین ترتیب پشت سر هم می‌نویسند و هر کسی نظر جلویی را محکم نگه میدارد. افراد گروه برنده تا تک تک دور خیز می‌کنند و به پیش می‌روند

استاد قالی دو دهان دارد
astâ goli do puze
شبی تا چند تا می... زد
çabi contâ muzuge

بعد از رفتن شمارات... چند انگشتی از دست راست را باز نگه‌دارد و از دست چپین میخواهد که تعداد انگشتان باز را بگوید...



اولین نفر گروه بازنده بدون اینکه سر بلند کند، یکی از ارقام سفر تابع را می‌گوید و سرش را بلند می‌کند و نگاهی که به دست او می‌اندازد تا به درست یا غلط بودن گفته خود واقف شود. اگر حس او درست بود که در این صورت جای دو دسته عوض می‌شود ولی اگر غلط بود با سر و صدای بالایی که که نشانه‌ای از شور و نشاط پیروزی است روبرو می‌شود و دوباره سر بر زمین اندازد و نفر بالایی بازمه آن عبارات را تکرار میکند و چند انگشتی از دستش را باز می‌گذارد. بازی به همین ترتیب ادامه پیدا می‌کند.

بازی «جرجزک» jezjezak
یاریگیری و قرعه‌کشی انجام میشود و دایره‌ای که گنجایش یک گروه را داشته باشد روی زمین می‌کشند. گروه برنده به درون دایره می‌روند و از این امتیاز برخوردارند که در صورت امکان میتوانند پای نفرات بیرون را گاز بگیرند. گروه بازنده سعی می‌کنند که دست یکی از افراد گروه درون دایره را بگیرند و بیرون بکشند. البته هر کسی مأمور بکشد است و چون دایره کوچک است گرفتن دست هر یک از افراد گروه درون دایره براحتی امکان دارد. افراد گروه درون دایره می‌کوشند که از خط دایره بیرون نروند ولی همیشه یکی از بازیکنان گروه درون دایره متوجه می‌شود که کم به بیرون کشیده می‌شود. سعی می‌کند پای حریف خود را بدندان بگیرد. اگر موفق شد و گوشتی بدندان آورد که دیگر اولی‌کن دست تا حریف با صدای بلند فریاد زند «جرجز = jez jez» با این صدا همه بازیکنان گروه بیرون دست حریفان را رها می‌کنند و گروه درون از نو موضع میگیرند و سر و پنجه فعالیت خود را آغاز می‌کنند. اگر در ضمن بازی یکی از بازیکنان بیرون به درون دایره کشیده شود از نظر شکل بازی و برد و باخت

اشکالی پیش نمی‌آید و فقط چند نیش دندان عایش می‌شود. حال اگر یکی از بازیکنان بیرون موفق شد بدون اینکه با په بدندان حریفی بدهد، او را از دایره بیرون بکشد، با جار و جنجال این موفقیت را بگوش دیگران میرساند و این گروه بازنده برنده می‌شوند و به درون دایره میریزند تا تلافی آن نیش دندانها را که چشیده‌اند در آورند و گروه دیگر به فعالیت می‌افتند که یکی را بیرون کشند و جبران باخت را بشایند. (تصویر شماره ۳)

بازی «انوزیلیلیا» onnozilibilyâ
برای این بازی دایره‌گیری و قرعه‌کشی می‌کنند و پس از آن دایره وسیعی روی زمین می‌کشند. محیط این دایره سه اندازه‌ای است که اگر بازیکنان یک گروه روی خط محیط آن بایستند، فاصله هر کدامشان با نفر پهلویی کمتر از دو متر نباشد. گروه بازنده دور تا دور این دایره بفاصله مساوی دو متر رو به مرکز دایره می‌ایستند و هر یک از بازیکنان گروه برنده دست پشت سر آنها قرار میگیرند. یکی از بازیکنان گروه برنده در جهت دست راست خود به دور نفرات یا به مفهومی دیگر به دور دایره شروع به دویدن میکند و از لحظه‌ای که شروع به دویدن کرده است، لغت «اننو = onno» را به صدای بلند بیرون می‌آورد و سعی میکند نفس خود را با حرف «O = O» آخر کلمه «انو» بتدریج بیرون بدهد و بدون آنکه نفسش تمام شود به جای اول برسد. بعضی‌ها اینکه این بازیکن از جای خود حرکت می‌کند، سایر نفرات گروه برنده بر پشت نفرات گروه بازنده سوار میشوند و آلتند بر پشت آنها باقی میمانند تا کسی «انو» میگوید به جای خود برسد و کلمه «زلیلیلیا = zelibilyâ» را بر زبان آورد. در همین حین همه پیاده می‌شوند و از گروه برنده نفر دست راستی کسی «انو» میگفت، همان عمل او را تکرار می‌کند و بازمه بازیکنان گروه برنده بر دوش بازیکنان گروه بازنده سوار میشوند. کلیه این حرکات سرعت انجام میگیرد و اگر کسی که باک نفس «انو» میگوید، بین راه نفسش یاری ادامه «انو» را نیاورد و نفس بکشد، گروه برنده بازنده محسوب میشود و با هیاهوی کودکان جای دو گروه عوض می‌شود (تصویر شماره ۴)

بازی «تنور تنور» tanur tanura
حداقل تعداد بازیکنان برای این بازی ۸ نفر است که مطابق معمول به دو گروه چهار نفری تقسیم می‌شوند و قرعه‌کشی می‌کنند. در این بازی سلارها باید کاملاً



بازیکتی که با علامت X مشخص شده «انو» گویان به دور دایره میدود تا پیش از اینکه نفس تمام شود بجای خود برسد و نفس تازه کند. دیگران هم سوار هستند.



زیروزنگ باشند. نفرات گروه بازنده، بجز سالار، رو بروی هم می ایستند و سرها را به هم تکیه میدهند و دستهایشان را بگرددن یکدیگر می اندازند (تقریباً بصورت مخروط درمی آید). سالار این گروه به دور آنها می چرخد و مواظبت از این بازیکنان را عهده دار می شود.

افراد گروه برنده هر کدام سعی می کند که بر دوش یکی از افراد گروه بازنده سوار شود و سالار گروه بازنده نیز میکوشد علاوه بر اینکه نگاهدار کسی بر

دوش یارانش سوار شود. بلکه با پا به یکی از افراد گروه برنده میزند و اگر چنین کند گروه خود را برنده می کند و جای

دو گروه عوض می شود. چنانچه بازیکن گروه برنده نیز سعی می کند بر دوش سالار گروه بازنده سوار شود و او را از حرکت و حرارت یارانش بازدارد تا دیگران براحتی بر دوش یارانش سوار شوند. سه بازیکن دیگر حق هیچگونه دفاعی ندارند (تصویر شماره ۵).

بازی «ودیدی» - vadiidi

همان یادگیری و همان قرعه کشی و پس از آنها زمین بازی را با یک خط مستقیم به دو قسمت تقسیم می کنند. گروه برنده در سوئی از این خط که کوچکتر

و محدود است قرار می گیرند و گروه بازنده بر سوئی دیگر. یکی از بازیکنان گروه بازنده به کنار خط می آید و خطاب به گروه دیگر می گوید: «سا خیر» گروه برنده سا خند و شادی جواب میدهند: «خیر مرگ» جوانان



جو سترگی» (یعنی جسان جانی هایت جوان مرگ) و کسی که به کنار خط آمده چون این جمله را می شنود نفس عمیق می کشد و همینکه از خط مرزی عبور می کند این نفس حبس شده را گرم و مقطع و بسدای بلند با الفاظ

دی، دی دی... بیرون میدهد و در همین حین به افراد گروه برنده حمله می کند و میکوشد تا موقعی که نفس تمام بازی هستند ردوبدل میشود:

شتر شترانکی
چاتر شترانکی
شتر چی می خورد؟
کف دریا
چند می برند
زنگول باها
از دروازه کی

استاد دوم نام بازیکن پهلوانی خود را می گوید. سالار اول خم می شود و در حالیکه دیگر بازیکنان را نیز بدنبال خود میکشد، همه با هم صدای ددرنگ، ددرنگ که نشانه زنگه کاروان است در می آورند و از زیر دست سالار دومی و بازیکن پهلوانی اش میگذرند. البته دست هیچکدام از بازیکنان از هم جدا نمی شود. باین ترتیب وقتیکه همه از زیر دست این دوفتر گذشتند نفر پهلوانی استاد دوم پشت و رو می شود و جهت دو دستش نیز عوض می شود. باین ترتیب قتل می شود. سالار اول با سایر بازیکنان



دی. دی کتان ارجح مری می گذرد و دیگران حمله می کند تا حداقل یکی را براند و پیش از آنکه نفسش تمام شود به پشت خط برگردد

به جای خود و میگرداند. پارهم همان اشارات بین دو سالار ردوبدل می شود و

جهان ترتیب عمل می شود تا نفر دوم هم قتل شود. بازی به این ترتیب ادامه دارد تا همه بازیکنان غیر از دو استاد فتن شوند. از این لحظه بعد شکل بازی عوض می شود. دو استاد می گویند حاضر، سایر بازیکنان در همین دستهای خود را رها می کنند و پشت گردن هم می ایستند و ترتیب دایره ای می سازد (طرح شماره ۲) محکم می چسبند. دوفتر استاد از دوسو شروع به کشیدن این بچه های به هم پیوسته می کنند. این زنجیر از هر کجا پاره شد، آن دوفتر را سایر بازیکنان می گیرند و به پشت روی زمین می خوابانند. یکی از بازیکنان یک دست و یک پای و بازیکن دیگر دست و پای دیگر یکی از خطا کاران را می گیرد و دوفتر دیگر هم به همین ترتیب نفر دیگر و چندسار متوالی تیم نگاه این دوفتر را محکم

به هم می گویند و بازی از نو آغاز می شود.

بازی «گولی» - gu lili
یکی از بچه ها که از همه بزرگتر است سالار می شود و دیگران را به دور خود جمع می کند. سالار سر انگشت سیاه دست راست را به سر انگشت سیاه دست چپ

سر انگشت شصت دست راست را به سر انگشت دست چپ می چسباند و به این ترتیب دایره ای می سازد (طرح شماره ۲)

و آقا به سوی بچه های دیگر میگردد و خطاب به آنها میگوید:
leli, leli, leli, har ke mar dare bova dare do ta yar
گو للی، للی، للی، هر که دارد، پدر دارد، دوتا بیایور.
بچه های دیگر هر کدام ایوان دو انگشت شصت و سیاه را مستقیم و چسبیده به هم نگاه میدارند و بقیه انگشتان دست خود را می بندند (طرح شماره ۳) و

هر کدام این دو انگشت را در دایره ای که سالار ساخته است قرار میدهند. استاد که دید همه بچه ها انگشتانشان را درون دایره قرار داده اند، با گفتن حاضر، بلافاصله دایره را جمع میکند و می بندد. بچه ها سعی میکنند تا کلمه حاضر را شنیدند انگشتان خود را از دایره بیرون نکنند هر کس در این دایره گیر کرد او بازنده محسوب میشود. استاد چشمان نفر بازنده را می گیرد و دیگران هر کدام به سوئی میدوند و در جایی پنهان می شوند. وقتیکه همه پنهان شدند، استاد دست از چشمان نفر بازنده بر میدارد و او بدنبال دیگران راه می افتد که حداقل یکی را پیدا کند و دستگیرش نماید دست بر سرش بکشد و باضلاح خودشان «سرش را بکشد». اگر خوف شد باضلاح همه میرساند و همه دور استاد جمع می شوند. استاد چشم نفر بازنده را می بندد و دیگران مخفی می شوند.



دو گروه با هم درگیری دارند و داماد که سا علامت X مشخص شده است درصدد پیدا کردن راهی به طرف «گی» است

مقدمه اسرار شناخت نوروز

مرتضی - هنری

یکم - پیش گفتار

پیش از انسان ، خورشید بود ، وزمین بود . زمین برگرد خود می گشت ، و برگرد خورشید نیز . که این قانون آفرینش بود ، و آفریننده خواسته بود ، وزمین و خورشید نردهائی از بی تمامی کیهان .

انسان آمد . بر زمین نشست . از آن هنگام که اولین دم فرو برد ، و بر آورد و اندیشید - چون وجود داشت - و از نخستین گام که زمستن آغاز کرد ، طبیعت را و محیط را ، با خود و در برابر خود دید .

خورشید را دید که بر آمد . انسان هر چشم که بر هم زد ، خورشید را دید که پیش تر آمد و بالاتر . و بعد ، فرو شد ، شب شد ، و صبح باز آمد .

در هر نقطه از زمین ، اگر انسانی بود ، روز را ، و شب را - و این تکرار و توالی را - و مدت شب و روز را به گونه ای دید ، که محیط و طبیعت آن نقطه خواسته بود . اما به هر گونه که بود ، توالیش در یاد انسان ماند . و این همه تمییز و توجه را از زمین و خورشید و طبیعت ، در ادیان و اساطیر و فلسفه ، از نیروی کنجکاوی ، علت خواهی و علت جوئی انسان داریم . تا برسد به توجه علمی از همه پدیده ها .

انسان دید که بسیاری پدیده های محیطی و طبیعی تکرار میشود . و این تابع نظم دقیق - و بسیار دقیق - است .

یک وقت باران می بارد ، گیاهان می رویند ، میوه های خاص بیرون می آیند . بعد هوا کم کم گرم می شود . پس از چندی برگها می ریزند ، بعد سرما و برف و بوران است . سپس دوران سرما به سر می آید و گلها می شکفتند .

در هر نقطه این توالی به گونه ای است . چه هر منطقه از زمین قلمرو عوامل طبیعی خاصی است ، که شرایط ویژه ای را می آفریند . اگر تابستان در ایران فصل خشکی و سوزندگی است در هند و چین هنگام باران های موسمی است .

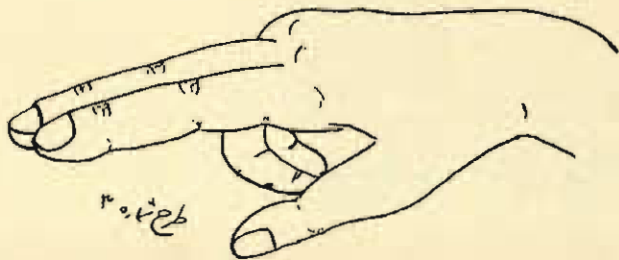
برای تقسیم زمان ، بشر طبیعت را به کار گرفت ، و قراردادهای را بر اساس آن بنیان کرد . و از این جا ، در این خاک داریم «سال شمسی» یا «خورشیدی» را که برگردش خورشید نهاده است . چشم براندیشه ی بلند «ابوریحان بیرونی» است ، که می گوید : «سال طبیعی عبارت است از آن مدت که اندر او یکبار گردش گرما ، و سرما ، و کشت و زه به تمامی بود . و آغاز این مدت از بودن آفتاب است از فلك البروج تا بدو باز آید . و ازین جهت به آفتاب منسوب کرده آمد این سال^۱ .» سال ایرانی در قدیمی ترین شکل خود به دو قسمت تقسیم میشده : زمستان ده ماهه = زم ، و تابستان دوماهه = هما^۲ که به اعتقاد ... هازل^۳ (Charles de Harlez) این تقسیم هند و اروپائی

۱ - الفهیم لاوائل صناعت النجوم ، ابوریحان بیرونی ، تصحیح جلال هانی ، ص ۲۶۱ .



طرح شاه ۲

بازی «الخزون alaxtarun» دو نرسلار با «شری پری» شرکت کنندگان را به دو دسته تقسیم می کنند . برای تعیین گروه و برنده دو نفر از کوچکترها (از هر گروهی یک نفر) ، یکپای خود را از زاویه پشت خم میکنند و با دست دیگر آن پارا به همان حال نگاه میدارند و یکپای به هم حمله میکنند . این جدال آفتاب ادامه دارد تا یکی از آنها زمین بخورد و در نتیجه دسته او بازنده می شود . کودکان در گوشه ای از زمین بازی مقداری خاک را بر روی هم کپه می کنند که در بازی نام آن گل است . از دسته برنده هم یک نفر «داماد» میشود . کلیه شرکت کنندگان در بسازی همه یکپای خود را به طریقه ای که در بالا گفتیم خم می کنند . و تکپائی با هم می جنگند و گروه بازنده سعی می کنند که داماد را سرنگون کنند . داماد میکوشد با استفاده از فرصتی مناسب خود را به گل رساند و آنرا پراکنده کند و گروه بازنده نیز سعی دارند که مانعش شوند که اگر موفق شوند دسته برنده بازنده می شود ولی اگر داماد موفق شد خود را به گل رساند و آنرا خراب کند با صدای بلند میگوید «بکتب» و بجای شماره ۷) .



طرح شاه ۳

است. و آن گاه که آریائی‌ها در ایران زمین ساکن شدند، این فصل به تابستان هفت ماهه و زمستان پنج ماهه تقسیم کرد. چه در این سرزمین فصل گرما از فصل سرما بدست افزون تر است.

به اعتقاد مرحوم تقی زاده «سال ایرانی از اول بهار شروع می‌شده است»^۲ و هر سال به «چهار فصل سه ماهه تقسیم می‌شده که اساس آن‌ها به پهلوی چنین است: و خار (= بهار)، هامین (= تابستان)، یانیز (= پاییز)، و زمستان»^۳.

در تقویم اوستائی هر سال دوازده ماه بوده و هر ماه سی شنبه روز. پنج روز هم - بی آنکه در حساب ماه آید - به آخر یکی از ماه‌ها افزوده می‌شد. که «وقتی در آخر ماهی بوده، که قبل از بی‌ماه واقع بوده است».

این پنج روز را نام‌های مختلفی است:

اندراگه یا گاه، و هرجیک، و هیزک، و بهیزک، و پنجه دزدیده و «خمسه حترقه».

در بعضی مناطق ایران که هنوز حساب عمرشان را با «گاه شماری» سنتی ایرانی میدارند، پنجه اندراگه را به حساب می‌آورند، بویژه درمازندران.

«ایرانیان شنبه و آدینه نداشتند و «شنبه» یا «شنبه» يك واژه بابلی است که به دستگیری تازیان به ایران رسیده است»^۴ و هر دوازده ماه نزد آنان بی‌کم و کاست سی روز بود و هر روز بنام یکی از ایزدان خوانده میشد:

روز اول هرماه	=	هرمز
روز دوم هرماه	=	بهمن
روز سوم هرماه	=	اردیبهشت
روز چهارم هرماه	=	شهریور
روز پنجم هرماه	=	اسفندارمذ
روز ششم هرماه	=	خرداد
روز هفتم هرماه	=	مرداد
روز هشتم هرماه	=	دی به آخر
روز نهم هرماه	=	آذر
روز دهم هرماه	=	آبان
روز یازدهم هرماه	=	خورد
روز دوازدهم هرماه	=	ماد
روز سیزدهم هرماه	=	تیر
روز چهاردهم هرماه	=	گوش (جوش)
روز پانزدهم هرماه	=	دی به مهر
روز شانزدهم هرماه	=	مهر
روز هجدهم هرماه	=	سریش
روز نهمدهم هرماه	=	رشن
روز نوزدهم هرماه	=	فروردین
روز بیستم هرماه	=	بهرام
روز بیست و یکم هرماه	=	رام
روز بیست و دوم هرماه	=	پند
روز بیست و سوم هرماه	=	دی به دین
روز بیست و چهارم هرماه	=	دین
روز بیست و پنجم هرماه	=	ارد

روز بیست و ششم هرماه	=	اشناه
روز بیست و هفتم هرماه	=	آسمان
روز بیست و هشتم هرماه	=	زامیانا
روز بیست و نهم هرماه	=	مهر اسفند (مارا سفند)
روز سیام هرماه	=	ایران

نام هر روز که با نام ماه برابر می‌شد، جشن میگرفتند. چون جشن تیرگان که در تیر روز از تیرماه بود (۱۳ تیرماه) و مهرگان که مهرروز از مهرماه بود (۱۶ مهرماه). نوروز از مهرماه روز افزوردین ماه آغاز می‌شد. بدان گونه خواهد آمد.

دوم - نوروز، روز نو

«وَالْحَمْدُ». قرآن به «زمان» سوگند می‌بخورد، که انسان ناآگاه «در زمان» است. چه انسان به زمان بسته است، و باید که حساب ماه و سال نگهدارد. این گذار و گذر را بشمارد، و به آن بیندیشد.

ایرانی آگاه به زمان، «نوروز» را در آغاز سال، و آغازگریش طبیعت میگذاشت. و جشن میگرفت، و پای می‌گودید که «هان، سالی دیگر گذشت زندگی نو کن و کهنگی‌ها به سال کهنه وا بگذار».

تقویم همیشه در دسترس همگان نبوده، بدین گونه که امروز هست. و جشن‌های زمانی (ماهانه و سالانه) بدان جهت است که تقویم و تاریخ را یادآور شوند.

«واژه جشن از ریشه «یز - yaz» به معنی نیایش و پرستش است»^۵ و «جشن نوروز» نیایش در روز نو است و سپاس این که سالی دیگر از زندگی آغاز شده «رسال»^۶ است و «پیشانی سال نو... و اعتقاد پارسیان اندر نوروز آن است که اول روزی است از زمانه، و بدو فلک آغازید گشتن»^۷.

اندیشه نیرومند و بلند ایرانی «نوروز» را آغاز زندگی می‌خواهد و شروع هر پدیدهای مهمی را بدین روز منسوب میدارند، بدین گونه که می‌آید:

آفرینش - این که خداوند آسمان و زمین و روشنائی و آب و گیاه و جانور و آدمی را درش روز آفرید، در کتب آسمانی از اساطیر به اعتقادات پیوسته است.

در قرآن نیز آمده که «خَلَقَ اللَّهُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ»^۸ (خداوند آسمان و زمین را درش روز آفرید).

در آئین زرتشت اعتقاد بر این است که اهورامزدا جهان مادی را درش روز آفرید، که آن را «شش گاهان بار» گویند. باید که مردم جشن بگیرند و خدا را ستایش کنند.

ترتیب «گاهان بار» های شش گانه چنین است^۹:

- ۱ - گاه شماری، سیدحسین تقی زاده، ص ۴۴.
- ۲ - گاه شماری، سیدحسین تقی زاده، ص ۶۴.
- ۳ - گاه شماری، سیدحسین تقی زاده، ص ۴۵.
- ۴ - آیینها، ابراهیم پورداود، امیرکبیر، ص ۲۵.
- ۵ - تقویم، روزشمار، ماه شمار، سال شمار.
- ۶ - منجلی ناسا، دکتر بهرام فروغی، شماره ۹۶، ص ۵۰ بهمن ۱۳۵۱.
- ۷ - زین الاخبار - گردیزی.
- ۸ - التفهیم، ... - ابوریحان بیرونی.
- ۹ - قرآن مجید، سوره اعراف، آیه ۵۲.

۱۰ - ترتیب و چگونگی «گاهان بار»، از مجله هنر و مردم شماره ۱۰۴ مقاله نوروز، از علی سامی نقل شده است.

۱ - گاهان‌بار « مدیه زرمی madhy zarmaya » (میدبوزرم) که ۲۵ روز پس از آغاز سال است ، در آن « آسمان » ها آفریده شد و از ۱۶ تا ۱۵ اردیبهشت است .

۲ - گاهان‌بار « مدیش madhyasaya » (میدبوش) از ۱۱ تا ۱۰ تیرماه جشن گرفته میشود . با این اعتقاد که شست روز پس از اولین گاهان‌بار به روز ۱۵ تیرماه « آب » آفریده شد .

۳ - گاهان‌بار « پتیش هبیه patishahya » (پتیه شهیم) مراسم این گاهان‌بار از ۲۶ تا ۳۰ شهریور برپا میشود . چه اعتقاد بر این است که هفتاد روز بعد از دومین گاهان‌بار « زمین » خلق شد .

۴ - گاهان‌بار « ایه ژرم ayathrena » که در این گاهان‌بار - یعنی ۳۰ روز بعد از « گاهان‌بار سوم » - درویشی‌ها آفریده شد ، که از ۲۶ تا ۳۰ مهر جشن گرفته میشود .

۵ - پنجمین گاهان‌بار ، گاهان‌بار « مده یاری madahayarya » (مدیه یارم) است ، که هفتاد روز بعد از « گاهان‌بار ایه ژرم » است ، و در آن جانداران و حیوانات آفریده شدند و مراسم مربوط به آن از ۱۶ تا ۲۰ دیماه برپا می‌شود .

۶ - آخرین گاهان‌بار « همس پت میدهی hamas pat maydhaya » (همسپترم) نامیده میشود . مدتش ۱۰ روز است . از ۲۶ آشفند آغاز میشود ، و با احتساب پنج روز اندرگاه تا نوروز ادامه می‌یابد ، و هفتاد و پنج روز بعد از پنجمین گاهان‌بار است .

گویند که در این گاهان‌بار « انسان » آفریده شد . و چون آفرینش انسان به پایان آمد اعتقاد ربیعی بود و آن روز « نوروز » نامیده شد ، که به نام « اهورامزدا »^{۱۳} منسوب است ، ازماه « فروردین » که ماه « فرورهر » های نیکان است . و « زردشت که مغان او را به پیغمبری

دارند ، ایشان را فرموده است بزرگ داشتن این روز را (- مهرگان) و روز نوروز را^{۱۴} و از این جا می‌بینیم منتهای دکتر بهرام فره‌وشی را که در اصل نوروز جشنی است که به مناسبت آفرینش زنانه برپا میشود و از این رو در کشورهای دیگر از جمله در یوگسلاوی این جشن

نوروزی یا مراسم خاص پنهانی و رمزی در ۲۲ آوریل گرفته میشود ، اما در ایران مراسم جشن نوروزی نه تنها پنهانی و رمزی نیست ، بلکه همگانی و همه جانی است و بزرگترین نشانه ملیت و وحدت فرهنگی ایران است . از آغاز پیدایش در برابر همه طوفانهای تاریخ نازیده و کاستی

نیافته است و حتی مراسم مذهبی را نیز به مقتضای زمان به دیال خود کشیده است . اندیشه‌ی وحدت‌گرای ایرانی جشن بزرگ نوروز را درست‌تر ایران زمین گسترش داده ، اما آن را ویژه‌ی خود و در انحصار خود نداشته است . چنانکه سال و ماه نهدی‌ها

و خوارزمی‌ها در مشرق و کابادوکی‌ها و ارمنی‌ها در مغرب ایران که به دست ما رسیده است عملاً و بدون کم و زیاد همان سال و ماه ایرانی است^{۱۵} که نوروز در آغاز آن قرار دارد . و « امروز هم

در عراق و ترکیه در میان کردها خارج از ایران هنوز جشن نوروز معمول است و از سوی دیگر در جمهوری‌های اسلامی ، اتحاد جماهیر شوروی ، مخصوصاً در آذربایجان و ترکمنستان و تاجیکستان

و ازبکستان هنوز نوروز جشن واقعیت که هر سال با همان آداب و سنن مخصوص خود در خانواده‌ها گرفته میشود^{۱۶} . آخر نوروز جشن آفرینش انسان است و چه فلسفه‌ای برتر از این که در فرهنگ عظیم و واسیل و جاودان ایرانی آفرینش انسان جشن گرفته میشود . و تاریخی نیز بر آن نمی‌توان

شمرده ، همچنان که بر این فرهنگ و این قوم . ابداع : همان گونه که آمد ، انسان ایرانی میخواد که آغاز همه‌ی و هر ابداعی در نوروز باشد ، و منسوب به آن . به شواهدی چند نظر می‌افزاییم :

۱ - « عید بودن نوروز را چنین گفته‌اند که چون جمشید برای خود تخت ساخت ، در این روز بر آن سوار شد ، و جن و شیاطین آن را حمل کردند و به یک روز از کوه دماوند به بابل آمد و مردم برای دیدن امر در شگفت شدند و این روز را عید گرفتند^{۱۷} و می‌بینیم « پرواز » که آرزوی جاودانه انسان بوده ، در این روز بر آورده میشود .

۲ - گویند که نیشکر را جمشید در این روز پیدا کرد و فرمود تا از آن شهد و شکر ساختند

و مردم آنرا برای هم هدیه فرستادند .

۳ - گروهی نیز نوروز را جشن احیای دید میدانند ، این اعتقاد را ابوریحان هم آورده ، چنان که گویند : « برخی از علماء ایران میگویند سبب این که این روز را نوروز گویند این است که در ایام تهموت سالیه آشکار شدند و چون جمشید به پادشاهی رسید دین را تجدید کرد و این کار خیلی بزرگ بنظر آمد و آن روز را که روز تازه‌ای بود جمشید عید گرفت اگر چه

پیش از این هم نوروز بزرگ و معلوم بود^{۱۸} . ۴ - در دوره‌ی اسلامی نوروز را به سلیمان پیامبر نسبت داده‌اند و گفته‌اند که چون وی

انگشتری خود را گم کرد ، پادشاهی بدینگونه از دستش بیرون رفت . و پس از چهل روز آنرا بازیافت . و فرعی پیشین به او بازگشت و پادشاهان زرد او رفتند و مرغان به او بازگشتند و ایرانیان گفتند « نوروز آمد » .

۵ - بعثت : نوروز در آئین زردشت ، جشن مذهبی هم هست ، چه معتقدند که خرداد روز از فروردین ماه روز تولد برگزیده شدن زردشت پیغمبر بزرگ ایران باستان است .

۶ - نوروز در اعتقادات اسلامی : نوروز به اعتقاد شیعیان روزی است که حضرت علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام امام اول و بزرگ‌مرد اسلام به جانشینی حضرت محمد (ص) برگزیده شد و بر مسند خلافت نشست . چه روز غدیر خم سال ۱۰ هجری که حضرت محمد (ص) حضرت علی را به جانشینی خود به مسلمانان معرفی کرد ، مطابق بود با ۲۹ حوت ، و روز چهارم از سنه‌ی مشرفه ، و بنابراین اولین روز امامت آن حضرت برای می‌افتد با روز اول فروردین^{۱۹} .

برای توجه بیشتر اعتقادات مردم اردبیل را می‌آوریم : در دعوات مجاور و در شهر اردبیل مردم معتقدند که در نخستین روز سال نو ، امیرالمؤمنین علی (ع) عرش برتخت سلطنت جلوس کرد و برگردن فرید لعین لکام زد . و در آن روز نو شرتهای شیطان و گوارا به جای آب در جوی‌های بیشت روان میشود و بر مردم قدس الهی دستنار آن علی (ع) و یاران حضرت حسین (ع) و دیگر پیشوایان دینی شامعی میکند

در این هنگام در عالم علوی جبرئیل بیک نوروز است و قائمید حلول سال نو . وقتی که جبرئیل پیام نوروز را به حضرت محمد (ص) می‌رساند ، پیغمبر خدای از درگاه باری تعالی مسألت مینماید تا این سال نو برندگان راستین او مبارک باشد^{۲۰} ، این خود میتواند نماینگر ریشه‌های بسیاری

باشد . که در اعتقادات مذهبی میتوان یافت . و هم نشانه‌ای است و قدرت جشن نوروز ، که هزاران سال است برپای ایستاده ، و سیلاب‌های زمان تنها غبار سالیان از چهره‌اش پاک کرده‌اند . همچون

اشک که گرد خاک از چشم میشود .

سوم - نوروز ، جشن آغاز

به هر تقدیر ، و به هر اعتقاده نوروز جشن شروع گردش طبیعت است . و « سر سال » و « پیمان سال نو » ، که میتوان گفت از آن زمان که ایرانیان گردش سال را و گردش طبیعت را یافتند ، نوروز را در آغاز آن نهادند . « خیام » این کشف را از جمشید میدانند :

۱۲ - روز اول هر ماه را « هر مزه » روز می‌نامیدند .

۱۳ - زین‌الاحبار گریزی ، ص ۲۴۴ .

۱۴ - گاهناری ، سینسن تقوایه ، ص ۷ .

۱۵ - نوروز ، سید نفیسی ، مجله پیام عین سال اول شماره هفتم ، ص ۸۴ .

۱۶ - آثار الالباقیه ابوریحان بیرونی ، اکبر دانا سرشته ، ص ۲۴۲ .

۱۷ - آثار الالباقیه ابوریحان بیرونی ، اکبر دانا سرشته ، ص ۲۴۲ .

۱۸ - مجله کاوه ، سال اول ، شماره ۵ و ۶ ، صفحه ۳ و کتاب « عقاید و رسوم مردم خراسان » ابراهیم

شکروارده ، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران ، صفحه ۷۷ .

۱۹ - هنر و مردم ، شماره ۵۳ و ۵۴ ، پنجاهی نوروزی ، جابر صامری

نقاشی قهوه‌خانه‌ای

پای صحبت ایرج نبوی

قهوه‌خانه سرچشمه گرفته است. روزگاری قهوه‌خانه نبض ذوق و اندیشه ایرانی بوده.

قهوه‌خانه عمری دراز دارد، درازتر از تمدن و تاریخ بسیاری از کشورهای صاحب نام امروز، و در این عمر دراز قهوه‌خانه سینه به سینه حافظ میراث کهن‌سال اندیشه و ذوق سنتی ایران بوده است.

قهوه‌خانه روزگاری کار تمام وسائل ارتباط جمعی را انجام میداده است. مرکز خبر، مرکز نقاشی، پاتوق و محل تجمع بوده که متأسفانه این مرکز و این محل سنتی امروز با تمام سعی و کوششی که در حفظ آن میشود، در حال زوال و نابودی است، و دیگر قهوه‌خانه به آن شکل گذشته وجود ندارد، و اگر هم باشد، اسم اصلی خود را از دست داده و «تقرا» نامیده میشود. قهوه‌خانه حافظ سنتهای ایرانی بود، سنتهایی که مکتوب و مضبوط نبود، بلکه سینه به سینه میگشت و بجاست که نهایت سعی و کوشش خود را در راه حفظ این گهواره سنت‌های عامیه بکار بریم. البته در این زمینه فعالیتهایی هم شده می‌شود.

یکی از سنت‌های قهوه‌خانه، نقاشی قهوه‌خانه است. آن نوع نقاشی که در هجوم مکتب‌های نقاشی غرب، در حال زوال بود ولی برای نسل جدید بصورت کشفی درآمده که مرور به گذشته را باعث شده است بهرحال بازگشت و مرور در گذشته، اگرچه همراه با تفنن باشد، باز کلیدی است و مفصلی.

متأسفانه با همه کوششی که هم اکنون در حفظ این سنت - نقاشی قهوه‌خانه‌ای - میشود، خطراتی آنرا تهدید میکند و آن اینست که عده‌ای بی‌مایه کارهای کیهانی‌نقاشانه‌ای درست میکنند و با کهنه کردن بوم و تابلو و امضاءهای جعلی باعث شکست و از بین رفتن این هنر میشوند.

از نبوی می‌پرسم:

نقاشی قهوه‌خانه‌ای و پرده‌های تماشایی جالبی که توسط هنرمندان کوچک و بازار - و چه بسا گمنام - در این زمینه آفریده شده، تصویر تمام‌نمای ذوق و اندیشه و هنر آفرینندگان آن است و نیز نمایشگر دید هنری و برداشت ذهنی این گروه، از پدیده‌های سنتی و اجتماعی این مرزوبوم. این پرده‌ها، که سنت‌ها، اعتقادات و رسوم ما را تصویر میکنند، اکنون پدیده‌های دیدنی و نگاهداشتنی از هنر سنتی ایران بشمار می‌روند و بهمین سبب، بخاطر حفظ آثار هنری این شیوه از تصویرگری، که نمائاتی از اعتقادات و فرهنگ تودرها دربردارد، کسانی هستند که به جمع‌آوری آنها همت ورزیده‌اند، کسانی که بی‌هیاهو، با فراهم آوردن این آثار، از فراموش شدنشان رهایی می‌بخشند و درجسوادان شدشان میکوشند....

«ایرج نبوی» از این گروه است، نبوی، نویسنده و روزنامه‌نگار معروف، سال‌هاست که همت کرده و به جمع‌آوری نقاشی‌های قهوه‌خانه‌ای پرداخته است بهمین مناسبت پای صحبت او نشسته‌ایم که صاحب مجموعه‌ای تماشایی و همچنین معاملات وسیعی در زمینه «نقاشی‌های قهوه‌خانه‌ای» است.

نبوی را درگیر کار و مشغله فراوان پیدا می‌کنیم و تقاضایم را درباره «گفت‌وگوشی‌های آمون نقاشی قهوه‌خانه‌ای» یا او مطرح می‌کنیم و او که به این موضوع دلبستگی فراوان دارد، برای اینکه - شاید گفت‌وگویی ما - در روشن نمودن برخی زوایای تاریک این هنر سنتی، سهمی داشته باشد و دیگران را نیز به این مهم توجه دهد، خواهش را می‌پذیرد و چند دقیقه‌ای از وقتش را در اختیار ما می‌گذارد تا با او به گفتگو بنشینیم.

- قبل از هر چیز از آقای نبوی خواهش میکنم که کمی درباره نقاشی‌های قهوه‌خانه‌ای صحبت کند و او اینطور آغاز سخن مینماید:

نقاشی قهوه‌خانه‌ای یکی از هنرهای سنتی است که از

اما سبب نهادن نوروز آن بوده است که چون ندانستند که آفتاب را دم غور بود، یکی آنک هر سینه‌دو شست و پنج روز و رومی از شبانه‌روز به اول دقیقه حمل باز آید، پیمان وقت و روز که رفته بود، بدین دقیقه شواند آمدن چه حراسان از دست همی کم خود و چون جنیدی آن روز را دریافت نوروز نام نهاد و جشن آئین آورد و پس از آن پادشاهان و دیگر مردمان بشو اقتدا کردند».

ایرانیان هر آن‌غازی را جشن می‌گیرند و نوروز که بزرگترین آغاز است، بزرگترین جشن است با استقبال‌ترین سنتها و مراسم جاودانه.

در «الاست» و «سما» از روستاهای مازندران در روزهای اول هر ماه هم مراسمی است، که در «الاست» «مارمه» «mâl me» و در «سما» «مارما» «mâr mâ» نامیده میشوند، یعنی «مادر ماه».

«آلاشتی»ها اولین روز پتک (پنجشنبه اندرگاه) را نیز «پتک مارمه» «petak mâr me» می‌گویند. آن‌کسی که در اولین روز ماه به خانه‌هاشان می‌آید باید که خوش قدم و خوش‌شگون باشد، همچنان صبح نوروز.

در «الاست» به پستی که برایشان خوش‌یون است و اول هر سال به خانه‌شان می‌آید «شهبین seljîn» می‌گویند.

ونماز اول‌ماه و نماز عید فطر را هم در اسلام از همین دست داریم، که در دستورات دینی سفارش بسیار بر آن شده است و نیایش است در اول ماه، و نماز در صبح عید فطر که بعد از ماه رمضان است و پایان ماه عبادات و آغاز سالی به‌آرامش. که این هم خود نگهداری حساب زمان است، تا بر آغاز و انجام هر ماه آگاهی‌شان باشد.

۳۰ - نوروزنامه، حکیم عرب‌خیا، شماره ۴.

۳۱ - الاست، خوشنگ یوزکری، انتشارات امروزه فرهنگ خانه، صفحه ۲۹، و نوروز نامه، خوشنگ یوزکری، صفحه هر و مردم، شماره ۶۶، صفحه ۱۹.



تابلو بزم لوطی ۱۰۵ × ۷۵ سانتیمتر

روی داستانهائی که میشنیدند، تابلویی بوجود میآوردند. و اکثراً این تابلوها در همان قهوه‌خانه‌ها برای تزیین نصب میگردد.

مطلب دیگری هم در این مورد هست و ممکن است مجله شما هم در این مورد نثشی بعهده بگیرد، و آن رسیدگی و توجه به وضع این چند نفری است که در این رشته کار میکنند و شما میتواندید بجای اینکه با آدمی مثل من که هنر من قتل جمع‌آوری این تابلوهاست گفتگو کنید پای صحبت خود آنها بنشینید و نظریات و تجربیات آنها را ثبت و در دسترس

چرا این نوع نقاشی به نقاشی قهوه‌خانه‌ای موسوم شده است؟
و او در پاسخ اظهار می‌دارد که: — بخاطر اینکه، نقاشان پای گفتگوی مثال‌ها در قهوه‌خانه‌ها می‌نشستند و از

صفحه مقابل:

بالا: پرده ۱۷۰ × ۳۱۰ سانتیمتر
پائین: پرده ۱۶۰ × ۲۰۰ سانتیمتر

هنر و مردم

علاقه‌مندان قرار دهند.
به آقای نوی می‌گویم فکر جالبی است و اتفاقاً من در صدد این کار هستم، پس سؤال بنده را اینطور طرح می‌کنم:
چسرا این نوع نقاشی يك مرتبه جلب توجه کرد و مطرح شد.

— تصور من اینستکه همدارزهای اصالت کار وجود جلوه‌هایی از زندگی شرقی، بخصوص، مخصوص بودن فضا و محیط در این نوع نقاشی باعث جلب توجه شده است. شما از روی يك تابلو قهوه‌خانه‌ای، فضای زندگی يك محیط را بخوبی درك می‌کنید، اصولاً پس از چند مناسی گهگاه يك تری بوجود می‌آید و عده‌ای را پای‌بند میکند. این تری با توجه به اصالت موضوع ممکن است زودتر یا دیرتر از بین برود.
در نقاشی قهوه‌خانه‌نویسی، عایداتی از همینانوره را میتوان یافت.

همانگونه که میان شعرهای فارسی والا و داستانهای که به تری پرداخته شده است رابطه‌ای موجود است. و بهمان صورت که نقل و داستان‌نویسی قهوه‌خانه در نقطه اوج خود از شعر جاشنی و کلام می‌گیرد، گاه تابلوهای قهوه‌خانه‌ای نیز نظامی و حالتی به ظرافت و نازک خیالی مینمایند پیدا می‌کند. اما البته همیشه چنین نیست نقاش قهوه‌خانه‌ای بطور ناخودآگاه علاقه خودش را به قهرمان تابلو، با مقدار سطحی که به قهرمان میدهد نمایان می‌سازد.

— در مورد بزرگی سطح تصویر و ارتباط آن بنا قهرمان سؤالی برایم مطرح میشود بلافاصله نوی در این باره می‌گوید:

... وقتی که تابلوهای رستم و سهراب را تماشا کنید، می‌بینید که، بیشتر فضای تابلو را تصویر رستم می‌گیرد، این دلیل علاقه نقاشی به شخصیت قهرمان است.

می‌پرسم: به نظر شما که تابلوهای زیادی دیداید، چه چیزهایی بیشتر سوزشهای این تابلوها را تشکیل میدهد؟ اظهار می‌دارد که: اکثر این تابلوها يك سوزه اصلی دارد و چند سوزه فرعی. که در این سوزه‌ها متنقالت مذهبی و سنتی پایه قرار می‌گیرد.

نقاشی قهوه‌خانه‌ای قبل از هر چیز بازگوکننده دنیای نقاش و خالق اثر است. این نوع نقاشی هیچگونه مناجله و استناداردهی را نمی‌پذیرد، و هرگز هیچیک از دنیاهای آن ملاک داورى قطعی درباره نمونه‌های دیگر نمیشود. بدنیای «نقاش قهوه‌خانه‌ای» که قدم گذاشتید، همه و همه تنوع و وسعت يك زندگی است که روی در روی شما موج می‌زند.

داوری مطلق مابین دنیا واقعی ندارد و حتی درباره رنگ‌ها نه با همه محدودیت و مشخص بودن — نیز آسانی نمیتوان تن بیک داورى یگانه و قاطع داد. قلمرو نقاش قهوه‌خانه، قلمرو وسیع و پر دامنه‌ای است. رایج‌ترین نمونه‌ی تابلو قهوه‌خانه، چهره‌سازی است، همراه با جلوه‌هایی از عراقان و تصوف و شیوه‌های ظهور این معنا، بصورت درویش گیسو افشاده و تیزترین در بغل گرفته و بنا «من قنار» و «کشکول» و گاهی هم چهره سالامین قدیم و بزرگان، با رسمیتی کامل که خود ناشی از رابطه اجتماعی نقاش و آیینش است که او از صاحب چهره دارد، و چهره‌سازی‌های دیگر که یادگارهایی از هر گروه و یازمانی از خاطرات و یادهای سنتی این چهره‌ها است. زنان نوازنده، زنان پردگی، زن فقیر «که در اصطلاح قدیم معنی خاص داشته است»، زن خالق، زن برم آرا و مراحلی در دست، زن آینه . . .

و در این چهره‌سازی‌هاست که رنگ‌های معدود و قالب‌های محدود نقاشی قهوه‌خانه‌ای حرکت و تغییر می‌گیرد و چندان که در آغاز بنظر می‌آید، یکنواخت و بی تغییر نمی‌ماند. سؤالی در مورد پیدایش این هنر دارم و می‌پرسم: ممکن است بفرمایید این هنر از چه زمانی در ایران آغاز شده است؟

آقای نوی می‌گوید: سخن درباره اینکه این هنر از چه وقت آغاز شده است بسیار است شاید بتوان از نظر محتوی و فرم رابطه‌ای بین مجلس‌های مذهبی، بین مجلس‌های «تعزیه» و تابلوهای نقاشی مذهبی گلیسها پیدا کرد، و این رابطه حندی دورتر از آن باید داشته باشد که در نخستین دیدار می‌شاید و این خود محتاج تحقیقاتی است وسیع که بتوان منشأ پیدایش نقاشی قهوه‌خانه با روشن‌تر بگویم نقاشی ایرانی را پیدا کرد.

میتوان گفت که نقاشی قهوه‌خانه در حد خود فنی است که پاینده و مابنی مشخصی دارد. نخستین خصیلت این هنر، اصالت چهره‌سازی است. بصورتیکه حتی در پرداخت مجلس‌ها نیز تکیه نقاشی را بر روی چهره‌ها آسانی میتوان دریافت و تابلو بی‌وجود چهره‌ها، هیچ ندارد.

است و نیز در مجلسی رژیم، شکار، و خاصه در مجلس تعزیه، هر نقشی در صورت انسان، تا اسب، شیر، گیاه، یا آنکه خود مطلقاً را برساند، نشانه موضوع و روایتی است که با آگاهی، از دیدن مجموعه‌ی آنها بتوانند رابطه موضوع و روایت را با مجلس می‌شناسد.

آیا در جمع‌آوری این تابلوها اصالت مطرح است یا سبک کار؟



سه تار ۱۰۰ × ۷۰ سانتیمتر

— من اصولاً روی جمع‌آوری آثار سبک قهوه‌خانه‌ای کار میکنم و تابلوهایی که در این سبک باشد جمع میکنم و تا آنجا که بتوانم تشخیص دهم، سعی میکنم تابلوهایی را جمع کنم که اصالت هم داشته باشد. چون در کارهای امسلی قهوه‌خانه‌ای چیزهایی هست که بآن قدر منزلت میدهد. مثلاً چهره‌ی زنان تابلوهای قهوه‌خانه‌ای را شما امروز در خیابان نمیتوانید پیدا کنید. . . .
همچنین، لباسها، آلات، تزئینات و . . .
و تابلوهایی که پرداخت و تجسم صحنه و زم است،

خود این صحنه‌ها و مراسم در شیوه‌ها و روال مسائل سنتی دور میزند. همانطور که قبلاً هم گفتم، دنیای نقاش قهوه‌خانه‌ای، دنیای خاص خود اوست و کار هر کدام از اینها فضایی خاص خود دارد. مثلاً در يك چهره‌هایی که «حسین همانی» می‌سازد بیشتر ظرافت مینیاتور دیده میشود و اصولاً کارهای او مقدار زیادی به مینیاتور نزدیک است. تا گذشته نماند که من در جمع‌آوری این مجموعه، نست به سایر کلکسیونرها شاید خیلی مبتدی باشم. افرادی هستند که مجموعه‌های قهوه‌خانه‌ای خیلی نفیس دارند.



رخس با دایره ۷۰ × ۱۰۷ سانتیمتر

گفتید که افرادی هستند که مجموعه‌های نفیس دارند. ممکن است چند نفری را نام ببرید ؟
 - البته من شنیده‌ام ، اما کلکسیون آنها را ندیده‌ام . شنیده‌ام که خانم فرمانفرمایان ، آقای هینس مهندس و آقای دکتر صدریه ، کلکسیونهای خوبی از نقاشیهای قهوه‌خانه‌ای دارند . لیکن عده‌ای از روی تظن به این مهم پرداخته و بآن توجه نمیکنند . هر چند که جمع‌آوری کردن کلکسیون بودنی مقدار زیادی با تظن همراه است ، ولی خلایق‌ای که بر روی زمان در من بوجود آمده از تظن بالاتر است و قدری

جذبی تر ، به این موضوع نگاه میکنم . چه انگیزه‌ای در جمع‌آوری این مجموعه داشتید ؟
 - علاقه و سلیقه شخصی خودم .
 چند سال است که به این کار پرداخته‌اید ؟
 - به این کار از حدود ده سال قبل شروع کردم و غیر از چند تابلو خیلی قدیمی که در این شیوه پیدا کردم بقیه تابلوهایی از زمان «قولر» به بعد است .
 از آقای نبوی میپرسم چند تابلو تاکنون فراهم آورده‌اید میگوید دویست تابلو و بعد درباره نقاشان این شیوه



زن ها ۱۶۰ × ۱۴۰ سانتیمتر



برم زنانه ۱۶۰ × ۱۴۰ سانتیمتر

تابلوهی را بوجود می‌آورد ، کار این دو با هم تفاوت بسیار زیادی دارد . درست مثل نویسنده‌ای که بطریق عینی مطلب را تجربه کرده باشد و نویسنده‌ای که با برداشت ذهنی بنویسد .

آیا قصد ندارید نمایشگاهی از این تابلوها ترتیب دهید ؟
 - چرا ، قصد من اینست که يك نمایشگاه دائمی تابلوهای قهوه‌خانه‌ای ترتیب دهم و اگر توفیق حاصل شود قصد دارم این گالری را بصورت يك مرکز بحث و گفتگو درباره هنر درآورم .

یکی از برنامه‌های بعدی من ، داستانهای يك پرده است . بدین شکل که عده‌ای از پرده‌خوانها را بیورم و روایت‌های مذهبی گوناگون مربوط به يك پرده را با صدای خود آنها ضبط کنم و بصورت کتابی درآورم .

... گفتنی درباره قهوه‌خانه و سنت‌ها و هنرهای آن بسیار است و دنیای نقاشی‌های قهوه‌خانه‌ای دنیای خیلی قشنگی ، و همه اینها بحثی گسترده دارد . دلم میخواست فرصت بیشتری بود ، و در این باره بیشتر بحث میکردیم .

و من هم با تشکر از آقای نبوی میگویم : ما هم امیدواریم باز هم فرصتی پیش آید تا در این باره بیشتر به گفتگو بنشینیم .

که کارشان مورد پسند افتاد اظهار میدارند .
 - «حسن اسماعیل‌زاده» . «فتح‌الله قولر» . که پسر حسین قولر آغاسی است . «بلوکی فر» و «حسین همدانی» از جمله نقاشانی هستند که من می‌شناسم و کارشان را می‌پسندم .

می‌پرسم : عده‌ای از نقاشان جوان هم بتازگی به این شیوه رو آورده‌اند و در این زمینه فعالیت میکنند نظر شما در این باره چیست ؟

نبوی میگوید - اگر این کار بصورت تجارت دریابند و بصورت تولید صرف نباشد ، کارخاسته‌ای است . میدانید که در کارهای قهوه‌خانه‌ای قبل از هر چیز سبک کار و سوژه نقاش و حفظ سنت مطرح است - و این جز از راه تجربه بدست نیاید . ببینید ، باین می‌باید که نویسنده‌ای مثلاً میخواهد مطالبی درباره بازار بنویسد . يك نویسنده میتواند در اطاق بنشیند و با استعانت از محفوظات خود این مطلب را بنویسد . ولی نویسنده‌ای دیگر ، محفوظات خود را بعنوان استعانت بکار نمیبرد بلکه به بازار میرود ، بازار را می‌بیند ، تجربه میکند . در مورد این شیوه نقاشی هم چنین است . کار نقاشی که قهوه‌خانه را می‌شناسد . شبهای زیادی را در آنجا پای صحبت نقال بسر برده ، با نقاشی که در يك آنایه خیلی شبک و مجهز نشسته و تنها یکمک برداشت ذهنی خود

تجلیات زبان فرهنگ ایران به هند پاکستان

دکتر سیدحیدر شهر یار تقوی
سرپرست بخش پاکستان‌شناسی و زبان و اردو
«دانشگاه استقامت»

گنجینه‌های عظیم ادبی، علمی و هنری در شبه قاره که به زمان حکومت مسلمانان فارسی-زبان به وجود آمده و امروز بعنوان بزرگترین سرچشمه‌های بلندی و اقتدار از ظرف کشورهای سرزمین پهناور مزبور به جهانیان معرفی می‌شود در واقع از میراث گرانبهای نیاکان ایرانیان نیز می‌باشد و چون در وجود آمدن آن و تعمیر بناهای خیره‌کننده وی نظیر مانند تاج محل و قلعه‌های گویبرگر و مساجد بزرگ دهلی و آگرا و لاهور و ساختمانهای باشکوه دیگر که در شهرهای مختلف شبه قاره به چشم می‌خورند از بیوغ سرشار و هنر ارزنده ایران استفاده‌هایی بعمل آمده است، توجه به آنها می‌تواند جوانان و نوپاگان این مرزوبوم را که غنای فرهنگی و ادبی در مقابل درختان گی‌های امروز باختری می‌جذب و موعوب شده و از مکتب‌های علمی و فلسفی و هنری دیروز خود فاصله گرفته‌اند، به گذشته درختان خویش علاقه‌مندتر سازد و در تقویت شخصیت ملی و حس میهن‌پرستی آنان کمک بسزائی بنماید.

به منظور نیل به چنین هدفیست که درسطور زیر مطالبی پیرامون تجلیات زبان و فرهنگ ایران در شبه قاره نگارش می‌یابد. در اینجا ضرورت دارد نخست کلماتی چند در معرفی اقالیم در نظر گرفته شده مرقوم گردد.

خصوصیات قابل توجه هند و پاکستان

شبه قاره که سرزمین حاصل‌خیز و بسیار پهناور است و در حال حاضر به سه کشور مستقل هندوستان و پاکستان و بنگلادیش مشتمل می‌باشد و از دیرباز با ایران روابط خیلی نزدیک نائی، فرهنگی، مذهبی و تجاری داشته و در ادوار مختلف تاریخ، پیشی از آن که امروز پاکستان نامیده می‌شود جزو قلمرو ایران بوده، در بین کلیه ممالک جهان دارای امتیازات و خصوصیات زیر می‌باشد:

۱- «هند» از روی حروف ابجد با «جهان» مساویست زیرا که هر دو کلمه عدد ۵۹ را داراست. تعداداً این حسن اتفاق با حقیقت هم توأم است برای این که هند خلاصه جهان است باین معنای که آنچه در جهان است در هند و پاکستان نیز هست، بنظر مثال هر گونه نژاد، هر نوع هوا و خاکی، انواع و اقسام محصولات گیتی در آن ممالک یافت می‌شود.

۲- در بین کلیه دره‌های قدیم و تاریخی عالم بنام دره نیل، دره بین‌النهرین، دره

* شرفرانی این سلسله مقالات بقلم نویسنده که با کلماتی لامل هستند، می‌باشد.

کارون و دره سند که در ربع اول قرن بیستم میلادی کشف شده گویا اولین جمهوری جهان در دره آخر الذکر وجود داشته است. امروز هم بزرگترین جمهوری در دنیا بشمار می‌رود و شبه قاره دومین و پرجمعیت‌ترین سرزمین در عالم محسوب می‌گردد.

۳- شبه قاره سرزمین عجایب و تنوع و تضادهاست و آن را میتوان سرزمین صد دستار و صد گفتار و صد رفتار نیز نامید.

۴- بزرگترین کوه در روی این زمین بنام «همال» و همچنین بلندترین قله کوه جهان بنام «اورست» در آن سرزمین واقع شده است.

۵- پیرایان‌ترین نقاط جهان در حوالی «چراپوتچی» در استان آسام (هند شرقی) وجود دارد.

۶- غالبترین محصولات چای، عود، سندل، موز، انویس، کف، نارگیل، چوب آبنوس و غیره در آن کشورها بدست می‌آید.

۷- شبه قاره محل هیوط حضرت آدم و زاده‌گاه کیش‌های معروف گیتی مانند دین و دانی و مذهب بودایی بوده و فرقی و مرام‌های دینی متعددی نظیر مرام جینی‌ها و سیکها و قادیانی‌ها و دین الهی و رهنو سماج و فرقی گوناگون دیگر هندوان و مسلمانان در آن سرزمین بوجود آمده‌اند. مرتاض‌ها و یوگی‌های آن دیارها معروفیت و بزمای در جهان کسب نموده‌اند.

۸- بزرگترین جمعیت مسلمانان در جهان و همچنین بزرگترین جمعیت زرتشتیان در دنیا در شبه قاره زندگی می‌کنند.

۹- جادوی بنگال و زلف بنگال و شمشیر هندی و تصوف و عرفان هندوستان شهرت بسزائی در دنیا یافته است.

۱۰- شبه قاره در علوم ریاضی، طب، نجوم، هیئت و داستان‌سرایی در جهان قدیم معروفیت و مقام خاصی داشته و اعداد نیز جهانیان تقدیم داشته است.

۱۱- بازی معروف شطرنج از راه پاکستان وارد ایران گشته و سپس به اقصی نقاط کره ارض رفته و علاقمندان فراوانی در تمام عالم پیدا کرده است.

۱۲- قدیمیترین منظومه جهان بنام رگ‌وِدا و حماسه‌های دینی و ملی هندوان بنام مهابهاراتا و رامایانا و کتابهای معروف دیگر مانند گیتا و کلیله دمنه و شکنتلا و امثال آنها در آن کشورها نگارش یافته‌اند.

۱۳- نخستین کتاب دستور زبان در جهان از «پایینی» که مربوط به زبان قدیم سانسکریت می‌باشد در پنجاب تألیف گردیده است.

۱۴- دلتناوآترین سازها مانند سیتار و طبله و غیره و آوازهای دلنشین و رقص‌های بسیار زیبا و لباسهای خیلی جالب مانند ساری در هند و پاکستان و بنگلادیش دیده و شنیده می‌شود.

۱۵- بر بهترین الماسهای جهان بنام «دریای نور» و «کوه نور» از هندوستان بدست آمده است.

۱۶- زیباترین و خوش‌نواترین و گویاترین پرندگان دنیا مانند طاووس و طوطی و مینا و کویل و پیهیا و غیره بیشتر در آن سرزمین به چشم می‌خورند.

۱۷- تعدادی از بزرگترین ابنیه تاریخی جهان مانند تاج محل، مساجد و قلعه‌های دهلی و آگرا و لاهور و احمدآباد و غیره و معابد هندوان در آبو و مدراس و میسور و بنارس و کلهوآجه و غیره و حسینه‌های لکهنو و سدھا آرامگاه و خانقاه و غارهای معروف المورا و ایچنتا و سدھا معابد دیگر هندوان و سکھان و جینی‌ها و بوداییان در آن شبه قاره وجود دارد.

۱۸- بدست داشتن گنھا و چوبھا و گیاههای بسیار خوشبو چون رای بیل، چنبیلی، هارستگهار، سندل، خس و غیره هندوستان برای عطریات نیز شهرت بسزائی داشته است.

۱۹- وجود مار گریھا و قیلھا و میمونھا و همچنین مهاراجگان و نوابات به شبه قاره جنبه افسانه‌ای داده است.

۲۰ - سرزمین هند و پاکستان همیشه بهر اثر و تاثیر و از حیث محصولات غنی ترین سرزمین است.
در جهان بشمار میرفته و پرتنه ملائی لقب داشته است.

بر اساس امتیازات و خصوصیات فوق بود که شبه قاره از ابتدای تاریخ توجه جهانیان را بخود جلب نموده و همواره اقوام مختلف گیتی را طرف خود کشیده و در نتیجه محل تلاقی تمدنهای گوناگون و مهد ادبیتهای متنوع و احیاناً متضاد هم بوده است.

سهم ایران در پیشرفت همه جانبه هند و پاکستان

۱ - قوم آریا از راه ایران به شبه قاره رفت و در آنجا صاحب اقلیم و منشاء کارهای عظیم گردید.

۲ - هخامنشیان دره سند (پاکستان) را جزو قلمرو خویش ساختند و به مردم آن نواحی آئین یونان سلطنتداری و نظم و نسق سیاسی آموختند. چند گیت موریا بنیان گزار سلطنت بزرگ خاندان موریا در شهر «پاتلی پوترا» (در شمال هندوستان) که پس از حمله اسکندر به پاکستان قسمت اعظم سرزمین هندوستان را تحت تسلط خود درآورد، از شهر تاکسیلا (نزد واولپندی) که شهر مرکزی ساتراپه هندی هخامنشیان بود برخاست و حکومتی با عظمت را بر اساس آئین کشوردین و قانون سلطنتی ایرانیان بنا نهاد.

۳ - ادیبان ایرانی از جمله مهریستی و دین زرفشتی و کیش مانی به هند و پاکستان رواج یافتند و در افکار عمومی اهالی آن ممالک تأثیری از خود جای گذاشتند. در زمان سلطنت هخامنشیان در شهر تاکسیلا مردگان را به پرندهگان می دادند و درین ایران طبق نوشته مورخان یونان مردان دیارها رواج داشت. در زمان ساسانیان کیش مانی در پاکستان شیوع یافت. پس از اسلام زرتشتیان ایرانی به تعداد قابل توجهی به شبه قاره مهاجرت نمودند و در آن دو مملکت ممدار خدمات شایانی به جوامع بشری و علم و دانش گشودند.

۴ - دین اسلام بیشتر از ایران به هند و پاکستان رفت به این معنا که مردم در آن ممالک، اسلام را از راه فارسی درک نمودند و آنان اغلب بدست مبلغان و سوزقیان و عارفان ایرانی بدین مبین اسلام متصرف شدند. مسلمانان شبه قاره احادیث و تفاسیر قرآن را بوسیله تراجم آنها بفارسی شناختند.

۵ - کشور گنایان فارسی زبان از راه ایران به هند و پاکستان رفتند و در آنجا به افتراق و آشفتگی و عدم ثبات سیاسی پایان دادند و یکپارچگی و قانون سلطنتی را جانشین آن ساختند.

۶ - تعداد زیادی از اشخاص لایق و کارداران و دانشمندان و هنرمندان و شاعران و ماهران فنون گوناگون مانند محمود گاوران (وزیر یا تدبیر سلاطین بهمنی در جنوب هند) بیرم خان (میهنالار اکبر شاه) ابوالفتح گیلانی (عالم و طبیب از امرای دربار اکبر شاه) نعمت خان عالی شیرازی (وزیر بنام دربار اورنگ زیب) زین العابدین (نورجهان همسر جهانگیر) کلیم کاشانی، طالبه آملی، نظیری نیشابوری و امثال آنان که در آسمان دانش و فضل و ادب درخشیدند از ایران به آن سرزمین رفتند و اختراعات هندوستان را در زمینهای مربوط به خویش افزودند.

۷ - تعداد بزرگی از ایرانیان در مواقع بحرانی و هجوم اقوام خارجی مانند یونانیان و اعراب و تاتاریها و تیموریان و افغانها به سرزمین شبه قاره مهاجرت نمودند و ملماً همراه آنان، در مقیاس وسیعی، مظاهر زندگی و فرهنگ کهنسال آنان که بیشتر عبارت بود از آداب معاشرت، طرز زندگی، سبک تهیه نمودن انواع اقسام غذاها، لباسها، مهارت در تمدنهای از فنون و هنرها مانند مصوری و نقاشی، خطاطی، ساختمان سازی، قالی بافی، منبت کاری، پارچه بافی، کاغذ سازی، صحافی، موسیقی، کاشی سازی، بیوسازدن درختها و امثال آنها به هند و پاکستان انتقال یافت.

۸ - در ممالکی که بقول ظهیر الدین بابر مؤسس سلطنت تیموریان هند فاقد حمام، مدارس، نهرا، شمع و شمعندان و حتی کعبه بود و در آن مردم منازل هوادار نمی ساختند و درست

کردن باغها رواج نداشت، پوشیدن کفش مرسوم نبود و لباس آنها به يك لنگه خلاصه می شد در نتیجه تماس با ایرانیان مهاجر که دارای تمدن عالی تری بودند، تحول چشمگیری در زندگی عموم مردم رخ داد و در اغلب مظاهر حیات اهالی هندوستان تجدید و نوگرایی صورت گرفت و در سبک خانه سازی، اثاثیه منزل، لباسها، آداب محفل و سایر لوازم زندگی دگرگونیهای وافری پدیدار گشت.

۹ - مهاجرت و مسافرت ایرانیان به هند و پاکستان باعث ایجاد تحول بزرگی در فکر و نظر و اندیشه های ادبی اهالی آن ممالک گردید. سرایندگان آن دیارها پس از آشنا شدن با گلها و درختان جدیدی مانند زگیس و لاله و سنبل و ریحان و شمشاد و پنبه جنون و سرو و نارون که در نقاط گرمسیر هندوستان وجود نداشت، در آثار خویش از شبیهات و استعارات و کلمات نوینی استفاده کردند. قهرمانان و پادشاهان و عاشقانی چون رستم و سهراب، جمشید و انوشیروان و شیرین و فرهاد و لیلی و مجنون هم موجب ترکیب کلام آنان گردید. همچنین، با توسعه افق فکری سخنوران هند و پاکستان اسامی سخن و اقسام کلام هندیان نیز فروبی یافت و ادبیات آنان با قصیده و غزل و مثنوی و رباعی مزین گردید.

۱۰ - در نتیجه مهاجرت و مسافرت ایرانیان به شبه قاره علاوه بر ایجاد تحولات بالا، تغییرات جالبی در علوم طب و موسیقی که از زمان قدیم در آن سرزمین وجود داشته و پدید رفتاری خاصی نیز نایل گردیده بودند، بوقوع پیوست. طب یونانی یا طب بوعلی سینایی یا طب اسلامی از ایران به هندوستان رفت و زیر سرپرستی پادشاهان مسلمان آن مملکت مراحل پیشرفت و ارتقا را پیمود. امر وزم در شهرهای مختلف هند و پاکستان مراکز بزرگ همین طب نایست، در موسیقی سنتی هندوستان موسیقی ایران تأثیر شگرفی از خود گذاشت. امیر خسرو دهلوی در این زمینه خدمات ارزنده انجام داد. اوستیار ساخت و طبله را هم او درست کرد، لحن معروفی بنام قنوالی که آواز دستجمعی است در مواقع و محلهای مذهبی خوانده می شود نیز به امیر خسرو منسوب می باشد.

۱۱ - صنعتگران ایرانی گاهی به دعوت پادشاهان هند و پاکستان در مواقعی جهت کسب مال و منال از همین خویش دوری جستند و در غربت شاهکارهای کبک نظیر از خود بیادگار گذاشتند. کاخهای صد ستون و آپادانا که مدتی قبل در شهر قدیمی پاتلی پوترا از آنها (در هند) خاکبرداری بعمل آمدند و در زمان حکومت سلاطین موریا در حدود سه قرن پیش از میلاد ساخته شده است و همچنین تاج محل و قلعهها و مساجد گوه پیکر لاهور و دهلی و آگرا و خاقانها و پلها و سایر اینبه زیبای تاریخ هند و پاکستان و بیگال همگی نماینده نوع و کمال استادان ایرانی و پاکسانی که از فنون ساختمان سازی ایران ملهم گشتند می باشد.

۱۲ - تاریخ نویسی هیچگاه در بین هندوان معمول نبود. آشنائی کشمیریان با شاهنامه فردوسی موجب شد تاریخ نویسی به سبک جمله ایران به زبان سانسکریت در کشمیر آغاز گردید و سانسکریتی توانا نام کهنین بهت کشمیری به پیروی از فرزانة طوس به سرودن مثنوی تاریخی زبان سانسکریت زیر عنوان «راج ترنگی» بر دانه. کلمه «راج ترنگی» درست معنای شاهنامه را داراست. کهنین بهت در اثر مزبور خویش تقابلی تاریخی کشمیری را آغاز آن تا زمان خود (قرن دوازدهم میلادی) منظوم ساخته است. عده دیگری نیز در پی وی از وی کوشیدند و منظومه های تاریخی سبک شاهنامه سانسکریت سرودند. علاوه بر حمله سرائی و تاریخ نویسی، تذکره نویسی و قصیده نگاری هم در سانسکریت در نتیجه آشنائی هندیان با ادبیات فارسی در آن مملکت آغاز گردیده است.

۱۳ - استاد ابوریحان بیرونی نامدارترین محقق و ریاضی دان و ماهر هیئت و نجوم عصر خویش که بالغ بر ۱۳ سال در پاکستان بسربرد و به مطالعات عمیق در رشته زبان شناسی و ادبیات و مذاهب و رسوم هندوان پرداخت اهالی شبه قاره را با فلسفه یونان آشنا ساخت و با نگارش کتاب «معاللهند» هند و پاکستان را به جهان شرقی و پیشرفته زمان معرفی نموده و بدین ترتیب خدمات

از رتبه‌های برابره هند و پاکستان شناس انجام داد. باید اضافه نمود پیش از بیرونی هیچکس درخورد هندوستان هم کتابی پیرامون اوضاع اجتماعی و فرهنگی آن کشور با دقت و صحتی که وی در جمع‌آوری اطلاعات مربوطه بکار برده برشته تحریر نکتیده بود. همین علت بیرونی با نگارش کتاب بیرونی در زبان پیش هندشناسی را آغاز نموده و خدمت عالیانی به شبه قاره انجام داده است. ۱۴ - سامی افغان مانند جنیبال ، فنذا ؛ سلطان غیاث دین ، اکبرنامه و غیره و اسامی شهرها و پرندگانمانند ملتان ، بنگاله ، لاهور ، سومنات ، دهلی و ملاووس و طولوی و غیره در ادبیات ایران زیاد به چشم می‌خورد. بدینترتیب ادبیات ایران که معروفیت جهانی نادر و همواره مورد توجه اغلب دانشوران و ادیبان دنیا بوده است در شناسائی هر چه بیشتر هندوستان در اقصی نقاط عالم سهی بسزا داشته است.

۱۵ - کشتیرانان و ملاحان ایرانی هم تا پیش از تسلط پرتغالی‌ها و اروپاییان در اوقیانوس هند به سواحل هند و پاکستان رفتن و آمد نداشتند و کالاهای تجارانی را از کشوری به کشور دیگری حمل می‌کردند. محصولات هندوستان از قبیل انوریه و زنجبیل و صندل و عاج و امثال آنها بوسیله همین ملاحان به بازارهای فرسواحل دریای مدیترانه می‌رسید. بنابراین میتوان ادعا نمود ایرانیان در ترقی بخشیدن به تجارت و صنایع هند و پاکستان برای قرنها به ممالک مزبور کمک کرده و در برقریر ساختن شبه قاره با جهان خارج که از حیث تمدن وضع بهتری نداشت سهم شایسته خود را به هندوستان به ارمغان داد. فرهنگی که همواره مایه افتخار و سربلندی خاندان بویژه مسلمانان آن سرزمین گشته و امروز هم زیر بنای تأسیس و تحکیم پاکستان بشمار میرود. اصولاً بعد از قرآن و دین مبین اسلام مهمترین عامل حادش شخصیت ملی مسلمانان شبه قاره همین فرهنگی ایران بوده که در بین آنها به اسم ثقافت اسلامی نامیده شد و جهت تحفظ آن پاکستان تشکیل گردید. ۱۶ - در نتیجه تماس فارسی‌زبانان با بومیان هندوستان زبان جدیدی بنام ریخته یا هندی یا هندوستانی که در حال حاضر اردو هم نامیده می‌شود بوجود آمد. هندی یا اردو در کوفتاده مدتی زبان عمومی مردم آن سرزمین گشته و پس از زبان انگلیسی که زبان رسمی شبه قاره می‌باشد رایجترین زبان آن سرزمین محسوب می‌شود. علاوه بر اردو که زائیده نفوذ فارسی در هندوستان است سایر زبانهای محلی هند و پاکستان و بنگال مانند سندی ، پنجابی ، بنگله ، کشمیری ، مراچتی ، گجراتی ، پشتو گرمکھی ، مالایالم و امثال آنها تحت تأثیر فارسی قرار گرفته و تعداد قابل توجهی از واژه‌های ایرانی در آن‌ها وارد شده است.

۱۸ - بیوغ خلافت ایران در مواقع مختلف در هندوستان نفوذی از خود بجای گذاشت و مورد تقلید و سرچشمه الهام اهالی آن سرزمین قرار گرفت چنانکه در زمان حکومت خاندان موریا در پاتالیپوترا (در قرن سوم پیش از میلاد) تخت جمشید ایران مورد تقلید هندیان واقع شد و آداب و آداب و کج مد ستون و هزارستون را در آن دیار ساختند. آشوک اعظم ، نامدارترین پادشاه در تاریخ قدیم بهارت (هند) با الهام از کتیبه‌نگاری هخامنشیان ، کتیبه‌های متعددی را در قلمرو وسیع سلطنت خویش ، روی قله‌ها و ستونهای از خود بیانگار گذاشت ، سرسوقتهای آشوکا شایسته زیادی با سرسوقتهای تخت جمشید داشته است. آئین دربارهای هخامنشیان نیز بوسیله آشوکا مورد تقلید واقع شده است.

با الهام از تخت «طاق‌دیس» تختی که بشکل طاق بوده و بزمان خسرو ویز سامانی منسوب است و از نظر ساخت بسیار زیبا و بر بها بوده تختی بسیار قشنگ و قیمتی در زمان هخامنشیان شاهجهان امپراطور باری ساخته شد و نام آن را تخت ملاووس گذاشتند ، تخت ملاووس بوسیله نادرشاه از دهلی به ایران انتقال یافت و سپس شایع شد.

همچنین محمدشاه یمنی پس از اعلان پادشاهی یمنی پادشاه دکن (جنوب هند) تخت فیروزه را ساخت.

همچنین «بلنددروازه» در آگرا در جواب عالم‌قاپوی قزوین و اسفهان و چهل ستون ،

مشاهیر مسجد و مینار و حیان و چهارباغ در شهرهای دهلی ، آگرا ، لاهور ، احمدآباد و چیبوت (پاکستان) با الهام از چهل ستون و مسجدشاه و منار حیان اسفهان تعمیر یافت.

اعطای خطاب «ملک‌الشعرا» به سراینده دربار و پیاده رفتن شامعیاس صفوی به مشهد مقدس از طرف جلال‌الدین اکبر شاهنشاه هندوستان مورد تقلید واقع شد و او هم پیاده از آگرا به اجمیر رفت و خطاب ملک‌الشعرا به قرالی مشهدی داد. طهاسب صفوی جنگی راکه عده‌ای از هنرمندان ایران آن را تهیه کرده بودند ، به حمیده بانو همسر همایون هدیه نمود. در تقلید از آن مرقع‌های متعددی از جمله مرقع گلشن و مرقع گنجان بوسیله پادشاهان تیموری هند مخصوص جهانگیر ساخته شد. اغلب امهمات کتب فارسی که در ایران نوشته شد مانند شاهنامه فردوسی ، منظوم مولانا رومی ، خمسه نظامی ، گنجان و بوستان سعدی ، غزلیات حافظ شیرازی ، رباعیات عسرخام و امثال اینها در هند و پاکستان بلاجواب نماند و در نتیجه هر کدام از آنها آثار متعددی در شبه قاره فارسی و زبانهای محلی بویژه زبان اردو بوجود آمد. با در نظر گرفتن چنین حقایقی میتوان گفت ایران همواره الهام‌بخش برای هند و پاکستان در زمینه‌های ادبیات و مذهب و بعضی از فنون و هنرها بوده و موجب بالارفتن سطح دانش و هنر در آن سه کشور گردیده است.

۱۹ - گروه کثیری از عارفان و متصوفین مسلمان مانند شیخ علی بن عثمان هجویری ، خواجه معین‌الدین چشتی ، خواجه قطب‌الدین بختیارکاکلی ، شیخ بهاء‌الدین زکریا ملتانی ، سیدمحمدگسودراز ، مولانا جلال‌الدین تبریزی ، فرسیدعلی همدانی و امثال آنها که همگی فارسی‌زبان بودند یا تبلیغ اسلام و ترویج توحید و اصول اخلاقی و عرفانی اسلامی تحولات عظیمی در جامع هند و توده مردم آن سامان بوجود آوردند و مساوات اسلامی و برابری را در بین آنها جانستن گرویدند و امتیازات نژادی و فرقه‌ای ساختند ، در نتیجه برخی از جنبش‌های مذهبی و اجتماعی نظیر دین «بهگتی» و «سکه» و غیره به‌منتهای ظهور رسید. بیروان این ادیان در ادبیات زبانهای محلی چون پنجابی ، بنگله ، مراچتی و زبانهای دیگر شمال و جنوب هند اندیشه‌های برابری و برادری را ترویج نمودند و تمام فعالیت‌هایی که از جانب بیروان ادیان بهگتی و سکه و غیره در این موارد صورت گرفت بیشتر مدیون متفکران و عارفان ایرانی بوده است. ۲۰ - در دهه اخیر ایران ، بعلاو پیشرفت‌های چشمگیری که در ححنه اقتصاد و سایر امور داخلی‌اش حاصل نموده و به کسب افتخارات خاصی در بین اقوام عالم نایل گردیده است توالت در تعدیل سیاستهای ممالک شبه قاره که احیاناً متضاد با منافع مشترک خود آنها بود نقش سازنده‌ای ایفا کند. ایران بویژه با پاکستان در مسائل مختلف همکاریهای زیاد نموده و در زمینه‌های فرهنگی و اقتصادی و سیاسی با آنکشور هم‌فکر و هم‌گام بوده است.

هند و پاکستان و زبان و ادبیات فارسی :

عده‌ای از استادان ایرانی مطالبی پیرامون نقش اهالی شبه قاره در رواج زبان و ادبیات فارسی مرقوم داشته‌اند که در اینجا به درج اقتباساتی چند از نگارشات برخی از آنان مبادرت می‌ورزیم ؛ شایروان سعید نقیسی در «بگفتار» ارمغان پاكه چاپ کابون معرفت تهران سال ۱۳۳۴ چنین نوشته است :

«... امروز ما مدها کتاب نظم و نثر فارسی در رشته‌های مختلف داریم که در هند و پاکستان نوشته شده و بحث در نظم و نثر فارسی در هندوستان و پاکستان یکی از مفضلترین مباحث تاریخ ادبیات ماست. در دوره پارسیان بسیاری از سخن سرایان بزرگ ایران به هند رفتند یا در آنجا ماندند و بخاک رفتند و یا با بغل‌بغل ثروت و نعمت در دیاربان زندگی با ایران بازگشتند و سرسلسله این دسته دوم صائب تبریزی شاعر بزرگ قرن یازدهم ایران است ؛

۱ - مجله هنر و مردم شماره ۸۸ ، مقاله مهدی غروی .

چهار هر که در این رشته بسیار وسیع یعنی فارسی در هندوستان و پاکستان مطالعه کند خدمت بزرگی به ادب ایرانی کرده است و هر چه در این زمینه بنویسد باز جای سخن هست و لا سائها زمینه دست نخورده و بکر نویسی ما خواهد بود

امیری فیروزکوهی در مقدمه کتابت صائب کبری چاپ کتابخانه خیام تهران ص ۶ چنین گوید:

«... معذالله میشود گفت که خود هندیان و بزرگان ایشان به سنت سلاطین و امرای خویش در تعلم و تعلیم فارسی و حفظ و ترویج آن از بدل هیچ نوع هست مادی و معنوی و نیز از علاقه بسیار کوتاهی نکرده و آنرا مانند زبان اجنادی خود محافظت نمودند و گویندگان و نویسندگان گرافدیشان آفتاب بدین زبان تألیفات و تصنیفات گرانبها که در ایران نظیر ندارد کرده و چندین احاطه و اطلاع بخرج مآبند که بیش از آن نشود نیست بعدی که هم اکنون هندوستان از کثرت وجود کتب فارسی و علاقه آن بزرگواران در جمع آوری و حفظ آنها در حکم کتابخانه و بلکه گنجینه نامیس کف فارسیست»

شادروان استاد سعید نفیسی در مقدمه دیوان امیر خسرو چاپ تهران سال ۱۳۴۳ عبارت ذیل را نوشته اند:

«... در سراسر ادوار تاریخی چه پیش از اسلام و چه بعد از اسلام هندوان و ایرانیان نزدیکترین روابط را با یکدیگر داشته اند و هرگز خلی در آن راه نیافته است. اکنون تاریخ ادبیات و نظم و نثر فارسی در میان هند و ایران مشترک است و همان اندازه که در این هزار سال گذشته نویسنده و سراینده زبان دزدی در ایران بوده در هندوستان نیز زیسته اند .

تا روزیکه سراسر هندوستان مستعمره انگلستان شده تمدن ایران چنان در هند رواج داشته که زبان فارسی پس از ایران در شبه قاره هند بیش از هر زبان دیگری رایج بوده و زبان دریاری همه خاندانهای شاه هندوستان شده است. از آغاز قرن ششم مردم هندوستان چنان زبان فارسی خوگر فتاده اند که در هر دوره چند نویسنده و شاعر بزرگ در هندوستان زیسته و آثار پدید آورده اند.»

شادروان استاد احمد بهمنیار در مقدمه فرهنگنامه جدید، تألیف مرحوم پروفیسور فیروزالدین رازی چاپ لاهور سال ۱۳۳۳ چنین نوشته است:

«... این رابطه که غالباً با روابط سیاسی و اقتصادی توأم و علاقه هنکیستی و همزادگی سب استحکام و دوام آن بوده است دانش خوانان پاکستان را بفراتر رفتن زبان فارسی که هم زبان علم و ادب و هم زبان سیاست و حکومت محسوب می شد تمایل ساخت و تعلیم و تعلم و کتابت و تکلم بدین زبان در آن کشور رواجی روزافزون یافت و رفته رفته پاکستان بعد از ایران مهد و مرکز زبان و ادبیات فارسی شد و حتی زمانی هم در این زمینه برای آن مقدم و رواج شعر و ادب فارسی در آن کشور بیش از کشور ایران گردید و در چنین زمان بود که مردمان آن کشور زبان فارسی را بنابه زبان بیومی تلقی کردند و در معاشرت روزانه به سلی و آسانی زبان بومی بکار بر نند و فضلا و علمای آن کشور ترجیح و تدوین لغات و کلمات و مصطلحات و امثال و حکم فارسی هست گمانسته و در تذهیب و تزیین قواعد صرف و نحو و بیان و عروض و قافیه و دیگر علوم لغوی فارسی جدوجهدی که نظیرش حتی در خود ایران هم نییسته نمودند و در وقت تقسیم مهمی از آثار علمی و ادبی خود را به فارسی تألیف کردند و مباحث طبع موزون به فارسی شعر گفتند و چون بین طبقات روشن فکر دولت روابط برقرار بود و از افکار و آثار فکری یکدیگر بزرگ بودی و آسانی مطلع شدند فارسی معمول در دو کشور تقریباً یکی بود و تفولانی که می یافت اثرش در هر دو کشور مشهود می شد چنانکه اشای نثر معنوع در دو کشور تقریباً در یک وقت معمول گردید و سبک شعر معروف به هندی که در پاکستان بوجود آمده بود در ایران هم رایج و متداول شد .»

استاد جلال الدین هاشمی در کتاب فرهنگ نویسی فارسی در هند و پاکستان چاپ تهران سال ۱۳۴۱ چنین می نگارد:

«... اخصاً آن که در کشور هندوستان (به معنی عام قدیم که شامل هر نو مملکت هند

و پاکستان فعلی است) نسبت به زبان و ادبیات فارسی مخصوصاً فرهنگ نویسی و تذکره الشعرا میندول شده چندین برابر کار است که خود ایرانیان در این باره انجام داده اند. برای تعلیل و توجیه این امر شاید نومی شده که خدمت هند و پاکستان بزبان و ادبیات فارسی نظیر خدمتی باشد که ایرانیان بزبان و ادبیات عرب انجام داده اند که هزار مرتبه بیشتر از خود عربها در این زمینه کار و کوشش کرده و کتاب نوشته اند بطوریکه اکثر کتب ادب عربی از لغت و صرف و نحو و معانی و بیان و تدبیر و نقد الشعرا و امثال آن که مستند خود عربها نیز واقع شده پرداخته می و هممت ایرانیان است»

دکتر ذبیح الله سفا در تقریظ کتاب فرهنگ نویسی فارسی در هند و پاکستان چاپ تهران سال ۱۳۴۱ چنین می نویسد:

«... من از آن باب که خود را یکی از خاندان ساحت سخن پارسی می شمارم، و هیچگاه نمی توانم از زبان سیاسی سازی و حق شناسی در برابر این همه کوشش هندیان در نگاهداشت گنجینه ادب پارسی خاموش بمانم. این مردم جمال دوست هنر پرور روزگاری دراز که ما در تنگنای حوادث خرد می شدیم خود را بعنوان مدافع قهرمان آثار پارسی معرفی کردند. شاعران ما را پذیرفتند، نویسندگان ما را دادند، آثار ما را چون گوهرهای فروزان بیجان خریدند، با کوشش های مداوم خود در آموختن و تنبیه زبان و آثار پارسی بر شماره شاعران و نویسندگان پارسی و آثار پارسی بقتدار معتابیی افزودند»

«... با این وصف آسانی در می یابیم که آن همه شاعر و نویسنده و کتاب پارسی در هند و پاکستان چگونه جمع شدند و مجاهداتی که در نگاهداشت و شرح و توضیح آنها شده از کجا برخاسته است»

«... کتابهایی که در هر یک از فنون ادب پارسی در سرزمین پنهانور هند و پاکستان نوشته شده بیشمار است و تحقیق در هر یک از آنها بواقع شایسته صرف عمرهای دراز است. چه خوش بود که همه تا در این راه گماشته می شد تا تسلیهای حاشر و آینه ایران از وجود این سرمایه غرور ادب پارسی در آن دیارها آگاه باشند.»

استاد علی اصغر حکمت در کتاب «سرزمین هند» چاپ دانشگاه تهران (صفحه ۶۲)

اینچنین مرقوم داشته اند:

«... خلاصه کلام سلاطین اسلامی هند از قرن پنجم هجری (یازدهم میلادی) تا آخر دوره مغولیه (قرن سیزدهم هجری، نوزدهم میلادی) هواره حامی و پشتیبان فرهنگ و ادب و هنر اسلامی ایرانی بودند. دربار این سلاطین بوسیله امرای ایرانی ماب مرکز فعالیت های فرهنگی و محور جنبش های علمی گردید و از ایشان در تمام شعب صنایع مستظرفه و فنون جمیله و علوم و آداب آثار مخلص هم بزبان فارسی و هم بزبانهای محلی باقی ماند. نه تنها پادشاهان اسلام بلکه مهاراجهای هند هم در انتشار شعر و ادب فارسی و فن و هنر ایرانی و تشکیلات و سازمانهای کشوری و اجتماعی بسبک ایرانیان سعی بظا داشته اند. توجه این پادشاهان بدینگونه امور سرمنق خوبی برای امراء و راجاها و نوایا و در اطراف و اکناف مملکت گردید. بطوریکه آثاری بسیار از ایشان در تاریخ و ادبیات هند در این قرون باقی مانده است و خلاصه در این دوره هشتصد ساله بیکر فرهنگ اسلامی آمیخته با فرهنگ هندی و درجهامه زبان و ادب فارسی مخلوط با ادب و زبان سانسکریت به منتهای توسعه و کمال رسید.»

شجاع الدین شفا در کتاب جهان ایران شناسی در مورد خدمات هندوستان (هند و پاکستان)

به ادبیات فارسی چنین مینویسد:

«... در میان کلیه کشورهای جهان از لحاظ زبان و ادبیات و فرهنگ ایران مملکت هندوستان مقام ممتازی دارد. بزرگترین مجموعه کتب و نسخ خطی فارسی در تمام جهان متعلق به کتابخانه های هندوستان است و بالاترین تعداد فرهنگها و دستوره های زبان فارسی تا کنون در آن کشور تألیف شده و تقریباً کلیه شاهکارهای کلاسیک ادبیات فارسی قبل از ایران در آن مملکت بچاپ رسیده است که مهمترین روزنامه فارسی قرن گذشته حبل المتین از زمهره آنهاست.»

« تعداد کتیبه‌ها والواح فارسی مربوط به ائینه تاریخی در آن کشور بعد از خم در ایران
ازهرجای دیگر بیشتر است و در حال حاضر نیز مراکز تعلیم زبان و ادبیات فارسی و زبانهای اوستایی
و پهلوی در دانشگاهها و مراکز غیر دانشگاهی یا عمومی هندوستان ازجمله تعداد انجمن‌ها
و مراکز ایران‌شناسی هندوستان در درجات اول است. این موقعیت خاص، طبعاً زاده طول مدت
روابط فرهنگی و منطقی میان دو کشور ایران و هندوستان است. . . . »
در باره تفاهم فرهنگی و هنری دو ملت ایران و پاکستان ذکر نکات زیر ضروری است :

۱ - علاقه وافر تاجداران و درباریان آنها در شبه قاره به کتابهای اسلامی و ایرانی موجب
شد مهاجران ایرانی نسخ خطی کتب ذیقیمت فارسی و عربی را بعنوان ارزنده‌ترین هدیه جهت
تقدیم به سلاطین معارف‌پرور هند و پاکستان بدان دیارها بفرستند. بدین طریق تعداد قابل توجهی
از آثار فارسی به آن ممالک راه یافت و از جاهول روزگار که در ایران بیشتر صورت گرفت بدون
و محفوظ ماند. الا آن تعداد زیادی از آن نسخ در گنجینه‌های علمی شبه قاره و کتابخانه‌های انگلستان
نگهداری می‌شود .

۲ - اهالی شبه قاره آثار پهلوی و فارسی را زبانهای محلی هند و پاکستان و انگلیسی
و فارسی منتقل ساختند . بطور مثال زرتشت بهرام در قرن هفتم هجری (۱۳۷۸ میلادی) اردو -
پراقامه و زرتشت‌نامه را از زبان پهلوی به فارسی منظوم ترجمه کرد . عمده‌ای از انگلیسی‌ها و هندو
هند نیز برخی از کتب مهم فارسی مانند زیورجیم ، اکبرنامه ، اقبالنامه جهانگیری ، درغان مآثر ،
طغقات فارسی ، تاریخ فرشته و امثال آنها را زبان انگلیسی برگزیدند . همچنین تقریباً تمام
امهات کتب فارسی و آثار کلاسیک آن زبان نظیر شاهنامه ، مشوی مولانا روم ، حصه نظامی ،
گلستان بوستان سعدی ، غزلیات حافظ ، رباعیات خیام و سایر آثار ارزشمند زبان مزبور بارها
بزبانهای اردو ، سندی ، بنگالی ، پنجابی و غیره ترجمه شده است . برخی از کتب عربی و اردو
و سندی و پنجابی زبان فارسی هم انتقال یافته و بدین ترتیب زبان ایران در شبه قاره گسترش پیدا
کرده و گنج‌های تازه به ذخایر آن افزوده شده است .

۳ - مشایخ و عالمان ، نویسندگان و گویندگان ، منتقدان و هنرمندان عالی مقام ایرانی
در مواقعی که کشور آنان مورد مهاجم اقوام دیگر قرار گرفته و یا دچار اختلالات سیاست داخلی
و هرج و مرج اجتماعی واقع شده ، بمنظور بر خواری وین ارامت و حفظ و سلامتی و پایداری کسب
مال و منال و جلب بدل و توالت و رضایر هند ، پاکستان شدند و در آنجا ، در برهه ادیب‌نوازی
و هنرپروزی مریدان سرسخت زبان و فرهنگ و هنر ایران به عز و جاده رسیدند و در محیط کاملاً
سازگاری توانستند نبوغ و استعدادهای سرشار خویش را در مقیاس بسیار بلندی بروز دهند .
در نتیجه ، آنان با همکاری عالمان و ادیبان و هنرمندان بومی هندوستان کارهای عظیمی در رشته‌های
گوناگون دانش و علم و هنر انجام دادند و بدین ترتیب مینار عظمت و ارزش ادبیات فارسی و فرهنگ
و هنر ایران را بالا بردند .

شهرت عظیم پادشاهان هند و پاکستان در مورد ادب‌پروری و ایران‌دوستی آنان هر کس را
که در ایران متاعی از هنر و کمال در دست داشت طرف خود کشید . همین علت در هر دوره از تاریخ
هند اسلامی اسامی تعداد کافی از ایرانیان در صورت رجال دربار پادشاهان مططف چشم می‌خورد .
غده‌ای از ایرانیان مهاجر در هندوستان براریکه سعادت تکیه زدند . گروهی از آنان بنام وزارت
و سفارت و وزارت رسیدند و معجز کارهای شایانی واقع شدند . سرسلسله‌های بهمنیان ، قلمی
شاهیان ، عادل شاهیان ، نظام شاهیان و غیره و محمود گاوآن (وزیر سلاطین بهمنی در جنوب هند)
بیرمخان (سپه سالار اکبرخان) نعمت‌خان عالی شیرازی (وزیر اورنگ زیب) حکیم ابوالفتح
گیلانی (حکیم اکبر شاه) شاه فتح‌الله شیرازی (عالم ریاضیات و نجوم و هیئت) ظفرخان احسن

ترتیبی از همین قبیل اشخاص بوده‌اند .

جلد سوم تاریخ معروف بدایونی (منتخبه التواریخ) مخصوص احوال شاعران و عارفان
و فاضلان روزگار اکبر شاه است و در آن از ۳۸ عارف ، ۶۹ دانشمند ، ۱۵ حکیم و ۱۶۷ شاعر نام
برده شده و اغلب آنها ایرانیان مهاجر می‌باشند .
ابوالفضل در «آئین اکبری» ۵۱ نفر شاعر ملازم دربار اکبر را نام برده و همه آنان
ایرانی بوده‌اند . تعداد شیرازیه‌ها که در زمان سلطنت علی عادل‌شاه پادشاه بیجاپور به جنوب هند
رفتند و به کسب انعام مفتخر گردیدند ده هزار بود .

استاد علی‌اسفر حکمت در کتابش بنام «سرزمین هند» چاپ دانشگاه تهران سال ۱۳۳۷
(صفحه ۸۹) در این مورد چنین می‌نگارد :

« . . . چون ستاره دولت اکبر بقدرت و مکتب و جاه و جلال و باو بخ کمال رسید دست
علاقیش او باعث شد که میل شعرا و سخنوران از بلاد ایران احرام طواف آگرا را بسته در آن دیار
رحل اقامت افکنند . او بشعر فارسی رغبت و میل فراوان داشته و از خود وی اشعار و ابیات
روایت کرده‌اند . »

۴ - تعداد کتیبه‌ها والواح فارسی مربوط به ائینه تاریخی در هند و پاکستان و بنگالادیش
بعد از ایران ازهرجای دیگر در دنیا بیشتر است . مسلمانان آن ممالک فارسی را مانند عربی زبان
مقدس می‌دانند همین علت بر سر دربهای آرام گزرها و روی مقبره‌ها بجای زبانهای محلی و اردو
کتیبه‌ها بفارسی نوشته می‌شود .

۵ - عده‌ای از دانشمندان در شبه قاره تألیفاتی درباره زبان و ادبیات فارسی و تاریخ
و فرهنگ ایران زبان‌های محلی و انگلیسی تهیه نمودند . تاریخ ادبیات فارسی در دیار مولانا
هندوستان اثر پروفیسور دکتر غنی (زبان انگلیسی) شرح حال و آثار عبدالقادر بیدل نوشته دکتر
عبدالممنی (بانگلیسی) شرح حال و آثار حکیم ابوحدالدین الوری (بانگلیسی) از دکتر نسیم آثار
پروفیسور دهکلا درباره زرتشت و تاریخ باستان ایران (بانگلیسی) و غیره و همچنین تاریخ ایران
زبان اردو از پروفیسور بدختانی و تاریخ ادبیات فارسی بفارسی اثر دکتر غلام سرور ، سخنوران
معاصر ایران بفارسی بقلم پروفیسور اسحاق ، حیات سعدی به اردو اثر مولانا الطاف حسین حالی ،
شعر المعجم به اردو نگارش شبلی نعمانی و کتب متعدد دیگری را که در هند و پاکستان در رشته‌های
اشاره شده بزبانهای مختلف نوشته شده است میتوان بعنوان شاهد معرفی کرد .

۶ - نخستین تذکره شاعران فارسی بنام ایبالت‌الایات تألیف سدیدالدین محمد عوفی زیر
سرپرستی ناصرالدين قباچه پادشاه ملتان و اجه و سرزمین وسیع سند (پاکستان) در ملتان
نوشته شده است .

۷ - نخستین اثر فارسی در رشته تصوف و عرفان ایرانی بعنوان کشف‌المحجوب مؤلفه
عثمان‌بن علی هجویری در شهر لاهور (پاکستان) نگارش یافته است .

۸ - علت اینکه سند در قلمرو پادشاهان صفاری شامل بود فارسی در آن نواحی از زمان
آنها رواج پیدا کرد و تا این اندازه معمول گردید که نخستین زن ، شاعر فارسیگو بنام زابیه بنت‌کمب
قصداری از پاکستان برخاسته است .

۹ - قدیمی‌ترین کتاب موجود منشور فارسی بنام «الایبیه عن حقایق الادویه» نگارش
ابومنصور موفقی هروی که در قرن چهارم به پاکستان رفته بود در آن کشور نوشته شده است .

« تعداد کتیبه‌ها والواح فارسی مربوط به ائینه تاریخی در آن کشور بعد از خود ایران ازهرجای دیگر بیشتر است و در حال حاضر نیز مراکز تعلیم زبان و ادبیات فارسی و زبانهای اوستایی و پهلوی در دانشگاهها و مراکز غیردانشگاهی یا خصوصی هندوستان ازجمله نعلبان استوناها و مراکز ایران‌شناسی هندوستان در درجات اول است. این موقعیت خاص، طبیعتاً زاده ملول مدت روابط فرهنگی و علمی میان دو کشور ایران و هندوستان است. . . . »
 درباره تفاهم فرهنگی و هنری در دولت ایران و پاکستان ذکر نکات زیر ضروری است :

۱ - علاقه وافر تاجداران و درباریان آنها در شبه قاره به کتابهای اسلامی و ایرانی موجب شد مهاجران ایرانی مسخ خطی کتب ذیقیمت فارسی و عربی را بعنوان ارزنده‌ترین هدیه جهت تقدیم به سلاطین معارف‌پرور هند و پاکستان به آن دیارها بفرستند. همین طریق تعداد قابل توجهی از آثار فارسی به آن ممالک راه یافت و از چهارول روزگار که در ایران بیشتر صورت گرفت مضمون و محفوظ ماند. الا آن تعداد زیادی از آن مسخ در کتیبه‌های علمی شبه قاره و کتابخانه‌های انگلستان نگهداری می‌شود.

۲ - اهالی شبه قاره آثار پهلوی و فارسی را بزبانهای محلی هند و پاکستان و انگلیسی و فارسی منتقل ساختند. بطور مثال زرنگت بهرام در قرن هفتم هجری (۶۳۷ میلادی) اردو - برافنامه و زرنگتنامه را از زبان پهلوی به فارسی منظوم ترجمه کرده. عده‌ای از انگلیسی‌ها و مغرب‌اندیشان نیز برخی از کتب مهم فارسی مانند زیور عظیم، اکبرنامه، اقبالنامه جهانگیری، برهان مآثر، طبقات ناصری، تاریخ فرشته و امثال آنها را بزبان انگلیسی برگردانیدند. همچنین تقریباً تمام اهمیت کتب فارسی را با انگلیسی آن زبان نظیر شاهنامه، مثنوی مولانا روم، خمسه نظامی، گلستان و بوستان سعدی، غزلیات حافظ، رباعیات خیام و سایر آثار ارزشمند زبان مزبور بارها بزبانهای اردو، سندھی، بنگالی، پنجابی و غیره ترجمه شده است. برخی از کتب عربی و اردو و سندھی و پنجابی بزبان فارسی هم انتقال یافته و بدین ترتیب زبان ایران در شبه قاره گسترش پیدا کرده و گنج‌های تازه به ذخایر آن افزوده شده است.

۳ - مطایح و عالمان، نویسندگان و گویندگان، مستعربان و هنرمندان عالی‌مقام ایرانی در مواقعی که کشور آنان مورد تهاجم اقوام دیگر قرار گرفته و یا دچار اختلالات سیاست داخلی و هرج و مرج اجتماعی واقع شده، منظور بر خورده‌بودن از امنیت و حفظ سلامتی و بهوای کتب مال و منال و جلب بذل و توال و رعایت حسد و پاکستان شدند و مرا آنها، درین تو ادب‌نوازی و هنر پروری مریان سرسخت زبان و فرهنگ و هنر ایران به عز و جاه رسیدند و در محیف کاملاً سازگاری توانستند بپوش و استعدادهای سرشار خویش را در محیفی بسیار بلندی بروز دهند. در نتیجه، آنان با همکاری عالمان و ادیبان و هنرمندان بومی هندوستان کارهای عظیمی در رشته‌های گوناگون دانش و علم و هنر انجام دادند و بدین ترتیب معیار عظمت و ارزش ادبیات فارسی و فرهنگ و هنر ایران را بالا بردند.

شهرت عظیم پادشاهان هند و پاکستان در مورد ادب‌پروری و ایران‌دوستی آنان هر کس را که در ایران متاضی از هنر و کمال در دست داشت طرف خود کشید بهمین علت در هر دوره از تاریخ هند اسلامی اسامی تعداد کافی از ایرانیان در صورت رجال دربار پادشاهان مختلف چشم می‌خورد. عده‌ای از ایرانیان مهاجر در هندوستان بر اینکه سلطنت تکیه زدند. گروهی از آنان به مقام وزارت و سفارت و امارت رسیدند و بعضی کارهای شایانی واقع شدند. سرسلسله‌های هندیان، قطب شاهیان، عادل شاهیان، نظام شاهیان و غیره و محمود گاوآن (وزیر سلاطین هندی در جنوب هند) سیرم‌خان (سبه سالار اکبر خان) نعمت‌خان عالی شیرازی (وزیر اورنگ زیب) حکیم ابوالفتح گیلانی (حکیم اکبر شاه) شاه فیصله شیرازی (عالم ریاضیات و نجوم و هیئت) ظفر خان احسن

تربیتی از همین قبیل اشخاص بوده‌اند.

جلد سوم تاریخ معروف بدایونی (منتخب‌التواریخ) مخصوص احوال شاعران و عارفان و قاضیان روزگار اکبر شاه است و در آن از ۳۸ عارف، ۶۹ دانشمند، ۱۵ حکیم و ۱۶۷ شاعر نام برده شده و اغلب آنها ایرانیان مهاجر می‌باشند.

ابوالفضل در «آئین اکبری» ۵۹ نفر شاعر ملازم دربار اکبر را نام برده و همه آنان ایرانی بودند. تعداد شیرازها که در زمان سلطنت علی عادل‌شاه پادشاه بیجاپور به جنوب هند رفتند و به کتب انعام مفتخر گردیدند ده هزار بود.

استاد علی‌اصغر حکمت در کتابش بنام «سرزمین هند» چاپ دانشگاه تهران سال ۱۳۳۷ (صفحه ۸۹) در این مورد چنین می‌نگارد :

«... چون ستاره دولت اکبر بقدرت و مکتب و جاه و جلال و ابواب کمال رسید دست عطایش او باعث شد که سیل شعرا و سخنوران از بلاد ایران احرام طواف آکرا را بسته در آن دیار رحل اقامت افکندند. او شعر فارسی رغبت و میل فراوان داشته و از خود وی اشعار و ابیات روایت کرده‌اند.»

۴ - تعداد کتیبه‌ها والواح فارسی مربوط به ائینه تاریخی در هند و پاکستان و بنگلادیش بعد از ایران ازهرجای دیگر در دنیا بیشتر است. مسلمانان آن ممالک فارسی را مانند عربی زبان مقدس می‌دانند بهمین علت بر سر درهای آرام‌گاهها و روی مقبره‌ها بجای زبانهای محلی و اردو کتیبه‌ها به فارسی نوشته می‌شود.

۵ - عده‌ای از دانشمندان در شبه قاره تألیفاتی درباره زبان و ادبیات فارسی و تاریخ و فرهنگ ایران بزبانهای محلی و انگلیسی تهیه نموده‌اند. تاریخ ادبیات فارسی در دیار مولان هندوستان اثر پروفسور دکتر غنی (بزبان انگلیسی) شرح حال و آثار عبدالقادر بدیل نوشته دکتر عبدالغنی (بانگلیسی) شرح حال و آثار حکیم ابو‌الدین افوری (بانگلیسی) از دکتر نسیم آثار پروفسور دهگلا درباره زرتشت و تاریخ باستان ایران (بانگلیسی) و غیره و همچنین تاریخ ایران بزبان اردو از پروفسور بدختانی و تاریخ ادبیات فارسی به فارسی اثر دکتر غلام سرور، سخنوران معاصر ایران به فارسی بقلم پروفسور اسحاق، حیات سعدی به اردو اثر مولانا الطاف حسین هالی، شعر العجم به اردو نگارش شبلی نعمانی و کتب متعدد دیگری را که در هند و پاکستان در رشته‌های اشاره شده بزبانهای مختلف نوشته شده است میتوان بعنوان شاهد معرفی کرد.

۶ - نخستین تذکره شاعران فارسی بنام لباب‌الالباب تألیف سیدالدین محمد عوفی زیر سرپرستی ناصرالدین قباچه پادشاه ملتان و اچه و سرزمین وسیع سند (پاکستان) در ملتان نوشته شده است.

۷ - نخستین اثر فارسی در رشته تحوف و عرفان برای بعنوان کشف‌المحجوب مؤلفه عثمان بن علی هجویری در شهر لاهور (پاکستان) نگارش یافته است.

۸ - بعثت اینکه سند در قلمرو پادشاهان صفاری شامل بود فارسی در آن نواحی از زمان آنها رواج پیدا کرده و تا این اندازه معمول گردیده که نخستین زن، شاعر فارسیگو بنام رابعه بنت کعب قدساری از پاکستان برخاسته است.

۹ - قدیمی‌ترین کتاب موجود منثور فارسی بنام «الابنه عن حقایق الادویه» نگارش ابومنصور موفقی هروی که در قرن چهارم به پاکستان رفته بود در آن کشور نوشته شده است.

این کتاب در سال ۱۳۴۴ هـ . توسط اسدی طوسی کتابت شده و نسخه خطی اش در کتابخانه مؤسسه وین نگهداری می‌شود . (جهان ایران شناسی تألیف شجاع‌الدین شفا) .

۱۰ - ابومعشر خراسانی در قرن سوم هجری سفر طولانی به هندوستان کرد و کتاب مهمی در علم نجوم تهیه نمود و اطلاعات در مورد ارقام هندی را از آنجا به کشورهای اسلامی منتقل ساخت . او در سال ۸۸۶ میلادی در شهر بنارس درگذشته است .

۱۱ - زرشتیان هندوستان با موختن اوستا به جوان فرانسوی بنام آنکتیل دوپرون در قرن هجدهم میلادی در اوستاشناسی در درجهان باز نمودند و همچنین انجمن آسیائی بنگال در کلکته و رمیش که در سالهای ۱۷۸۶ و ۱۸۰۴ م . تأسیس یافت ایران شناسی را در مغرب زمین معمول ساخت .

۱۲ - پادشاهان ملتان و بنگال و دکن (جنوب هند) از سندی و حافظ برای مسافرت به پاکستان و هند دعوتی بعمل آوردند و هدایایی برای آنها به ایران فرستادند . جمعی از عالمان و ادیبان ایران مانند عبدالرحمن جامی و شاه نعمت‌الله ولی و حکیم رکن‌المصیح کاشی (استاد سائب تبریزی) و امثال آنان یولی از هندوستان در ایران دریافت میکردند و مورد عنایات سلطنتی و امرای هند قرار میگرفتند . چنین محبت‌ها باعث دلگرمی بیشتر شاعران و نویسندگان فارسی و موجب پیشرفت ادبیات آن زمان می‌شد .

۱۳ - اولین چاپخانه‌های فارسی با چاپ سری در سال ۱۷۸۱ م چاپ سنگی در سال ۱۸۱۰ م در کلکته دایر شد . (جهان ایران شناسی نگارش شجاع‌الدین شفا) . اولین دیوان حافظ شیرازی و کلیات سعیدی در سالهای ۱۷۹۱ تا ۱۷۹۵ میلادی در کلکته چاپ رسید در سال ۱۸۰۱ م . مجموعه منتخبات فارسی (نظم و نثر) زیر عنوان «منشی فارسی» توسط ادیب ایرانیستاس انگلیسی بنام فرانس گلدون در کلکته انتشار یافت . در سال ۱۸۰۶ م . متن گستان که از بهترین چاپهای آن بود در کلکته به طبع رسید . همچنین اسکندرنامه نظامی و متن کامل شاهنامه در چهار جلد در سال ۱۸۲۹ م در کلکته به حلیه طبع آراسته گردید .

۱۴ - نخستین روزنامه فارسی به عنوان «هندوستانی» در سال ۱۸۱۰ میلادی توسط شخصی بنام «اکرام‌طی» با چاپ سنگی در کلکته منتشر شد . در سال ۱۸۲۲ م مجله فارسی و جام جهان‌نما ، در رمیش و در سال ۱۸۲۳ م مجله فارسی شمس‌الاعیار در کلکته و روزنامه معروف فارسی بنام «حبل‌المتین» در سال ۱۸۹۳ م در کلکته انتشار یافت .

۱۵ - چاپخانه‌های متعددی مانند مطبعه تولکتور لکهنو و کاپور ، مطبعه مجتبیائی دهلی ، مطبعه انجمن آسیائی بنگال کلکته ، دارالطبع سرکار عالی حیدرآباد ، مطبعه مظفری بمبئی ، مطبعه مظهر العجائب مدرس ، مطبعه ریاض هند امرتسر ، مطبعه شیخ طلامعلی لاهور ، چاپخانه شیخ مبارکعلی لاهور و امثال آنها که تعداد مجموعی آنها به چندین صد عدد می‌رسد به انتشار آثار فارسی پرداختند و هزاران اثر آن زبان را تکثیر نموده و بدین ترتیب در حفظ آثار فارسی و تعیین نسخ آنها خدمات بسیار ارزنده انجام دادند . هنوز هم برخی از چاپخانه‌های در شبه قاره به انجام چنین خدمتی سوختند اشتغال دارند و در هر سال تعداد قابل توجهی از کتب و مجلات فارسی را چاپ می‌رسانند .

۱۶ - شهرت شعرا پروری و ادب‌نوازی پادشاهان و امرای دیوان سلطنتی هند و پاکستان

تعداد زیادی از دانشمندان و گویندگان ایرانی مانند خراسانی ، مظفری ، تپشپوری ، عرفی شیرازی ، ابومطالب کلیم کاشانی ، صائب تبریزی و امثال اینها را از وطن خود به آن دیارها کشید و آنان در سرپرستی در بیان فارسی و ادب و فرهنگ ایران که در ترویج فارسی و تشویق و تقدردانی نویسنده‌گان و سرایندگان آن زبان حداکثر مجاهدت را بکار می‌بردند آثار فراوان و پربارزشی را بوجود آوردند . علاوه بر آنها فارسیگویان محلی و نویسندگان هندی مانند امیر خسرو دهلوی ، فیضی اکر آبادی ، بیبل عظیم آبادی ، سراج‌الدین علی خان آرزو دهلوی ، غالب دهلوی ، اقبال لاهوری و امثال اینها نیز آثار ذقیقه‌تمیزی بنفاری از خود بیادگار گذاشتند .

نتیجه مساعی مشترک گویندگان و نویسندگان ایرانی و فارسی‌نگاران هندی در راه بوجود آوردن آثار علمی و ادبی در شبه قاره این بود که دهها هزار کتاب در رشته‌های مختلف ادبیات و علوم گوناگون بنفاری نوشته شد و بدین ترتیب زبان و ادبیات ایران توسعه دامنه‌داری در سرزمین هر دو بود و گنجینه‌های عظیمی به ذخایر گرانبهای آن افزوده شد . بخصوص در رشته‌های دستور زبان ، فرهنگ‌نویسی ، تذکره‌نویسی و تاریخ‌نویسی پیش از ایران در هند و پاکستان کتابها نگارش یافت .

۱۷ - نفوذ تمدن جدید مغرب‌زمین در کشورهای خاوری تحولاتی در شئون مختلف زندگی و سنت‌های کهن شرقیان و از جمله ایرانیان ایجاد نمود ولی اهالی هند و پاکستان بخصوص مسلمانان آن مملکت‌ها که فرهنگ ایران در تمدن آنها تأثیر فراوانی داشت در قبول نفوذ تمدن باختری تأمل ورزیدند و در حفظ آنچه که بعنوان میراث فرهنگی از بزرگان خویش دریافت داشته بودند یافشاری نمودند . در نتیجه ، زبان و فرهنگ ایران در عین اصالت خود در بین مسلمانان هند و پاکستان نیز باقی ماند . امروز همانگونه که در خانوادگی‌های اصالت‌دوست ایرانی سنن قدیم این کشور حفظ شده است در پاکستان هم از آن نگهداری بعمل آمده و عده زیادی از پاکستانیها و همچنین مسلمانان هند که پابند به سنت‌های قدیم می‌باشند در حفظ آداب اجتماعی و سنن و میراث ادبی و فرهنگی ایران خدمات شایانی انجام داده‌اند .



عکاسی

بخشی در میکروچی «۱»

دکتر هادی شافیه

از زمان‌های بسیار دور، انسان در فکر ترتیب و تدوین اسناد و مدارک به صورت بسیار کوچک بوده است. بطوریکه میگویند اولین سند کوچک شناخته شده قرن‌ها پیش از میلاد در آشور تهیه گردیده است. انجام چنین کاری ابزار «زرگ»ی لازم داشته که چگونگی آن بر ما روشن نیست. منون کتوسوس نیز طی قرون متعده از طرف جینی‌ها دوی دانه‌های برنج کبی شده است. همچنین از زمانهای قدیم نمونه‌های جایی انجیل در قطع‌های کوچک موجود می‌باشد.

در پایان قرن ۱۵ استادان چیرمدست نوشته‌هایی به قطع ۲۱×۲۷ سانتی‌متر را بر سطح برابر یک سانتی‌متر مربع جای میدادند. از قرون وسطی نقاشی‌های رنگی و تصاویر جایی کوچک به دست آمده است که صحنه‌های بسیار کوچکی را با رنگهای درخشان و ریزکاری‌هایی چنان فراوان نشان میدهند که تشخیص و تمیز آنها با چشم غیر مسلح به سختی امکان دارد.

تکنیک عکس‌های ریز به سال ۱۸۳۹ مربوط میشود. جان بنجامین دنسر John Benjamin Dancer موفق شد اولین میکروفوتوگرافی‌ها را به طریقه «ماکروئالی» در مقیاس ۱۶۰ انجام دهد. این شخص با ریز و فیلم یا ریز کارهای فراوان تهیه کرد.

یک انگلیسی دیگر به نام اسکات آرچر Scott Archer نوعی امولسیون کلونیدال ساعت و در سال ۱۸۵۲ به وسیله آن اولین میکروفوتوگرافی شفاف را ارائه داد.

از قرن ۱۹، میکروسکوپ بطور قابل ملاحظه‌ای کوچک‌ترین گزاورها و مشخصات آنها را آسان ساخت. یک دانش‌المعارف بیست‌جلدی توانست آنتدر کوچک شود که در کیف پول جیبی گنجد و یک کتاب ۵۶۰ صفحه‌ای به عرض

و طول ۱/۲۷۲/۵۴ سانتی‌متر فشرده شود. برای این کار طریقه چاپ با حروف بسیار ریز لازم بود. به نظر میرسد باز یک انگلیسی به سیمسون Simpson بود که برای اولین‌بار به فکر استفاده از میکروفیلم انجام تا حجم پایگانی‌ها را کاهش دهد. از اولین سالهای قرن بیستم، امکانات میکروفیلم را برای پژوهش‌های اسناد و مدارک میتوانستند پیش‌بینی کنند.

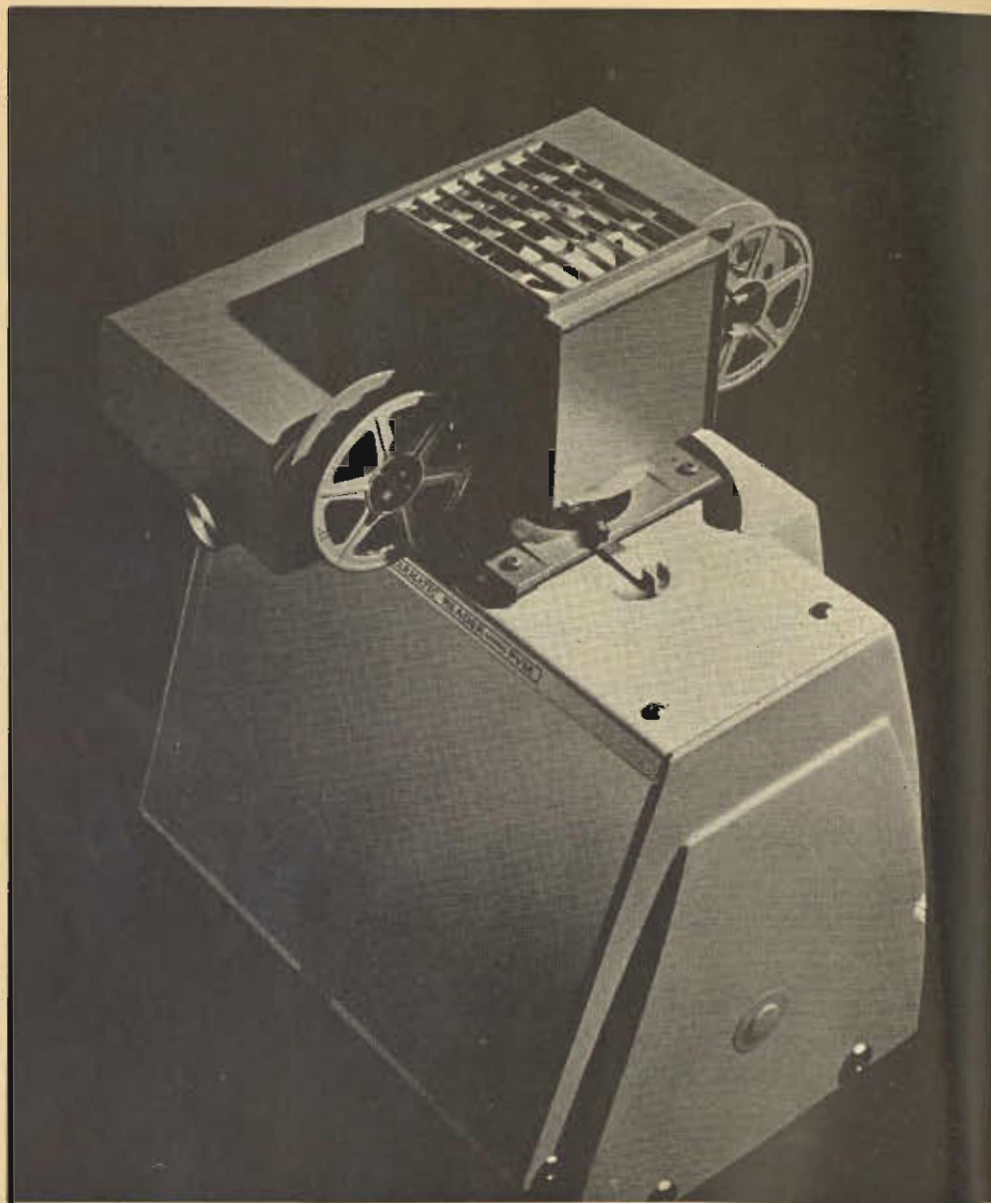
اولین عکس‌های منحن میکروسکوپیک در ۱۸۶۰ به وسیله فرانسوا رنه داگرون François René Dagron تهیه شد. وی طریقه خاصی ابداع کرد که در آن تصاویر بسیار ریز بر روی یک عکس منحن چاپ شده میشد و چون از سوی دیگر پدیدان نگاه میکردند، مانند یک میکروسکوپ ساده، آنرا بزرگ نشان میداد.

این آغاز ساختن اشیا کوچک به عنوان یادگاری بود، از قبیل جامداری، جا کلیدی، عسکه قلم و غیره... وقتی از سوراخ ریزی که در آنها وجود داشت نگاه میکردند مناظر گوناگون شهرها دیده میشد. شاید هنوز در بعضی خانه‌ها چوب‌قلم‌هایی باقی مانده باشد که زائرن مکه و مدینه آورده بودند و در آن‌ها مناظر این شهرها به نظر میرسند. هنوز این مصنوعات امکانات میکروفوتوگرافی را چنانکه باید و شاید کار نگرفته بود که جنگ ۱۸۷۰ بین فرانسه و آلمان بروز کرد. و در این موقع امکانات وسیع

←

یک نوع وسیله خواندن میکروفیلم

هر و هر ۵۵



میکروفوتوگرافی ظاهر شد و مبادله خیر میان پاریس محاصره شده و حکومت تور Tours را امکان بخشید. در آگون توانست در روی یک فیلم سه هزار خیر را که برابر با چهار صفحهٔ دورویی چاپی بود عکس بگیرد. یک کیبوتر نامدهی میتوانست هجده قطعه از این فیلم‌ها را که جمعاً وزن آنها از یک کیلوگرم تجاوز نمیکرد، با خود حمل کند. مقیاس کوچک‌سازی بود. آخرین کیبوتری که در روز ۳ فوریه ۱۸۷۱ وارد پاریس شد حامل ۳۸۷۰۰ خیر بود.

پس از پایان جنگ در آگون با همکاری نادار به فکر توسعه بخشیدن و تجاری ساختن این طریقه افتادند اما نتیجه‌ی از آن نگرفتند. بالاخره آمریکایی‌ها بودند که میکروفیلم را در بازار تجارت حقیقهٔ رواج بخشیدند.

در ۱۹۲۴، برای اولین بار، مک کارتی Mac Carthy به فکر فیلمبرداری از جنگ‌ها افتاد و در ۱۹۳۶، پیش از کنفرانس مونیخ، تمام بایگانی بانک انگلیس را در میکروفیلم ضبط کرد.

در جنگ جهانی دوم میکروفیلم خدمات وسیعی انجام داد. مخصوصاً در حمل هواییست نظامی از فراز اقیانوس‌ها، که بدین ترتیب صدها هزار نامه با یک هواپیما به شکل میکروفیلم از نعلبلی به نقطهٔ دیگر فرستاده میشد.

از سال ۱۹۵۰، کمبود جا در ساختمان‌ها از طرفی و ظهور تکنیک‌های جدید سازمان‌دهی از طرف دیگر، سبب شدند که مؤسسات و سازمان‌های گوناگون به فکر تبدیل بایگانی‌های خود به میکروفیلم بیفتند. اما دستگاه‌های خواندن میکروفیلم‌ها هنوز خیلی ابتدایی و ناقص و کار کردن با آنها اکثراً مشکل بود و سیستم نشانه‌گذاری تصاویر کیفیت نمی‌کرد. طرز کار و سازمان‌دهی نیز مبیامستی اصلاح شود و با سیستم جدید مطابقت داشته باشد.

از چند سال پیش، بشرط‌های قابل توجهی در زمینهٔ بهره‌برداری از دستگاه‌های میکروفیلم حاصل شده و هر یک از طریقه‌های نزدیک به تکنیک‌های مکانوگرافیک و فتوگرافیک چشم‌اندازهای جدیدی عرضه داشته‌اند.

در سائت تغییر شکل‌های لوازم عکسبرداری، میکروکپی (که اغلب ترکیبی است با روش‌های جدید الکترونیکی و الکترونیکی) برای نسخه‌برداری طریقهٔ شگفت‌انگیزی شده است و این دستگاه‌ها دائم در حال تکامل هستند.

تسا تأیید و تأکید به کار گرفتن منطقی و شایستهٔ این وسیله و تغییر و تبدیل طرز فکر و پسیکولوژی بعضی بایگان‌ها و حسابدارها هنوز خیلی مانده است. همهٔ روش‌هایی که مستزم تغییراتی در سازمان قدیم باشد بی‌نظمی‌هایی همراه دارد، زیرا که عادات اشخاص را نیز تغییر میدهد. در میکروکپی بهترین برگ‌ها و پرونده‌ها و حاشیه‌نویسی



دستگاه تهیه میکروفیلم با وسیله خودکار سنجش نور (با مقیاس کوچک سازی ۲۷ : ۱)

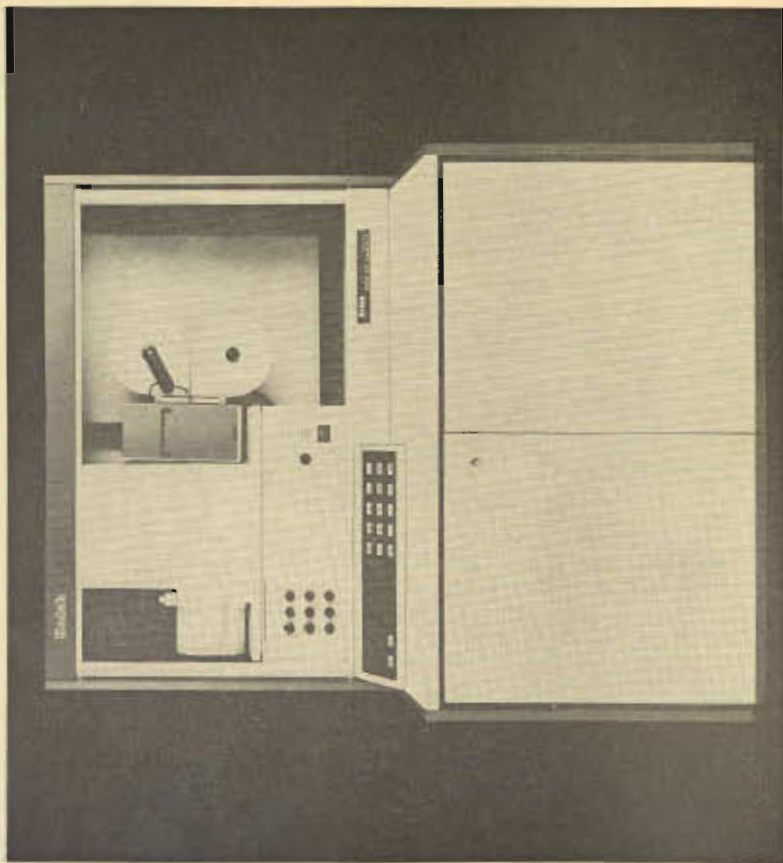
در آنها که عادت دیرینه است، امکان ندارد. گذشتن از موضوعی به موضوع دیگر فقط با اشاره به دگمه‌ی و تاشا پیر بردمی ممکن میگردد.

مزایای میکروکپی

طیقه‌بندی پوشه‌ها و تدوین کپی اسناد گوناگون دشواری‌های زیادی همراه دارد. به قول آلدرد زینگفرد، تمدن ما تمدن کاغذی شده است. کوچکترین کار عمومی یا خصوصی مصرف کاغذ را همراه دارد.

تدوین و نگهداری بایگانی‌ها روز بروز مشکلات بزرگتر و بیشتری را ایجاد میکند که در مراکز پژوهشی‌ها، کارگاه‌ها، کارخانه‌ها، ادارات و کتابخانه‌ها به علت افزایش سرمایه‌آور اسناد و مدارک گوناگون کاملاً مشهود است. همهٔ اوراق را پس از استفاده نمیتوان از بین برد. نگهداشتن آنها خواه بر حسب لزوم قانونی و خواه از روی احتیاط، لازم میشود و بدین ترتیب شاهد استیلائی تدریجی کاغذها بر همهٔ میزها، قفسه‌ها و دیگر فضاهای در ادارات میگرددیم و می‌بینیم که دیگر درانبارها و زیرزمین‌ها نیز جای خالی باقی نمی‌ماند. بعضی از ادارات و مؤسسات عمومی، مخصوصاً بانک‌ها که مجبورند اغلب مدارک و اسناد مربوط به حسابداری را مدت ده و گاهی سی سال نگهداری کنند ناگزیرند ساختمان‌هایی را فقط برای انباشتن بایگانی‌های خود خریداری کنند. برای مثال یک مؤسسه بزرگ اعتباری را در فرانسه میتوان در نظر گرفت که اقدام به خرید تدریجی ایستگاه‌های متروک

هترورمرد



دستگاه تهیه میکروفیلم همراه با کیبوتر

رام‌آهن کرده است. بعضی دیگر، تالارها و انبارهای عظیمی چون آشیانه‌های هواپیما، در شهرستانها و دهات میسازند. شرکتهای نگهداری بایگانی‌ها به وجود آمدند که کارخانه‌های از میان رفته، انبارها، مخزن‌ها و کاغذان‌ها را بدین منظور سامان بخشیدند و با ساختمان‌هایی به وجود آوردند که مخصوصاً از نقطه نظر نگهداری کاغذهای

کهنه نکات فنی در آنها رعایت شده است. این شرکت‌ها سازمانی دادند که اسناد مورد نیاز را حداکثر در مدت ۲-۳ روز میتوانند پیدا کنند.

اما همهٔ این راه‌ها فقط میتوانند موقتی باشند و تنها میکروفیلم چارهٔ نهایی خواهد بود، زیرا از هر لحاظ بهترین است: اشغال فضای کم، سهولت یافتن و اقتصادی بودن.

میکروفیلم می تواند جایشین دایره ثبت نامهای رسیده باشد. نگهداری آثار مدارك و اسناد دوراندختنی را به طرز با ارزشی امکان می بخشد. اشیا از غیر قابل برابری در پژوهشها، تعیین هویت و شناساییها عرضه می دارند.

مثلاً: در بعضی کتابخانهها و یا موسسهای اطلاعات، مهندس و اطلاعات که برای دریافت کتاب و پاسنوی ارائه کارت شناسایی لازم است، کتاب یا سند مورد تقاضا و کارت شناسایی تقاضا کننده کنار یکدیگر بر روی نوار متحرکی گذاشته میشود گسه با هم از زیر موربین تهیه میکروفیلم میگذرد و بدین ترتیب هر عنوانی با نام و عکس قرض گیرنده ثبت میشود و لزومی به هیچگونه دستنویسته باقی نمیماند. در مواقع احتیاج، از قبیل عدم اعاده مدارك در مدت مقرر و یا نظایر آن، به سهولت و سرعت میتوان نام و نشانی قرض گیرنده را پیدا کرد.

گنجایش یک حلقه میکروفیلم ۱۶ میلی متری با مقیاس «کوچک سازی» بستگی دارد و بین ۳۰۰۰ تا ۱۰۰۰۰ برگ ۲۱۰۲۷ سانتی متری فرق میکند. اگر مقیاس ۱/۵ باشد هر ورق با تصویر به بزرگی ۱/۵ سانتی متر مربع برابر خواهد بود. بدینگونه، محتوی چهارصدگنوی پایگانی عمومی به راحتی در شش گنوی سطح میتوان جای گیرد.

میکروفیلمهای نواری، نودونه درصد (۹۹٪) تشکیل حجم و نودوهفت درصد (۹۸٪) صرفهجویی جا را امکان میدهد. در انواع دیگر میکروفیلمها این رقم هشتادونیم درصد (۸۵٪) است. کاهش وزن نیز به مقدار قابل توجهی است که خود حائز اهمیت زیادی میباشد، زیرا برای تحمل وزن کاغذها در پایگانی، اطاقهایی با کف مخصوص و محکم لازم است.

در اینصورت نه تنها سود حاصل از لحاظ جا و وزن را باید در نظر گرفت، بلکه تمیزی واز بین رفتن خطر خرابی مدارك را نیز لازم است فراموش نکرد. زیرا کاغذها به علت کاهش کیفیت یا سرعتی روزافزون در معرض خطر انهدام قرار میگیرند.

به کمک میکروکپی، به راحتی میتوان مدارك را در دو سری تهیه و هر یک را در جایی جداگانه نگهداری کرد تا تهیهی حادایی بتواند گرانها ترین مدارك را از بین ببرد. مشاهده میشود که پیش از هر چیز، تهیه میکروفیلم یک راه حل حفاظتی است. در ضمن نگهداری آن از هر کاغذی شولایتی می تواند باشد. خصوصاً اگر در خلا یا محیط گازی نگهداری شود.

همچنین، این روش در سایه به کار گرفتن طریقههای توکوگرام، بدون اینکه دست و پاگیر باشد، کمال صداقت را در نسخه برداری تأمین میکند و تمام جزئیات اسناد و مدارك

به کمک وکاست در نسخه های تهیه شده ثبت میشود. نسخه برداری رنگی را نیز، بدون اینکه مستکاری و تغییراتی در اصل آن لازم باشد، امکان می بخشد.

برای خواندن میکروفیلمها دستگاهی لازم است که اساس و ساختمانی بسیار ساده دارد و طریقه با صرفه یی است. معمولاً کپیهای نامها باعث افزایش حجم پروندهها میشود و ه الی ۱۰ بار بیش از تأسیسات میکروفیلم هزینه بر میدارد. صرفهجویی در امر حمل و نقل ارقام تمصب آوری را تشکیل میدهد زیرا چندکیلو میکروفیلم گنجایش یک فن نشسته و طرح را دارد.

چندین متسر مکعب اسناد که قفسه های پایگانی متعدد را اشغال میکند می تواند در چند کشو جای گیرد. یک گنجینه پایگانی میکروفیلم به ابعاد ۶۰/۶۰/۲۰۰ متر می تواند ۱۸ میلیون سند را با مقیاس ۱/۵ در خود جای دهد.

اگر هزینه های خرید زمین و ساختمان و نگهداری آنها و بهای قفسه های پایگانی را که در نتیجه استفاده از میکروفیلم صرفهجویی شده است در نظر بگیریم رقم قابل توجهی خواهد شد.

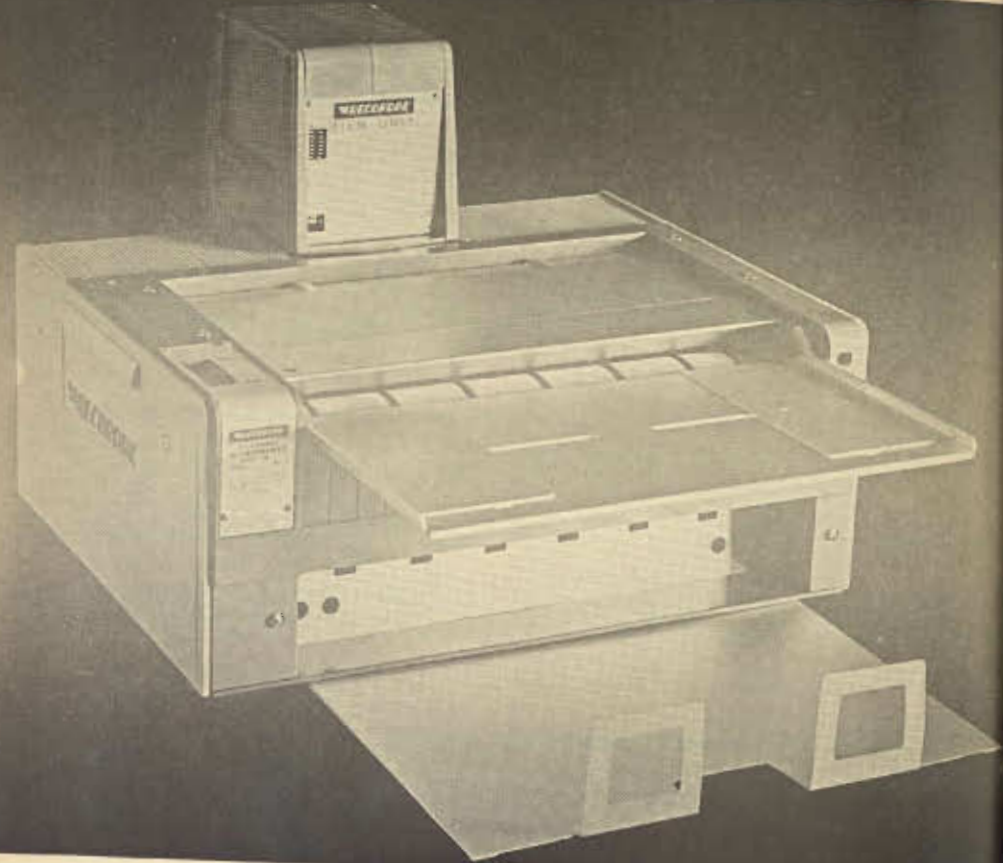
گرچه یک میکروفیلم نمیتواند جایشین سندی باشد که به نحوی دیگر تسامیم میشود (مانند صورت حساب یا نامه) اما به خوبی میتواند جای «نسخه دوم» را در سرورسهای داخلی بگیرد و حتی فرم دوائر معمول برای صدور پستی ایشها، خلاصه شرحها، فهرستها و سیاههها را از میان ببرد.

ارزش تهیه یک میکروفیلم از سندی به ابعاد ۲۱۰۲۷ سانتی متر با مخارج ظهور آن بیش از یک ریال نیست.

درین وسایل مختلفه عامل اطلاعات، میکروفیلم در پشتهر کامپیوتر جای مهمی اشغال میکنند. ایالات متحده آمریکا، انگلستان و کشورهای اسکاندينای بیش از دیگر کشورها به فکر استفاده از این راه افتادند و هنوز هم بیش از دیگران بهره میگیرند.

هدف اصلی و فعلی این روش باالخاص عبارتست از عمل سریع و اتوماتیک مقادیر قابل توجه فرشیات، معلومات و اطلاعات.

در ایالات متحده آمریکا حجم کتابخانه های مختلفه، پزشکان و دندان پزشکان از میکروفیلم استفاده میکنند. بد نیست بدانید که در برابر هر صد هزار تأسیسات میکروفیلم آمریکا فقط دو هزار در فرانسه وجود دارد. از لحاظ قضایی و قانونی در آمریکا میکروفیلم قابل تصدیق و گواهی وارزش برابر با اصل سند دارد. اما در اکثر کشورها حتی در فرانسه، هنوز چنین وضعی موجود نیست.



دستگاه پرتابل تهیه میکروفیلم

سرود ملی ایران چسکوئی ابداع آن

دریاب تأسیس نخستین مدرسهٔ موزیک نظامی و تربیت نوازندگان و سازندگان موسیقی نظامی سخن دراز است ، فقط به اجمال می‌توان گفت که :

ناصرالدین‌شاه قاجار ، در نخستین سفر خود به اروپا ، مورد احترام مقامات دولتی قرار گرفت و به هنگام ورود او به پاریس «دستهٔ موزیک» با نواختن مارش‌هایی ادای احترام کرد ، در مراسم رسمی نیز موسیقی ، یکی از عوامل ادای احترام بود . شاه را این رسم خوش آمد و از مقامات فرانسوی خواست که شخصی یا اشخاصی را مأمور کنند تا ترتیب تأسیس مدرسه‌ای را در ایران برای تربیت افراد موزیک نظامی بدهند .

این مدرسه زیر نظر «میو لومر Lemaire» فرانسوی ابتدا به صورت کلاسی در مدرسهٔ دارالفنون تأسیس شد و سپس تحت عنوان «مدرسهٔ موزیک» استقلال یافت .

یکی از بهترین شاگردان و همکاران میو لومر که پس از درگذشت میو ریاست مدرسه را به عهده گرفت «گلنر شاهان» سالار معزز است - نصرالشیخان مین‌باشیان (نصرالسلطان) فرزند گرانقدر سالار نیز پس از تحصیل در همین مدرسه و اتمام دورهٔ کنسرواتوار روسیه بعنوان معاون مدرسهٔ موزیک مشغول به کار شد و بعدها به مقام ریاست موزیک نظامی منصوب گردید .

لومر و سالار معزز و نصرالسلطان و برخی از شاگردان خوب مدرسهٔ موزیک مارش‌ها و سرودهایی میهنی ابداع کردند که در مراسم خاص نواخته می‌شد ، اما تا سال ۱۳۱۲ شمسی سرودی که جنبهٔ رسمی داشته باشد و به عنوان سرود ملی ایران شناخته شده باشد موجود نبود .

دو اواخر سال ۱۳۱۲ شمسی ، آنتونرک رئیس کنسور

پس از بیست و چهار ساعت از ستاد ارتش نامهای به امضای سرلشکر نجف‌خان به انجمن ادبی رسید که : «آهنگ این اشعار مهیج نیست و به علاوه اشعار باید از اغراق بیجا برکنار باشند و از هر جهت جامع برای رسمیت یافتن در کشور ایران و کشورهای دیگر باشد .»

در این کار دو اشکال در پیش بود ، یکی اینکه هیچکس از شاعرانی که یاد شد آهنگ‌ساز نبودند و دیگری اینکه نمی‌دانستند چه مطالبی را باید در سرود بگنجانند . بنابراین از ستاد ارتش خواسته شد که آهنگ سرود توسط یکی از افراد دستهٔ موزیک ارتش تهیه شود و همراه چند قطعهٔ سرود از کشورهای دیگر به انجمن ارسال گردد تا ذهن گویندگان شعر بهتر به مطالب متناسب آشنا شود .

در فاصله‌های اندک وزارت خارجه متن سرودهای چند کشور خارجی را در اختیار انجمن ادبی گذاشت و از طرف ستاد نیز سرهنگ نصرالله‌خان مین‌باشیان (نصرالسلطان) رئیس دستجات موزیک نظام و ستوان یکم داود نجمی (که بعدها به درجهٔ سرهنگی مفتخر شد) مأمور شدند که آهنگی را که توسط آقای داود نجمی ساخته شده بود در انجمن بنوازند تا مطابق بر نوازی آن اشعاری سروده شود .

هنگام ساختن اشعار این سرود ، ستوان نجمی با ساز قرنی (کلارینت) آهنگ را می‌نواخت و شعر آن ساخته می‌شد ، اشعار این سرود در سه قسمت (سه بند یا پارچه) است . نخست سرود شاهنشاهی است که مرحوم شیخ‌الرئیس افسر ساخته است ، قسمت دوم آن سرود پرچم است که سرایندهٔ آن پارسی تویسرگانی است و قسمت سوم آن سرود ملی است که گویندهٔ این قسمت نیز شیخ‌الرئیس افسر است .

وقتی این سرود بنظر اعلیحضرت رشاد شاه کبیر رسید ، مورد پسند معظوله افتاد . ولی در دوجای آن اظهار نظر فرمودند . یکی : گفته شده بود «از اجنبی جان می‌ستانیم» که فرموده بودند : «باید بگویند : از دشمنان جان می‌ستانیم» و دیگر : ساخته شده بود : «شهنشاه ما» که فرموده بودند : «شاهنشاه ما چه عیبی دارد ؟»

پس تقدیر پس از تصویب اعلیحضرت ، نوبت این سرود تهیه شد و از طریق وزارت خارجه به ترکیه ارسال گردید و به هنگام ورود اعلیحضرت همایونی به ترکیه بعنوان سرود ملی ایران نواخته شد ...

واما دریاب سازندهٔ آهنگ این سرود یعنی آقای داود نجمی باید گفت : مدرسهٔ موزیک نظام تا سال ۱۳۰۷ زیر نظر سالار معزز و فرزند هنرمندان مرحوم سرهنگ نصرالشیخان مین‌باشیان اداره میشد و در این مدت یازده نفر از این مدرسه فارغ‌التحصیل شدند ، آنانکه هرجوی نظامی بودند با درجهٔ افسری به خدمت ارتش درآمدند و غیره نظامیان در فرهنگ ، بعنوان معلم موسیقی استخدام شدند . داود نجمی سازندهٔ آهنگ سرود ملی ایران جزو فارغ‌التحصیلان دورهٔ اول این مدرسه است که ابتدا با درجهٔ ستوانی به خدمت ارتش درآمد و تا درجهٔ سرهنگی و ریاست دستجات مختلف موزیک نظام را برعهده داشته است . این توضیح را در اینجا ضرور می‌بیند که : لحن دو بیت نخستین این سرود کاملاً در درآمد دستگاه ماهور و بیت سوم در گوشهٔ «فای» Feyli و مصراع آخر فرود به درآمد ماهور است .

اکنون عنین این سرود و نوبت آهنگ آن نقل میشوند :

۱ - این قسمت با آهنگ اسلامی عیناً از شمارهٔ بیستم روزنامهٔ جشن شاهنشاهی نقل شده است .

حیثی علی ملاح

ترکیه از اعلیحضرت رشاد کبیر دعوت کرده بود که از آن کشور دیدن فرمایند ، ضمن تنظیم برنامهٔ تشریفاتی ، اجرای سرود ملی ایران نیز منظور شده بود ، و از دولت ایران خواسته شده بود که «نوشتهٔ این سرود را بر سرقتند تا هنگام ورود اعلیحضرت به ترکیه نواخته شود - موضوع هنگامی به شرفه‌رضی رسید که نمایندگان مجلس شورای ملی شرفیاب می‌شدند ، شاهنشاه هنگام عبور از راه صف نمایندگان مجلس خطاب به «شیخ‌الرئیس افسر» رئیس انجمن ادبی ایران که نایب‌رئیس مجلس شورای ملی هم بود فرمودند :

«این انجمن شاعران که درست کرده‌ای چه کار می‌کنند؟» افسر گفت : «قریان به دعا گوئی مشغولند» اعلیحضرت فرمودند : «منظورم دعا و نفرین نیست ، کارشان چیست ؟ اینها هم مثل عارف ژروینی هستند که من وقتی مشاوران خارجی را از ایران بیرون کردم شعر ساخت :

ای رفیقان نگذارید که همان برود

نگاه آن‌خانه که مهمان ز سرخوآن برود»

افسر تصور کرد که اعلیحضرت از تشکیل انجمن ادبی ناراضی هستند و باید آن را تعطیل کند . ولی اعلیحضرت قتیبه پس از اندکی تأمل به او گفتند : «بروید و یک سرود ملی برای ایران بسازید» .

عصر همان روز در خیابان دوشان‌تپه (محل انجمن ادبی ایران) هیئت رئیسهٔ انجمن ادبی ایران با حضور : شیخ‌الرئیس افسر - ملک‌النعمان - هار - شیخ‌الملک‌آوردنگ - مرتضی میرزا قهرمان - بدیع‌الزمان فروزانفر - پارسا تویسرگانی - سعید نفیسی و عباس فرات ، جلسه‌ای تشکیل داد و پس از تبادل نظر دو قطعه شعر با دو وزن مختلف ساختند و بوسیلهٔ ستاد ارتش به عرض شاهنشاه رساندند .

آهنگ: داد و نهمی
سلام ساهتساهی و سرود ملی ایران
شعر: مرحوم محمد حاشم افسر

Allegro moderato



اید کشور بفرش جادوان	شایسته ما زنده باد	} بند اول
صد رو بهتر ز عهد باستان	کز پستی شد ملک ایران	
در سایه اش آسوده ایران	از دشمنان بوی پریشان	
همواره بزدان بود او را کجانبان	ایرانیان پرورسته شادان	
بر تو اکلن بروی این جهان	وی پرسم خورشید ایران	} بند دوم
گاسود از برق تبت بر کران	یاد آور از آن روزگاری	
از دشمنان جان می ستایم	در سایه است جان می نشایم	
همیشه خواهیم دشمن را ز دل جهان	با داریت ملک کیانیم	
بر من برگز نخواهیم از جبهان	بودیم دستیم پیرو حق	} بند سوم
داریم از دست دشمن دران	باشه پرستی ملک را	
روشنند از پیدار نیکیم	با سپرد کردار نیکیم	
شده زین فضایل بلند آرزو ایران	رخشده از گفتار نیکیم	

خواستندگان وما

دوست دانشمند آقای موبد ارشد شیر آفر گنیشب درباره دو مطلب چاپ شده در مجله آبانماه تذکراتی داده اند که در زیر برای اطلاع سایر خوانندگان گرامی درج می شود:

در مجله شماره ۱۳۳۳ (آبان ماه ۱۳۵۲) گفتاری زیر عنوان: «مهرها وسایل شناسایی روزگاران کهن» در محتای گفتگو با سرکار خانم دکتر بیانی نوشته شده بود که بسیار آموزنده بود، ولی در مورد دو نقطه برای روشن شدن ذهن خوانندگان ونویسنده دانشمند مقاله بتوضیح زیر مبادرت می ورز:

۱- در صفحه ۲۸ مجله نوشته شده: «... و در برخی از آنها نیم تنه اهورامزدا در بالای صحنه بچشم میخورد.» و در جای دیگر آمده: «در بالای این مجسم نیم تنه اهورامزدا منقوش است.» در این مورد باید به عرض رسانم که بعضی از خاورشناسان بیگانه از روی بی اطلاعی از اصول مزیستنا بیکرهای را که دارای دیوال میباشد و بر دل کوهها و روی سکه های باستانی نقش شده شکل اهورامزدا دانسته و عده ای ایرانی و منجمله نویسنده دانشمند مقاله نیز به تقلید آنها بدون کوچکترین تحقیق و تتبع این موضوع را در نوشته های خود تکرار کرده اند. در صورتی که اگر به کتاب اوستا مراجعه نمایند خواهند دید که اهورامزدا خدای یگانه زرتشتیان روح مجرد است و در هیچ قسمتی از اوستا بشکلی مجسم نشده است و بیکره بالدار که از آن صحبت شده شکل فروهر است و نه نیم تنه اهورامزدا. امیدوارم این چند نکته قانع کننده باشد.

۲- در همان صفحه ۲۸ در جای دیگر آمده: «همچنین شعارهای سامانی بصورت مختلف نقش خدای مهر و آناهیتا و آتشدان مقدس و...» متأسفانه نویسنده محترم فرشتگان زرتشتی را بنام خدا یاد نموده و مهر و آناهیتا را که ایزد روشنایی و ایزد آب در آئین زرتشت میباشد از درجه ایزدی ترقی داده و به خدائی رسانده است در صورتی که دین زرتشتی به روی یکتاپرستی استوار است و سوای اهورامزدا خدای دیگری نمی شناسد و مهر و آناهیتا دو ایزد هستند که در زیر فرمان و اراده اهورامزدا انجام وظیفه مینمایند و ایزد بمعنی ستایش سزاست در صورتی که اهورامزدا بمعنی هستی بخش کل و خداوند جان و خرد میباشد.

در مجله شماره ۱۳۳۳ (آبان ماه ۱۳۵۲) در بخش خوانندگان وما مطالبی بقلم آقای احمد توکلی نوشته شده که نکاتی توضیحی در مورد آن ضرور مینماید:

۱- در بالای صفحه ۶۱ مجله، آقای توکلی تهمت آتش پرستی را که از اول از سوی عده ای از هموطنان عزیز خودمان که از روی بی اطلاعی و ندانسته و تحقیق نکرده زرتشتیان نسبت داده شده تکرار کرده اند در صورتی که اگر کمی بخود زحمت میدادند و یکتاهایی که در این باره

نوشته شده مرجمه می کردند و با از انخاص مطلع و با از اجمن زرتشتیان جویا میشدند بطور قطع
مطاع میشدند که زرتشتیان آتش را که نگر از آفریننده های اهورامزداست مورد پرستش قرار
نمی دهند و آفراینها مظهر اهورامزدا و پرستش سوگی میدانند که در مقابل آن به پرستش اهورامزدا
میبرند تا زنده همانطور که سایر ادیان نیز قلمهائی دارند و هنگام نماز روبروی آن می ایستند . پس
چه تفاوت است بین زرتشتیان و پیروان سایر مذاهب . و اگر آقای توکلی بخواهد زرتشتیان را
تنها بنسبت رو آوردن نور آتش هنگام پرستش اهورامزدا آتش پرست بخواند پس بقول پرسفور
طاهر رضوی استاد دانشگاه گلکنه و نویسنده کتاب - پارسیان اهل کتابند - Paris - Apeople
of the book « کتابیکه خارج از دایره اسلامند چون می بینند که حجاج بن عبدالله در زمان زیارت
کعبه مقدسه حجر الاسود را از روی شوق و شغف بوسیدند و قبله خود ساخته و موافق آداب مخصوص
زیارت پاره ای آیات و ادعیه عربی تلاوت مینمایند محق خواهند بود که ما را هم سنگ پرستان
گمان کنند لیکن شبهه ای نیست که ما این سنگ را پرستش ننموده بلکه در موقع زیارت مکه آنرا
مقدس شمردیم و به آن فقط احترام می گذاریم . پارسیان را حال بدین عنوان است آنها هرگز آتش
را پرستش نمی نمایند بلکه با آن احترام می گذارند . »
۲ - سپس آقای توکلی می نویسد : « بقول محققین از کلمه اوستا و زند و یازند فقط
۱۷ مصرع آن اصل است . »

بالعجب حالا ما معنی مصرع را فهمیدیم که مصرع یعنی فصل است زیرا گاتهاکه از
سرودهای اشوز زرتشت پیامبر ایران باستان میباشد دارای ۱۷ فصل و ۲۳۸ قلمه و ۸۹۶ شعر است
که آقای توکلی آنرا به ۱۷ مصرع تغییر نموده است .

۳ - در رساله مطالب ، آقای توکلی میفرماید : « در صورتی که مذهب زرتشتی که امروز
عبدای متبیین بدان هستند با مذهب زرتشتی قرن چهارم میلادی ویا مذهب زرتشتی ساسانی و بهین
ترتیب یا این مذهب در دوره اشکانیان و ساسانیان تفاوت فاحش دارد . . . مگر وضع سایر
ادیان چطور است ؟ کدام مذهبی را می توانید سراغ بگیرند که یکسان مانند ما باشد ؟



دین را که بگفتی بگفت جانانم
چو بگویم که پرستش را دیدم
پرستش ز تعالی نبرش تا پست
ز روی مصلحت را می صیقل جانانم
دشمنی متادوی لسان آبرو
یکی را از حبیل یکی بطوفانانم

دو سالک متشابه سکول او شین
یکی نوید بود یکی حبیب جانانم
بفکرش زردن او بی خدیتیم
کجاست قدر عای سر و لب جانانم
بلاغ سخن سیر کسی چو چشم سنجید
آن بلائی سبب پنجه خری چو موگانانم

بر چشمهای ریه شیوه ای ز ناز آموخت

که هر که خواست بدان شیوه دل بد جانانم

